

شماره ۱۱، جدی / ۱۴۰۴

مقاومت ۱۱

مجله‌ی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی



با نوشته‌های:

- (دکتر هجرت الله جبریلی)
- (ابراهیم زبردست)
- (دکتر آریانفر)
- (حسین منصور)
- (عبدالقیوم ملک زاد)

و

عناوین:

- « پیوند فرهنگ سیاسی با نظام سیاسی در افغانستان / خراسان »
- « زندگی بدون آزادی بی‌معنی نیست »
- « مصاحبه با صاحب نظر مرادی »
- « ابراهیم ملک زاد »

و ...

بسم الله الرحمن الرحيم



مقاومت ۱۱

مجله‌ی فرهنگی، سیاسی و اجتماعی

صاحب امتیاز: جبهه مقاومت ملی افغانستان

مدیرمسئول: ابراهیم زبردست

سردبیر: موسوی

صفحه آرایی: نورخیل

راه‌های ارتباطی:

صادق حسینی: +۹۸۹۹۳۸۰۶۹۰۱۳

تصویر روی جلد: شهید زرداد توحیدی و شهید شیر احمد

اندرابی



فهرست

سرمقاله / ۱

مقالات / ۳

- پیوند فرهنگ سیاسی با نظام سیاسی در افغانستان / خراسان / ۳

- نشرات جمعیت اسلامی در دوران جهاد / ۷

- فقه سیاسی امام ابوحنیفه رحمه الله در برابر حاکمان ستمگر / ۱۲

نظریه / ۱۷

- زندگی بدون آزادی بی معنیست / ۱۷

- نظام سیاسی مطلوب برای افغانستان / خراسان (۲) / ۲۰

چهره‌ها / ۲۶

- مصاحبه با صاحب نظر مرادی / ۲۶

- مولانا محمد سلیم طغرا / ۲۹

رویدادها و خاطره‌ها / ۳۲

- حرکت به شمال / ۳۲

مشاهیر افغانستان / ۳۴

- ابراهیم ملک زاده / ۳۵

تاریخ / ۴۱

- برگی از تاریخ / ۴۱

گلگون کفنا / ۴۴

- شهید شیر احمد اندرابی / ۴۴

- شهید زرداد توحیدی / ۴۸

شعر مقاومت / ۵۲

- شعر مقاومت در افغانستان / ۵۲

داستان کوتاه / ۵۷

- طفلك هوشيار / ۵۷

معرفی و نقد کتاب / ۵۹

- تحلیل کتاب زمرد و ازدها / ۵۹



سرمقاله

«از همصدایی تا همنوایی»

در روزهای پسین، تشکلی زیر عنوان «همصدایی» اعلام وجود کرد. در این تشکل، شماری از شخصیت‌های سیاسی افغانستان که در حال حاضر در مهاجرت به سر می‌برند، حضور دارند. در اعلامیه‌ای که از سوی تشکل «همصدایی» صادر گردید، بر حل سیاسی معضله افغانستان/خراسان تأکید به عمل آمد و از نهادهای بین‌المللی خواسته شد نشستی را برای تطبیق مطالبات مشروع مردم افغانستان/خراسان برگزار نمایند.

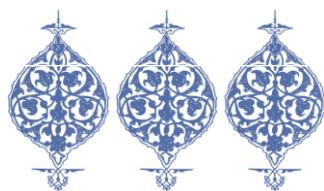
این تشکل انتظار می‌رفت تا مدت‌ها قبل عرض وجود می‌کرد؛ بدین معنا که همسویی و همنوایی میان اشخاص و گروه‌های مخالف طالبان از موجبات واجب است و در مفیدیت آن تردیدی وجود ندارد.

اما این تشکل تا رسیدن به سرمنزله مقصود با چالش‌های عمده‌ای روبه‌رو می‌باشد که عبور موفقانه از آن‌ها تلاش و زمان بیشتری می‌طلبد؛ از جمله این‌که:

۱. تعدادی از چهره‌های مؤثر و فعال کشور وجود دارند که حضورشان می‌تواند به این تشکل جامعیت ببخشد، اما هنوز آن‌ها غایب‌اند.
۲. تحریک طالبان یک جریان خشن و غیرمدنی است که به راه‌های حل سیاسی نمی‌تواند قناعت برسد. آن گروه پیوسته از زور سخن گفته و از مخالفان خواسته است تا به امرشان بیعت بگذارند.
۳. جمهوری اسلامی ایران، به تعقیب صورت‌بندی این جریان، در صدد راه‌اندازی یک کنفرانس منطقه‌ای برآمده است و باید دیده شود که این نشست چه به‌بار می‌آورد.
۴. هیچ‌یک از نهادهای بین‌المللی تا هنوز در این رابطه اظهار نظر نکرده‌اند؛ در این صورت، موضع‌گیری آن‌ها در قبال «همصدایی» در هاله‌ای از ابهام قرار دارد.

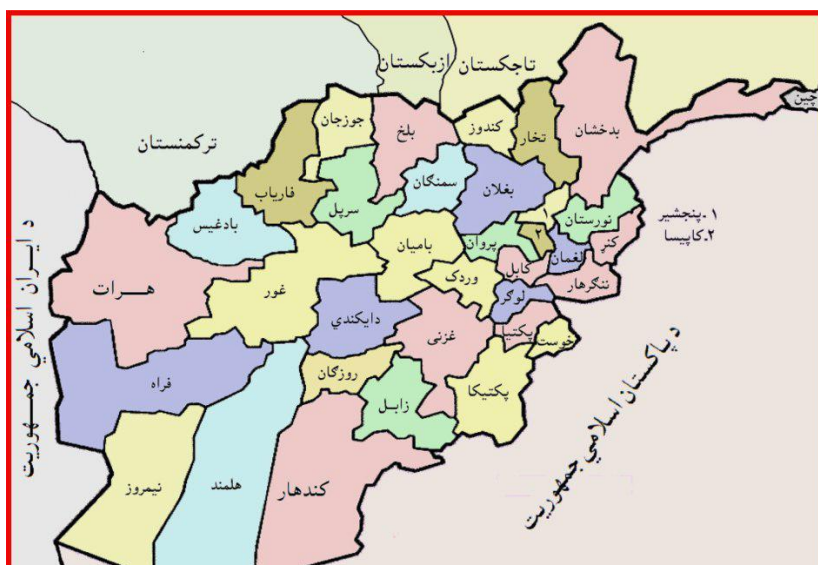
۵. از دشواری‌های بر سر راه «همصدایی» یکی این است که چگونه میان دیدگاه کشورهای منطقه و قدرت‌های فرامنطقه‌ای توازن برقرار می‌دارد.

۶. از نکات مهم دیگر یکی این است که جمهوری اسلامی ایران که محور این تلاش‌ها می‌باشد، محاسبه خود را بر چه پایه‌ای استوار کرده است؟ روی چه محاسبه‌ای فکر می‌کند که تحریک طالبان به پیشنهادات آن کشور تن می‌دهد؟ در حالی که ایران خود با یک سری محدودیت‌ها و ناگزیری‌ها در سطح جهان مواجه می‌باشد، چگونه می‌تواند پای نهادهای بین‌المللی را در این قضیه بکشد و مسئولیت‌هایی را متوجه آن‌ها سازد؟





مقالات



پیوند فرهنگ سیاسی با نظام سیاسی در افغانستان/خراسان

نویسنده: ابراهیم زبردست

پیش فرض نویسنده در این مقاله این است که فرهنگ سیاسی افغانستان در نحوه ی حکومت داری، سیاست‌گذاری خارجی، برنامه ریزی عمومی و حقوق شهروندی ... نقش بارزی داشته است. از سوی دیگر فرهنگ سیاسی می‌تواند در تدوین ساختار و تشکیلات کلی دولت‌ها از جمله افغانستان مؤثر باشد. از این رو کنکاش روی این مسئله یکی از نیازهای جدی شمرده می‌شود. از این رو این پرسش کوتاه را که «مشخصه‌های فرهنگ سیاسی در افغانستان/خراسان چیست؟» به ۶۰ تن از اندیشمندان و صاحب نظران کشور ارسال گردید، که در پایان ۳۰ تن از آن‌ها پاسخ‌های خود را بصورت واضح و مشخص فرستادند. از آنجایی که بسیاری از موارد این پاسخ‌ها باهم تداخل دارند، نویسنده آن موارد را فهرست‌وار تنظیم نموده تا از تکرار جلوگیری شود. عواملی که به عنوان عناصر شکل دهنده ی فرهنگ سیاسی افغانستان/خراسان معرفی شده عبارتند از:

شماره	عوامل	۱	۲	۳	۴	۵
۱	نگرش قوم گرایانه نسبت به سیاست					
۲	تغلب را برابر مشروعیت شمردن					
۳	بیگانه ستیزی در غیاب عدالت و رفاه					
۴	تلقی از جامعه مدنی به مثابه دشمن نظام					
۵	عدم مسوولیت پذیری					
۶	غلبه اختلافات ویرانگر بر رقابت سالم و سازنده					
۷	ضعف کارگروهی و تاکید بر فرد محوری					
۸	عدم درک دقیق از وضعیت حاضر					
۹	فقدان حافظه تاریخی برای عبرت آموزی					
۱۰	تاثیر شدید قرائت های افراطی دین بر سیاست					
۱۱	ذهنیت بحران زده					
۱۲	نفوذ بازی گران خارجی					
۱۳	خشونت محور بودن سیاست					
۱۴	غلبه ی عمل گرایی در غیاب نظریه					
۱۵	بدبینی نسبت به تاریخ گذشته					
۱۶	چند پارگی قومی و قبیله ای و کم توان بودن نگاه ملی					
۱۷	قانون گریزی					
۱۸	سیاست را به مثابه ابزار کسب قدرت و ثروت شمردن نه خدمت گذاری					
۱۹	قهرمان گرایی					
۲۰	عدم آگاهی لازم از فرهنگ سیاسی دنیای معاصر					
۲۱	تقدیر گرایی					
۲۲	بدبینی نسبت به نهاد های رسمی					
۲۳	دلبستگی به خارج					
۲۴	ایدیولوژی زدگی تهی از عقل و منطق					
۲۵	زن ستیزی					
۲۶	شکاف عمیق میان شهر و روستا					
۲۷	حاکمیت فرهنگ تعاملات موقتی و شکننده					

برای آن که وزن هریکی از عوامل مشخص گردد و عوامل متذکره اولویت بندی گردد، نویسنده عوامل یاد شده را به 12 تن از صاحب نظران خواست تا عوامل یاد شده را قیمت گذاری نمایند و به هریکی از آنها متناسب به موثریت شان نمرات 1 تا 5 بدهند تا در فرجام دیده شود که جایگاه هر یکی از عوامل در کجا قرار می گیرد. این درجه بندی برای فعالان سیاسی در افغانستان/خراسان حائز اهمیت می باشد تا بدانند به چه مسائلی اهمیت بیشتر و به چه مواردی اهمیت کمتر بدهند. جایگاه این عوامل به باور نویسنده از معضلات اساسی است که در مواردی از سوی سیاستمداران صورت می پذیرد و برآیند آن موجب خلق فاجعه در کشور می باشد.

و آن چه پس از این نظر خواهی بدست آمد، عبارتست از:

شماره	عوامل
1	چند پارگی قومی و قبیله‌ای و کم توان بودن نگاه ملی
2	قهرمان گرایی
3	سیاست را ابزاری برای کسب قدرت و ثروت شمردن
4	نگرش قوم‌گرایانه نسبت به سیاست
	غلبه اختلافات ویرانگر بر رقابت سالم و سازنده
5	عدم آگاهی لازم از فرهنگ سیاسی دنیای معاصر
6	نفوذ بازی گران خارجی
	خشونت محور بودن سیاست
	قانون‌گریزی
7	ضعف کارگروهی و تأکید بر فرد محوری
	حاکمیت فرهنگ تعاملات موقتی و شکننده
8	دلبستگی به خارج
9	شکاف عمیق بین شهر و روستا
10	عدم مسوولیت پذیری
	تأثیر شدید قرائت‌های افراطی دین بر سیاست
11	عدم درک دقیق از وضعیت حاضر
12	بدبینی نسبت به نهاد های رسمی
13	تلقی از جامعه مدنی به مثابه دشمن نظام
	ذهنیت بحران زده
	بدبینی نسبت به تاریخ گذشته
14	تغلب را برابر با مشروعیت دانستن
	تقدیر گرایی
15	بیگانه ستیزی در غیاب عدالت و رفاه
	غلبه عمل گرایی در غیال نظریه
	ایدیولوژی زدگی تهی از عقل و منطق
16	زن ستیزی

اگر عواملی ذکر شده را فرمول بندی نمائیم به چند مسئله اساسی دست می‌یابیم:

تسلط فرهنگ قبیله‌ای

از تبعات فرهنگ قبیله‌ای آن است که دایره دید افراد در حد قبیله محدود بوده، دولت به مثابه ابزاری برای استفاده جویی شخصی و خانوادگی پنداشته شده، قواعد اختلاف ناپدید بوده و قدرت دولتی به حیث مالکیت شخصی به حساب می‌آید؛ لذا زمامدار تا پای جان برای حفظ آن آماده جان نثاری می‌باشد.

در چنین نظام‌هایی، دساتیر زمامدار یا فرهنگ قبیله در نقش قانون عمل می‌دارد. نظام قبیله‌ای بر رکود و ایستایی استوار است و هرگونه جنب و جوش شهری در نظرش ناخوشایند می‌آید. در فرهنگ قبیله، زور همه چیز را در اختیار دارد؛ لذا آن‌که قدرت همه را تصاحب می‌دارد، از مشروعیت برخوردار می‌باشد.

در چنین فرهنگی، زنان عاجزه پنداشته می‌شوند و در حد متاع با آن‌ها نگر بسته می‌شود. قبیله‌گرایی نابرابری بار می‌آورد؛ نابرابری موجب نارضایتی و کشمکش می‌گردد. در چنین وضعیتی، هر قوم و قبیله برای کسب برتری بر دیگری به کشورهای بیگانه دست دراز می‌کند و راه برای نفوذ کشورهای خارجی هموار می‌شود.

نفوذ خارجی

زیست قبیله‌ای، ضعف اقتصادی، وجود نظام‌های استبدادی و عقب‌ماندگی فرهنگی دست به دست هم داده و عرصه سیاسی افغانستان/خراسان را به خارج وابسته ساخته است.

وقتی در صحبت‌های خودمانی با سیاست‌مداران کشور مواجه می‌شوی، هر یک به درجات متفاوت، اداره قدرت‌های خارجی را در شکل‌دهی تحولات افغانستان/خراسان مؤثر دانسته و همه تحولات را وابسته به رأی و نظر خارجی‌ها می‌شمارند.

این باور، از یک سو عدم اعتماد به نفس سیاست‌مداران را بازگو می‌دارد و از سوی دیگر، وابستگی سیاسی افغانستان/خراسان را بازتاب می‌دهد.

غلبه قرائت افراطی از دین

افغانستان/خراسان از دیرزمان بدین سوز لحاظ اندیشه دینی به بیرون وابسته بوده است. در قرون گذشته، بخارا مرجعیت دینی را برعهده داشت و با تسلط روسیه تزاری بر آسیای مرکزی، این مرجعیت به دیوبند هند منتقل گردید. تا اکنون، عالمان دینی افغانستان/خراسان آموزش دیده مدارس دیوبندی‌اند، تا آن‌که کار این کشور در این اواخر به زمامداری تحریک طالبان کشیده است.

تحریک طالبان از نظر عقیدتی انحصارجو، ضد زن و ضد تعلیمات عصری می‌باشند. به نهادها و مؤسسات بین‌المللی باوری ندارند، مرزهای ملی را در ته دل به رسمیت نمی‌شناسند. از جهت سیاسی، رئیس یا امیر دارای همه اختیارات می‌باشد؛ انتخابات از دید آن‌ها حرام پنداشته می‌شود؛ احزاب سیاسی و نهادهای مدنی ابزاری در دست کفار خوانده می‌شوند. گروه‌های مخالف عنوان «باغی» را به خود می‌گیرند و سزای آن‌ها مرگ است.

در افغانستان/خراسان، باورهای دینی با سنن و رسوم قبایلی در هم آمیخته شده است و آنچه به خورد مردم داده می‌شود، بیش از آن‌که یک امر دینی بوده باشد، یک سنت جاهلی است که از سده‌ها بدین سو در قبایل لانه کرده است.

نتیجه

نویسنده، تسلط فرهنگ قبیله‌ای، نفوذ خارجی و غلبه قرائت افراطی از دین را به مثابه سه ضلع مسلط فرهنگ سیاسی افغانستان/خراسان می‌شمارد و بر اساس نظر آن‌هایی که در این پژوهش مورد پرسش قرار گرفته‌اند، ترتیب عوامل هم همان‌گونه است که گفته آمد.

این سخن برای ما می‌گوید که برای ایجاد یک دولت ملی با ثبات در افغانستان/خراسان، قبل از همه باید به ساختار و تشکیلات آن پرداخت تا در ساختار آینده، اقوام و قبایل پراکنده بتوانند جایگاه مناسب خود را پیدا کنند و خود را صاحب کشور بدانند. جای برتری جویی را حس برابری بگیرد و فضای خصومت را همکاری و تسامح پر سازد.

بیرونی‌ها در افغانستان/خراسان به صورت عمده از سه جهت رخنه می‌کنند:

۱. وجود سیاست نامتوازن که باعث تحریک همسایه‌ها و قدرت‌های جهانی می‌گردد.

۲. صنوف اقتصادی که هر زمامداری برای دوام کار خویش به مساعدت بیرونی‌ها نیازمند می‌باشد.

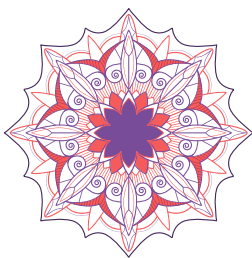
۳. نظام‌های قبایلی که از یک سو مانع پیشرفت و توسعه می‌گردند و از سوی دیگر، نارضایتی اکثریت، عده‌ای را به همدستی با بیگانه‌ها و می‌دارد.

بنابراین، وجود یک افغانستان/خراسان غیرجانبدار و فعال در منطقه شاید بتواند اسباب قناعت کشورهای خارجی را فراهم نماید و از دست‌درازی باز بدارد. در کنار آن، طرح توسعه اقتصادی با توجه به موقعیت حساس این کشور و ذخایر زیرزمینی آن قادر خواهد بود نیازمندی افغانستان/خراسان را برطرف سازد و دیگر نیازی به دست‌نگری سیاست‌مداران کشور باقی نماند.

با قرائت‌های افراطی در همه عالم، یک مانع اساسی در جهت توسعه و ترقی جوامع پنداشته می‌شود. برای پژوهشگران پرسش این است که چگونه می‌توان با آن مجادله کرد؟

امان‌الله خان و زمامداران دوره جمهوری (۱۳۸۰-۲۰۰۰ ه.خ) راه دین‌گزینی یا به زبان دیگر سکولاریسم را به تجربه گرفتند و نتیجه آن، بر دو حاکمیت را برپا داد. تجربه دوم به حزب دموکراتیک خلق افغانستان/خراسان تعلق دارد که با دین‌ستیزی وارد میدان شد و آن هم به تبااهی انجامید.

با توجه به دو تجربه تاریخی سنگین، نویسنده پیشنهاد «اصلاحات دینی» را مطرح می‌دارد؛ براساس آن نخست نصاب درسی مدارس دینی اصلاح گردد، دانش دینی از وابستگی به خارج بی‌نیاز شود، رسانه‌ها و نظام آموزش و پرورش اشاعه‌دهنده قرائت تازه‌ای از دین باشند؛ قرائتی که شماری از کشورهای اسلامی بر پایه آن مشکلات خویش را حل نموده‌اند.





نشرات جمعیت اسلامی در دوران جهاد

عبدالقیوم ملکزاد

رژیم کودتایی و وابسته به مسکو در تبلیغات خود، بر ضد مجاهدین و سپاهیان اسلام تبلیغات زهرآگینی را به راه می انداخت و از استعمال القاب و الفاظ مبتذلی چون «اشرار (!)»، «ضد انقلاب» و «نوکر امپریالیزم (!)» و... دریغ نمی کرد، اصطلاحاتی که آیین تمام نمای اندیشه و اعمال احمقانه و نوکرمنشانه خود آنها به حساب می آمد، در مقابل، مجاهدین ضمن افشای چهره های آنها و حامیان بیرونی آنها، ضروری می دانستند تا اصطلاحاتی را به کار ببندند که صد در صد و بی هیچ تردید به آن القاب و عناوین متصف بودند که نمونه های آن عبارت بودند از «ملحدین»، «نوکران شوروی»، و رژیم آنها به نام «رژیم دست نشانده»، و ضد اسلام و مخالف ارزش های دینی و عقیده مردم مسلمان کشور... که توسط روسهای اشغالگر در وطن تحمیل گردیده بودند. این تقابل واژگانی و تبلیغاتی در واقع انعکاس تقابل دو جهان بینی متضاد بود: جهان بینی الحادی و کمونیستی شرق، دین ستیزی و الحاد، در برابر جهان بینی اسلامی و پخش اندیشه توحید و یکتاپرستی و آزادی خواه ملت مسلمان افغانستان.

جایگاه جمعیت اسلامی در عرصه نشرات

در میان بیش از ۳۰۰ نشریه جهادی و مهاجرتی آن دوران، جمعیت اسلامی افغانستان به رهبری استاد شهید پروفسور برهان الدین ربانی نقشی ممتاز و نظام مند داشت. این حزب نه تنها در عرصه نظامی، بلکه در میدان فرهنگی، تبلیغی و آموزشی نیز از انسجام و انضباط بی نظیری برخوردار بود.

توجه به نظم و انضباط در جمعیت:

افراد وابسته به جمعیت اسلامی افغانستان با نظم و انضباط، لباس واحد و ساختار مشخص فعالیت می کردند. در کنار آموزش نظامی، همواره دروس دینی، عقیدتی، تاریخی و سیاسی برای آنان برگزار می شد تا جهاد مسلحانه با بینش فکری و فرهنگی و فیض دانش بیشتر همراه گردد.

کودتای هفتم ثور ۱۳۵۷ و به دنبال آن اشغال افغانستان در سال ۱۳۵۸ توسط ارتش شوروی، کشور را وارد مرحله جدیدی از تاریخ معاصر ساخت. این دوران سرآغاز شکل گیری جهاد مقدس مردم مومن افغانستان بود؛ حرکتی اسلامی و مردمی که در کنار مبارزه مسلحانه، در عرصه فرهنگی و رسانه ای نیز پویایی تازه و چشمگیری را رقم زد.

در همین دوران پراشوب، جمعیت اسلامی افغانستان، به رهبری استاد برهان الدین ربانی (رحمه الله علیه)، به عنوان حزب پیشتاز و فراگیری که در سرتاسر کشور حضور فعال و نقش اساسی و سازنده در جهاد و مقاومت داشت، نه تنها در صف نخست جهاد نظامی درخشش های فراوانی از خود بروز داد، بلکه در عرصه فرهنگ، اندیشه و مطبوعات نیز نقشی موثر و پیشتازی را ایفا کرد. نشرات این حزب فراگیر، زبان گویای مجاهدان و مهاجران و بازتاب دهنده عشق آتشین به اسلام، ایمان، و برخورداری از آگاهی، و مقاومت یک ملت مومن شمرده شده، نقشی اساسی و مهمی در تنویر اذهان عمومی، بیدارسازی ملت و مقابله فکری با تبلیغات کمونیستی ایفا می کرد.

هدف از برجسته سازی این موضوع، عبارت می باشد از بازخوانی گوشه ای از میراث فرهنگی جهاد افغانستان؛ میراثی که در قالب رساله ها، مجله ها، جریده ها و کتاب هایی ماندگار شده و امروز بخشی از حافظه تاریخی ملت ما را تشکیل می دهد.

نقش مطبوعات در بیداری و مقاومت

با آغاز جهاد، مطبوعات و نشرات ویژه جهاد مقدس مردم مسلمان کشور بر ضد روسهای اشغالگر و مقاومت اسلامی شکل گرفت و با ادبیات و واژگان خاص خویش، حقایق اشغال و مبارزات مردم افغانستان را بازتاب می داد. این نشریه ها و مطبوعات در برابر رسانه های رژیم وقت و تبلیغات مارکسیستی، پرچم دار اندیشه اسلامی، آزادی خواهی و دفاع از میهن محسوب می شدند.

توجه رهبری جمعیت به فرهنگ و تبلیغ

استاد ربانی با باور راسخ به نقش فرهنگ در حفظ وحدت امت و مقاومت ملت، همواره تأکید می‌کرد و می‌فرموده که: «حرکت‌های استوار بر بنیاد فکر و فرهنگ، وحدت جوامع را حفظ می‌کند و ملت‌ها را از تفرقه و نفاق نجات می‌دهد.» از نمونه‌های توجه رهبری جمعیت اسلامی به جایگاه فرهنگ و اهمیت تبلیغات اسلامی می‌توان به این عبارت توجه معطوف داشت که در پیامی به مناسبت نشر مجله معروف میثاق خون فرموده بود:

«مجله میثاق خون آئینه تمام‌عیار مبارزه اصیل فرزندان قهرمان اسلام در قرن چهاردهم و آغاز قرن پانزدهم هجری است... این مجله روزنه‌امیدی در افق آرمان‌های امت زجرکشیده اسلامی می‌گشاید... امیدوارم رسالت عظیمی را که گردانندگان این مجله به عهده دارند، با کمال موفقیت ادا نمایند...»

از این رو، فعالیت‌های فرهنگی و نشراتی جمعیت، هم در داخل کشور و هم در دیار هجرت با راهبرد روشن انجام می‌گرفت.

یکی از نمونه‌های موثر کارهای علمی در بدنه جمعیت، ایجاد نهادهای به نام بورد علمی در اسلام‌آباد تحت ریاست شادروان دکتر شیرمحمد نصری حقشناس به شمار می‌رفت. نهاد متذکره نمونه بارزی از رشد فکری و نشر علوم و اهتمام به ارزش‌های علمی و فرهنگی شناخته می‌شد تا زمینه مشارکت نخبگان فرهنگی، علمی و دینی در خدمت جهاد و روشنگری فراهم آید. در بورد متذکره شخصیت‌های بارزی از دانشمندان کشور حضور داشتند.

گستره فعالیت‌های نشراتی

جمعیت اسلامی افغانستان، در کنار فعالیت‌های نظامی و سیاسی، گسترده‌ترین برنامه‌های نشراتی را در میان احزاب جهادی داشت. این فعالیت‌ها شامل انتشار کتاب‌ها، رساله‌ها، هفته‌نامه‌ها، ماهنامه‌ها، فصلنامه‌ها، ویژه‌نامه‌ها، رادیوهای محلی، اوراق تبلیغاتی، پوسترها و نوارهای صوتی و تصویری بود.

نکته قابل توجه آن که بسیاری از این نشرات، به زبان‌های گوناگون از جمله عربی، انگلیسی، اردو، ترکی استانبولی، آلمانی، فرانسوی و روسی و... نیز منتشر می‌شد تا پیام جهاد افغانستان به ملت‌های مسلمان و آزاداندیش جهان ساند شود.

بخش ترجمه روسی قرآن کریم در جمهوری‌های آسیای میانه و کشورهای اتحاد جماهیر شوروی سابق، همراه با اوراق تبلیغاتی برای آگاه ساختن مردم آن سامان به خصوص مردم مسلمان آسیای میانه، از اقدامات کم‌نظیر فرهنگی این حزب شمرده می‌شد که نقش و تأثیر به سزایی در تغییر اذهان آنها ایفا نمود به گونه‌ای که مردم آن جمهوری‌ها با درک واقعیت‌ها صفوف خود را از جمع اشغالگران روسی یا ارتش سرخ جدا و در بسا موارد به گونه مخفیانه با مجاهدین همکاری لازم به عمل می‌آوردند.

تسلسل تاریخی نشرات (۱۳۵۷-۱۳۷۱)

از سال‌های نخستین جهاد تا زمان پیروزی مجاهدین، صدها عنوان نشریه (اعم از مجله و جریده) کتاب و رساله از سوی جمعیت اسلامی افغانستان منتشر گردید. نشرات متعددی که همه در کنار یکدیگر منظومه‌ای از مقاومت فرهنگی را پدید آورده بودند.

این نشرات از پشاور تا تهران، از قرارگاه‌های نظامی تا مکاتب مهاجرین، از مراکز علمی تا جبهات جنگ، در سراسر تمام ولایات افغانستان صدای جهاد و مقاومت را طنین می‌افکندند. گفتنی است نشرات جمعیت در پشاور و ایران و داخل جبهات، برخی به زبان پشتو و فارسی، برخی عربی و اردو، و برخی دیگر به ترکی و روسی انتشار می‌یافتند. این چندزبانی، نشانه آفاق باز فرهنگی و جهانی‌نگری جمعیت اسلامی افغانستان محسوب می‌گردد.

نقش نمایندگی‌های سیاسی و فرهنگی در خارج:

در دوران جهاد، جمعیت اسلامی افغانستان این توفیق را رفیق خود ساخته بود که به تاسیس نمایندگی‌هایی در بسا از کشورهای خارج مبادرت ورزد. فعالیت این نمایندگی‌ها همسوی سیاست کشورهای میزبان تا حدود زیادی چشمگیر و گسترده بود که می‌توان گفت که آنها نقش سفارت‌ها را دارا بودند. کارهای عمده این نمایندگی‌ها رساندن صدای مظلومیت مهاجرین و اشغال کشور توسط ارتش سرخ و جنایات و قتل و کشتار مردم بی‌گناه افغانستان متمرکز می‌گردید، اما در پهلوی آن بیشترین کارهای دفاتر یاد شده، نشر جراید و اعلامیه‌ها و تبلیغاتی و پخش اوراق طباعتی به زبان‌هایی مختلف بود.

قابل یادآوری می‌باشد که در کنار نشرکتب، رسایل، مجله‌ها، و جراید از سوی کمیته فرهنگی جمعیت، به تأسیس مکاتب، دارالایتام‌ها، دارالحفاظ‌ها، لیسه‌های حربی و دانشگاه‌های برای فراگیری علوم مختلف به وسیله جوانان نیز اقدام کرده بود که نقش بنیادینی در پرورش نسل نویسندگان و فرهنگیان مجاهد داشتند.

نشرات، ستون فکری جهاد و مقاومت

نشرات و فعالیت‌های فرهنگی جمعیت اسلامی، نه تنها ابزار اطلاع‌رسانی، بلکه وسیله‌ای برای تثبیت هویت اسلامی، تقویت روحیه جهادی، و روشنگری ملت در برابر استعمار فکری و نظامی بود.

بدون تردید، بخش عمده‌ای از پیروزی جهاد و بیداری اسلامی در افغانستان، مدیون همین فعالیت‌های فرهنگی، فکری و تبلیغی است که در سایه اندیشه ژرف استاد ربانی و همکاران فرهنگی‌اش شکل گرفت.

معرفی کتب، رسایل و جراید جمعیت اسلامی

افغانستان در دوران جهاد

نقش نشرات در روشنگری و مقاومت فرهنگی

پیش از ورود به فهرست آثار، باید یادآور شد که نشرات در دوران جهاد صرفاً ابزار اطلاع‌رسانی نبود؛ بلکه ابزاری بود برای تنویر اذهان، دفاع از هویت اسلامی، و مقابله با تبلیغات سنگین کمونیستی و رسانه‌های دولتی وقت. مطبوعات جمعیت اسلامی، با زبان ایمان و مقاومت، اذهان جامعه مهاجر و مجاهد را بیدار می‌کردند و اندیشه اسلامی را در برابر شیخون فکری دشمن گسترش می‌دادند. به تاسی از همین اصل و اهمیت موضوع بود که نشر کتاب، مجله، رساله و جریده، به حیث جهاد قلمی و فکری و فرهنگی به شمار می‌رفت؛ زیرا دشمن نه تنها با سلاح، بلکه با قلم و تبلیغ نیز به میدان آمده بود.

فهرست ابتدایی از آثار و نشریات جمعیت اسلامی افغانستان

به علت گذشت زمان و دوری نویسندگان و فرهنگیان جمعیت اسلامی می توان گفت که فهرستی که ذیلاً تقدیم می شود، به هیچ صورت کامل و نهایی نیست، فلذا این نوشته براساس منابع متعدد گردآوری شده است. با این اشاره اکنون می پردازیم به ترتیب آثار که حتی المقدور بر پایه سال نشر آنها، تنظیم گردیده است.

سال ۱۳۵۳ هجری خورشیدی

- پیام شهید - تألیف استاد برهان الدین ربانی، رهبر جمعیت اسلامی افغانستان.
- این رساله در سال ۱۳۶۵ نیز تجدید چاپ گردیده بود.

سال ۱۳۵۴ هجری خورشیدی

- ۲۶ - سرطان و سیمای زعامت داوودخان - تحلیل کودتای ۲۶ سرطان.

نویسنده: استاد برهان الدین ربانی.

سال ۱۳۵۷ هجری خورشیدی

- سردار داوودخان، گذشته ننگین، حال جنایت بار و آینده هولناک - استاد برهان الدین ربانی.
- چه نوع مبارزه؟ - استاد برهان الدین ربانی.
- د افغانستان په اسلامي جمعیت کی د بیعت اصول او غدی مسئولیتونه.
- د افغانستان د اسلامي جمعیت د هدف او مرام لندیز
- جریده مجاهد ارگان نشراتی جمعیت اسلامی افغانستان.

سال ۱۳۵۸ هجری خورشیدی

- انقلاب اسلامی افغانستان - نشریه دفتر مرکزی جمعیت اسلامی در تهران.
- شوری - جریده جبهات تحت امر انجنیر احمدشاه مسعود.
- بشارت - نشریه امارت عمومی هرات (داخل کشور).
- سنگر - به مدیریت سید احمد رها، سپس محمد اکرام اندیشمند؛ محل چاپ: قرارگاه استاد عبدالحی حقجو.
- غزا - نخستین نشریه محصلان جمعیت در هندوستان.
- ایمان - نشریه جمعیت اسلامی افغانستان در آلمان (در تأسیس این نشریه آقای مسعود خلیلی، که در سال ۱۹۷۹ آن کشور به سربازی برد نقش داشته است).
- مجاهد - نشریه نمایندگی جمعیت در آلمان به مسئولیت دکتر صادق نماینده جمعیت اسلامی در آن کشور.
- ندای جمعیت - نشریه جبهات ولسوالی راغ، بدخشان.
- از حقیقت تا افترا - رساله انتقادی.
- کرملین در تلاش شاه مخلوع - نوشته استاد ربانی.

- جهان بینی اسلامی - انجنیر شهید حبیب الرحمن؛ ناشر: کمیته فرهنگی.
- جهاد در راه خدا - تألیف سید سابق، ترجمه استاد ابودریس فضل الکریم.
- دو خطابه - سخنرانی های ویرایش شده استاد ربانی.
- عمار فرزند یاسر - نوشته صابر عبده، ترجمه فضل الرحمن فاضل.
- مداخله خرس پلید روسی در افغانستان و وجیه انسانیت در برابر آن، نوشته دکتر سید محمد موسی توانا.

سال ۱۳۵۹ هجری خورشیدی

- در سایه های قرآن (پاره اول) - اثر سید قطب، ترجمه پروفیسور ربانی.
- محمد (صلی الله علیه و سلم) نخستین مری بشریت - رساله استاد ربانی.
- اسلام ثغ - جریده حوزه جنوب غرب به مدیریت عیسی محمد عصمت قانع.
- طلوع - ادامه «غزا»، نشریه فعالان جمعیت در هند تا سال ۱۳۷۶.
- خونین پیام - مجموعه سروده های عبدالقیوم ملکزاد.
- الی حجاج بیت الله الحرام - رساله عربی، ناشر: کمیته فرهنگی جمعیت.
- جمعیت - جریده به زبان اردو، مدیرمسئول: ببرک لودین.
- جوانان جمعیت - نشریه بخش جوانان جمعیت.
- صوت الجهاد - مجله فرهنگی به زبان عربی به مدیریت عبدالاحد تارشی.
- میثاق خون - ماهنامه جمعیت اسلامی، به مدیریت عمادالدین وثیق و فضل الرحمن فاضل و همکاران هریک: ناصرالدین جمال، محمد عظیم بهنام و ثمرالدین ثامر.
- داوری سنگرداران اسلام شناس ... - رساله کمیته فرهنگی.
- فروغ انقلاب - نشریه جبهات بادغیس تحت فرماندهی استاد نیک محمدخان.
- استعمار بلشویک و آسیای مرکزی - شهید سید رسول آغا.
- جبر تاریخ یا شلاق و ترور - شهید سید رسول آغا.
- ده مصاحبه با ده ژورنالیست - مصاحبه های استاد ربانی با خبرنگاران خارجی.
- رباعیات انقلابی - اشعار عبدالقیوم ملکزاد.
- ما چه می گوئیم؟ - کتاب سید قطب، ترجمه سید هادی خسروشاهی. بازنشر و تکثیر از سوی کمیته فرهنگی جمعیت اسلامی.

سال ۱۳۶۰ هجری خورشیدی

- اسلام و دیگران - سید قطب؛ بازنشر توسط کمیته فرهنگی جمعیت.

- انگیزه‌های حمله روس بر افغانستان - دکتر نصری حقیق‌شناس.
- د اسلامی دعوت دلاری مشکلات - اثر فتی یکن، ترجمه شهید احمدزی.
- جنایات ابرجناور روسیه در افغانستان - دفتر مرکزی جمعیت، تهران.
- عید آوارگان - ویژه‌نامه چهارصفحه‌ای به قلم عبدالقیوم ملک‌زاد.

بی‌سال (قبل از ۱۳۶۱، یا بدون تاریخ دقیق)

- جهان‌فریبی و ریاکاری‌های سیاسی روس در مسئله افغانستان، دکتر نصری حق‌شناس؛ ناشر: کمیته فرهنگی جمعیت.
- مجله شهید زبیری، مدیرمسئول: محمدآجان حق‌پال؛ معاون: محمود صیقل؛ ناشر: کمیته فرهنگی جمعیت.
- در جهت پیروزی جهاد و تنظیم بهتر امور آن چه باید کرد؟ (رساله)، ناشر: کمیته فرهنگی.
- جریده پیمان مجاهد، ناشر: کمیته فرهنگی امارت عمومی جمعیت اسلامی - ولایت وردک (مولوی محمدشیرین، امیر جمعیت در وردک).
- افشای دسایس استعمار در منطقه (رساله)، ناشر: کمیته فرهنگی دفتر مرکزی جمعیت اسلامی - تهران.

سال ۱۳۶۱

- Mirror of Jihad (انگلیسی)، کمیته سیاسی جمعیت؛ مسئولان: انجنیر محمد اسحاق، دکتر نجیب‌الله لفرای، مسعود خلیلی.
- مجله عربی «المجاهدون» به مدیریت عنایت‌الله خلیل هدف، جریده کاروان جهاد، ناشر: دفتر مجاهدین بدخشان - جمعیت اسلامی.
- اصول دعوت و مسئولیت‌های عضو (ضمیمه) «چه نوع مبارزه»، استاد برهان‌الدین ربانی.
- ارزش خون در کمونیزم و اسلام، شهید محمدکاظم شارق؛ ناشر: کمیته فرهنگی جمعیت.
- خونین بهار (ویژه‌نامه/جریده اختصاصی)، به‌کوشش (ملک‌زاد) در چهار برگ رنگی.
- راهیان سحر، نشریه مجاهدین جمعیت اسلامی - فاریاب، موسس و مدیرمسئول عبدالقیوم ملک‌زاد.
- ترجمه اوزبیک اصول بیعت و مسئولیت‌های عضو توسط ملک‌زاد با ویرایش مولوی عبدالرشید جوهری.
- ترجمه اوزبیک هدف و مرام جمعیت به قلم عبدالقیوم ملک‌زاد با ویرایش مولوی عبدالرشید جوهری جوزجانی.
- رهروان سمیه نشریه خواهران مسلمان جمعیت اسلامی افغانستان.
- یکصد سؤال گریلایی، البرد بابو؛ ترجمه صاحب‌منصبان کمیته نظامی جمعیت؛ ۱۱۸ صفحه.

سال ۱۳۶۲

- آموختنی‌های در مسیر انقلاب اسلامی، پروفیسور ربانی؛ ناشر: کمیته فرهنگی دفتر مرکزی - تهران.
- اسلام مکتب اعتدال (رساله)، دکتر عبدالحی الهی؛ ناشر: کمیته فرهنگی دفتر مرکزی - تهران.
- فتح مبین رساله منظوم، سراینده عبدالقیوم ملک‌زاد، ناشر دفتر نمایندگی جبهات کشم به رهبری استاد آرین پور.
- صدای اسلام
- پیام مجاهد نشریه دفتر نمایندگی مجاهدین پنجشیر.
- مجله فوق‌العاده و رنگه مجاهد به مدیریت عبدالقیوم ملک‌زاد.
- مجله مجاهد به زبان ترکی استانبولی به مدیریت عبدالقیوم ملک‌زاد.
- الفتح - جمعیت اسلامی افغانستان، پاکستان..
- انقلاب اسلامی افغانستان نشریه مجاهدین ... جمعیت، پاکستان.
- پیام بلخ - «جبهات شهید ذبیح‌الله»، ایران.
- رهروان سُمیه - خواهران جمعیت، ایران، ۱۳۶۷
- لَوای حق - ارگان جبهات شهید حفیظ‌الله افضل.
- مشعل - جمعیت اسلامی افغانستان، پیشاور پاکستان..
- ندای خواهران مسلمان - جمعیت، ایران.
- ندای مسلمانان افغانستان - شورای ارشاد جهادی ولایات حوزه جنوب غرب جمعیت، هرات.
- همسنگران - قوماندانی عمومی امارت گذره (جمعیت)، هرات.
- جوانان میهن - مهندس توریالی غیاثی، مشهد - ایران.

حاشیه‌ها، مطایبات و دشواری‌های نشر:

در میان نشرات جمعیت اسلامی دو نشریه آن از شهرت و اهمیت فوق‌العاده و به سزایی برخوردار بود، یکی هفته‌نامه مجاهد به عنوان ارگان نشراتی این حزب و دیگری مجله میثاق خون که ایجاب می‌کند تا در فرصت دیگر شرح مفصلی پیرامون هر دو نشریه ارائه شود و اما در اینجا به صورت ایجاز می‌توان گفت: نشریه‌های یاد شده واز جمله دوران فعالیت مجله میثاق خون با نکات ظریف و خاطراتی همراه می‌باشد که بی‌مناسبت نخواهد بود که به صورت فشرده به آنها نیز اشاره شود:

حسادت‌ها و طعن‌ها: شهرت و نفوذ مجله میثاق خون گاه حسد می‌انگیخت و پاسخ‌ها و بگو مگوهای در مطبوعات تنظیم‌های جهادی و فرهنگیان وابسته به رژیم کابل برانگیخته بود، تا آنجا که رئیس رژیم وقت آن (دکتر نجیب) در مجلسی از فرهنگیان با نشان دادن مجله میثاق خون به گونه طعن خطاب به آنها گفته بود: "ما به یک عنوان یک دولت قادر به نشر چنین یک مجله نیستیم، اما آنها (مجاهدین یا مهاجرین) مجله‌ای به این کیفیت و محتوی به نشر می‌رسانند.

قافیه‌سازی و شوخی‌ها: پس از نشر مجله میثاق خون برخی مطایبات قلمی پیرامون نام/سرمقاله شکل گرفت که به غنای فضای مطبوعات جهادی کمک می‌کرد. در این ضمن قافیه‌سازی شهید عبدالحی دانشیار تا هنوز در بایگانی ذهن فرهنگیان جمعیت و تعدادی از دوستان دیگر ثبت است.

ادعای قدم عضویت: نقل‌هایی از پیش‌قدمان جمعیت درباره «قدامت عضویت» پیش از تولد مجله مطرح شد که خود، سوژه جدل‌های دوستانه بود و آن طوری بود که روزی میان دو تن از اعضای جمعیت سخن بر سر قدامت عضویت به این حزب داغ شد و یکی از آنها برای اثبات سابقه داری اش گفته بود: «عضویت من برابر با عضویت میثاق خون در جمعیت است!».

سختی تولید: مرحوم دکتر نصری حقشناس به درستی دشواری انتشار یک مجله را به «ولادت نوزاد» همانند کرده بود. سختی بود دقیق و برخاسته از تجربه! زیرا تهیه محتوا، ویرایش، حروف چینی، لیتوگرافی/کلیشه، تأمین کاغذ و چاپ، شبکه توزیع و امنیت عوامل، جمعیت به وضوح به آنها وقوف داشت.

حال از این گفته آییم که چرا «میثاق خون» مشهور شد؛ دلایل آن برمی گردد به عوامل آتی:

چندزبانه بودن: انتشار مجله به فارسی/دری و پشتو و گاه اوزبیک؛ که سبب نفوذ وسیع در میان مجاهدین و مهاجرین و علاقمندان فرهنگ شده بود.

تداوم انتشار: مجله میثاق در کنار هفته نامه مجاهد، نسبت به بسیاری از مجلات/جراید جمعیت، و تنظیم‌های دیگر جهادی، پیوستگی بیشتری داشت.

کیفیت محتوایی: بهره‌مندی این دو نشریه از قلم چهره‌های برجسته علمی و فرهنگی، از جمله:

استاد برهان الدین ربانی، دکتر سید محمد موسی توانا، استاد خلیل‌الله خلیلی، استاد ابوعبدالرحمن احمدزی، دکتر شیر احمد نصری حق شناس، دکتر عبدالحی الهی، دکتر سید مخدوم رهین، استاد مولوی حنیف حنیف بلخی، استاد محمد یوسف آیین، انجنیر محمد اسحاق، استاد ابونجیب سیف الرحمن سایف، استاد عبدالواحد عشرقی، پوهاند نعمت‌الله شهرانی، سید محمود فارانی و ده‌ها شخصیت دانشمند دیگر...

نام‌ها و همکاران نزدیک کمیته فرهنگی

شخصیت‌ها و فرهنگیان بسیاری در تولید محتوای نشرات جمعیت از جمله مجله یاد شده و هفته نامه مجاهد نقش داشتند. هر چند برای تکمیل فهرست کامل و دقیق تر همکاران و نویسندگان جمعیت، نیاز است تا به کلکسیون‌های نشرات جمعیت و آرشیف‌ها مراجعه شود، اما در اینجا برپایه آنچه نگارنده در حافظه داشت، به تحریر اسمای فرهنگیان که در پشاور با نشرات جمعیت اسلامی همکاری داشتند، مبادرت به عمل می‌آید، این قلم متوقع است اگر اسمای گرامی شمار دیگری در این فهرست ذکر نشده، دلیل آن چیز دیگری نیست الاگذشت زمان و نارسایی حافظه:

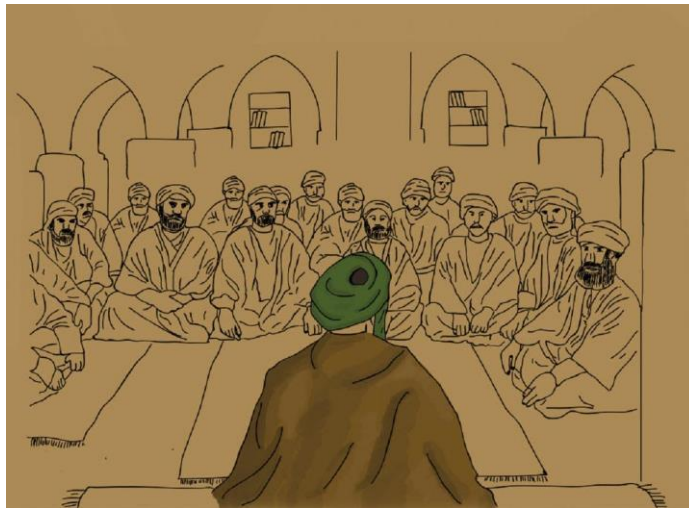
استاد برهان الدین ربانی، استاد دکتر سید محمد موسی توانا، استاد سخیداد فایز، ستاد ابوعبدالرحمن احمدزی، استاد ابونجیب سیف الرحمن سایف، دکتر نجیب‌الله لفرای، مولوی اکرام الدین بدخشانی، استاد سید عنایت‌الله شاداب، استاد اجرالدین اقبال، شهید سید رسول، دکتر اسدالله حنیف بلخی، انجنیر محمد اسحاق، دکتر خواجه بشیر احمد انصاری، استاد عبدالاحد تارشی، عبدالحق امیری، عبدالحق عتید، عبدالرحمن شارق، عبدالقدیر فطرت، مرحوم عبدالعلی دانشیار، عبدالحفیظ فخری، عبدالحفیظ منصور، عبدالشکور واقف حکیمی، عبدالحی خراسانی، دکتر عنایت‌الله خلیل هدف، عمادالدین وثیق، استاد فضل الرحمن فاضل، محمد نسیم فقیری، استاد محمد یوسف آیین، سید احمد رها، شمس الرحمن شمس، جلال فرهیخته، قانع (عیسی محمد عصمت)، قدردان، مولوی عبدالرشید جوهری، (محمد یوسف)، عبدالسلام پیمان، کلیم‌الله هدایت متین، کفایت‌الله مصطفی (شهید)، مولوی محمد اسماعیل لیب، دکتر لفرای (نورالعباد/نجیب‌الله)، عبدالقیوم ملک‌زاد، محمود صیقل، محمد آجان حق‌پال، محمد اکرم اندیشمند، محمدظاهر صدیق، برات محمد سودا، محمد شریف پیغام، قاضی مستنم غوری، (غوث‌الدین مستمند)، نایل بدخشانی، نایل لاجوردین شهری، ناصرالدین جمال، نجیب‌الله حسرت خالقی (شهید)، مرحوم نسیم فقیری، استاد نعمت‌الله شهرانی، قاضی شیر محمد موفق ن. مهاجر افغانی، رحمت‌الله منطقی، ذیغم بدخشانی، عشرت کشمی، سید محمد شکوه، شریفی، غمگین، محمد داوود بهار، عبدالرشید و ...

منابع و مراکز نگهداری نشرات جهادی

از میان مراکز موجود، آرشیف جهاد در کابل تحت ریاست دکتر شیرشاه یوسفزی شهاب یکی از غنی‌ترین منابع این عرصه است که زحمات ایشان در گردآوری اسناد و مطبوعات جهادی شایان قدردانی است.

همچنین متصدی کتابخانه وحدت واقع در خوشحال خان مینه، در جمع‌آوری نشرات احزاب جهادی و گروه‌های چپ، کار سترگی انجام داده است.

نباید از یاد برد که فرهنگیان متعددی چون عبدالباری شهرت ننگیال نیز در حفظ و جمع‌آوری آثار جهادی تلاش فراوانی مبذول داشتند. آقای حبیب‌الله رفیع کلکسیون‌های زیادی از دوران هجرت را جمع‌آوری کرده بود و آن را به کتابخانه اکادمی علوم اهدا کرده و نیز باری به مراجعه به کتابخانه مرحوم انجنیر احمد شاه احمد زی دریافته بودم که کلکسیون‌های شمار زیادی از نشرات جهادی در آرشیف آن قرار داده شده بود، امید است آثار ارزشمند گردآوری شده ایشان و سایر منابع یاد شده از آسیب و تاراج در امان مانده باشد. در کنار این مراکز، بسیاری از نشریات جمعیت و سایر احزاب را می‌توان در کتابخانه‌های شخصی چهره‌های فرهنگی مجاهدین و مهاجرین نیز دریافت کرد. در اخیر به این نیز اشاره باید کرد صاحب این قلم نیز در این راستا کار موثری انجام داده بود، ولی متأسفانه با حاکمیت دور اول طالبان آن کلکسیون‌ها به شمول صد هکتاری که با صد خون دل فراهم دیده بودم، به سرنوشت غمباری مواجه گردید.



فقه سیاسی امام ابوحنیفه رحمه الله در برابر حاکمان ستمگر

نوشته: مولوی حبیب الله حسام مهاجر

مقدمه

این اندیشه منحط و خلاف مقاصد شرع الهی، زمینه فساد، خونریزی، استبداد دینی، سیاسی و قومی را در جوامع اسلامی رسماً نهادینه کرد. امت را از کاروان ترقی، تعالی علمی و همبستگی بازداشت و انگیزه حراست از کیان اسلام و عقیده امت، دفاع از حریم اسلام و سرزمین‌های اسلامی، و نگهداری از ثروت و منابع مالی هنگفت مسلمانان را از میان برد.

منابع ثروت مسلمانان را طعمه‌ای برای استعمارگران شرق و غربی ساختند و فرهنگ و تمدن شکوهمند اسلامی را به واسطه تجاوزات بی‌دری دشمنان قسم خورده امت، به آتش کشیدند.

فقه سیاسی امام ابوحنیفه رحمه الله در مواجهه با حاکمان ستمگر

فقه سیاسی امام ابوحنیفه رحمه الله، برخلاف تصور رایج، نه تنها منفعل در برابر ظلم نبود، بلکه در موارد متعدد، موضعی فعال، مقاومت‌گرانه و اصلاح‌گرانه در برابر حاکمان ستمگر داشت. در این مقاله پنج اصل از فقه سیاسی امام ابوحنیفه ارائه می‌شود.

اصل نخست: ولایت (امامت، قضاوت، و رهبری دینی و سیاسی) شایسته صالحان است و ظالمان حقی در آن ندارند امام اعظم رحمه الله در مقام نظر و فقه، با استناد به آیات قرآن، از جمله «لَا يَتَّالِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ»، و احادیث نبوی مانند «لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»، به صراحت اعلام می‌کرد که امامت، قضاوت، و رهبری دینی و سیاسی تنها شایسته افراد عادل و صالح است، و فاسقان و ظالمان از این مناصب محروم‌اند.

ابوبکر رازی جصاص، از بزرگان و رئیس علمای فقهی، اصولی و مفسر حنفی قرن چهارم، در کتاب *أحكام القرآن* خود، فقه سیاسی آیه ۱۲۴ سوره بقره را با دیدگاه فقه سیاسی امام ابوحنیفه رحمه الله و کارنامه سیاسی او در برابر خلفای اموی و عباسی بیان کرده است.

در این تفسیر، اطلاق واژه امامت تنها شامل کسانی می‌شود که باید در دین خداوند، در راه حق و هدایت، مورد پیروی قرار گیرند. آیا نمی‌بینی که خداوند در این آیه:

فقه امام ابوحنیفه نعمان بن ثابت رحمه الله، یکی از ستون‌های اصلی فقه اسلامی و نخستین مکتب فقهی مدون در جهان اسلام است. این فقه با تکیه بر وفاداری به نصوص شرعی قرآن و سنت و با بهره‌گیری از اصول عقل‌گرایانه‌ای مانند قیاس، استحسان و مصالح مرسله، توانست در پاسخ‌گویی به نیازهای متغیر جامعه اسلامی نقش مهمی ایفا کند.

امام ابوحنیفه، با نگاهی ژرف به مقاصد شریعت، در بسیاری از مسائل فقهی رویکردی متمایز از دیگر ائمه اتخاذ کرد؛ رویکردی که همواره عدالت، حفظ کرامت انسان و دفع ظلم را در صدر اولویت‌های فقهی قرار می‌داد.

فقه او نه تنها در عبادات و معاملات، بلکه در حوزه‌های اجتماعی، قضایی و حکومتی نیز دارای انسجام و ژرفایی است که آن را به یکی از پرنفوذترین مکاتب فقهی سیاسی در جهان اسلام بدل ساخته است. به همین دلیل، امام رحمه الله رنج‌های بی‌شماری از سوی خلفای اموی و عباسی متحمل شد و تا سرحد شهادت پیش رفت؛ اما هرگز مقاصد دین و علم را فدای مقاصد زودگذر مادی و هوای حکام و سلاطین ستمگر نساخت.

همان‌گونه که در فقه عبادات و معاملات از مذهب امام پیروی می‌شود، لازم است از فقه سیاسی او نیز پیروی گردد و این فقه معیار رفتار پیروانش باشد. همان‌گونه که امام ابوحنیفه رحمه الله در سایر مسائل، امام میلیون‌ها مسلمان در سراسر جهان است، باید امام در فقه سیاسی نیز باشد.

تاریخ گواه است که اکثر جوامع اسلامی از فقه‌های سلطانی و درباری پیروی کرده‌اند؛ آنان بودند که شریعت اسلامی را وارونه و دلیخواهی تفسیر کردند و فتواهایی برای استمرار ظلم و استحکام حکام نامشروع، زیر عنوان تغلب، جانشینی و ولایت‌عهد صادر نمودند. نه تنها قدرت سلاطین ظالم، بلکه قدرت میراثی فرزندان‌شان را نیز بیمه کردند و دمار از مردم مظلوم کشیدند و هرگز رحمی در حق محرومان و مستمندان نداشتند.

﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ (بقره: ۱۲۴)
«من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم»

این مقام را بدون هیچ قیدی به ابراهیم (علیه السلام) عطا کرده است؛ اما هنگامی که از امامان گمراه سخن گفته، آن را با قید مشخص بیان کرده است:
﴿يَذْعُونَ إِلَى اللَّهِ﴾ (بقره: ۲۲۱)
«آن‌ها به سوی آتش دعوت می‌کنند».

پس وقتی روشن شد که واژه امامت شامل آنچه گفتیم می‌شود، باید دانست که پیامبران (علیهم السلام) در بالاترین مرتبه امامت قرار دارند، سپس خلفای راشدین، سپس علمای ربانی و قضات عادل و کسانی که خداوند پیروی از آنان را واجب کرده است، و پس از آن امامت در نماز و امور مشابه.

در این آیه، خداوند درباره ابراهیم (علیه السلام) خبر داده که او را امام مردم قرار داده، و ابراهیم از خدا خواسته که از نسل او نیز امامانی قرار دهد، آنجا که گفت:

﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِي﴾ «و از نسل من نیز»

این درخواست نشان دهنده اهمیت امامت در هدایت مردم و جایگاه بلند آن در دین است.

امام ابوبکر رازی (جصاص) در تفسیر احکام القرآن پیرامون آیه ﴿لَا يَتَّالِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾، تفسیر صحابه و تابعین را با فقه سیاسی امام ابوحنیفه رحمه الله با ژرفنای کامل بیان نموده است. او می‌فرماید:

از سدی روایت شده که منظور از «عهد» در این آیه، نبوت است.

از مجاهد نقل شده که مراد این است که ظالم نمی‌تواند امام باشد.

و از ابن عباس آمده که گفته: وفای به عهد ظالم واجب نیست؛ پس اگر عهدي در ظلم بر تو بسته شد، آن را بشکن.

و حسن بصری گفته: ظالمان نزد خداوند عهدي ندارند که بر اساس آن در آخرت خیری به آنان داده شود.

ابوبکر رازی جصاص می‌گوید:
همه این معانی با لفظ آیه سازگارند و ممکن است همه آن‌ها مراد خداوند باشند.

بر اساس این آیه، نزد ما پذیرفته نیست که ظالم پیامبر باشد، یا جانشین پیامبر، یا قاضی، یا کسی که مردم باید در امور دین از او پیروی کنند؛ مانند مفتی، شاهد یا راوی حدیث از پیامبر صلی الله علیه و آله.

این آیه بیان می‌کند که شرط هر کسی که در جایگاه اقتدا و اعتماد دینی قرار می‌گیرد، عدالت و صلاح است. و این دلالت دارد بر اینکه امامان جماعت نیز باید صالح باشند، نه فاسق و نه ظالم؛ زیرا آیه شرط عدالت را برای کسی که در امور دین در جایگاه اقتدا قرار می‌گیرد، بیان کرده است.

«عهد» خداوند همان اوامر الهی است، و خداوند پذیرش آن را از سوی ظالمان نپذیرفته است. یعنی آنچه از امور دین به آنان سپرده شده، و گفتارشان در دین که مورد تأیید قرار گرفته و مردم مأمور به پیروی از آن شده‌اند، شامل ظالمان نمی‌شود.

آیا نمی‌بینی که خداوند در جای دیگر فرموده است:
﴿أَلَمْ أَعْهِدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ﴾
«آیا شما عهد نکردم ای فرزندان آدم که شیطان را نپرستید؟»

یعنی «عهد» همان فرمانی است که خداوند به بندگان داده است؛ چنان که در آیه آمده: ﴿الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ عَهِدَ إِلَيْنَا﴾. همچنین عهدي که خلفا به فرمانداران و قضات خود می‌دهند، همان دستوراتی است که به آنان ابلاغ می‌شود تا مردم را بر اساس آن هدایت کنند و در میانشان حکم نمایند.

و چون عهد خداوند همان اوامر و احکام اوست، آیه ﴿لَا يَتَّالِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ از دو حال خارج نیست:
۱- یا اینکه مراد این است که ظالمان مأمور به اجرای اوامر الهی نیستند.

۲- یا اینکه ظالمان صلاحیت پذیرش و اجرای اوامر الهی را ندارند و نمی‌توان به آنان اعتماد کرد.

اما احتمال نخست باطل است؛ زیرا همه مسلمانان اتفاق دارند که اوامر الهی برای ظالمان نیز لازم الاجراست، همان گونه که برای دیگران واجب است. و آنان به سبب ترک این اوامر، مستحق عنوان «ظالم» شده‌اند.

پس احتمال دوم صحیح است؛ یعنی ظالمان امین بر احکام الهی نیستند و نمی‌توان به آنان اقتدا کرد؛ بنابراین، آنان شایسته امامت دینی نیستند.

بر اساس دلالت این آیه، امامت فاسق باطل است و او نمی‌تواند خلیفه باشد. اگر کسی در حالی که فاسق است خود را در این منصب قرار دهد، اطاعت و پیروی از او بر مردم واجب نیست. چنان که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:
«لا طاعة لمخلوق في معصية الخالق»؛ اطاعت از مخلوق در نافرمانی خدا جایز نیست.

این آیه همچنین دلالت دارد بر اینکه فاسق نمی‌تواند حاکم باشد، و اگر منصب قضاوت را به دست گیرد، احکامش نافذ نیست. شهادت او پذیرفته نمی‌شود، خبر او از پیامبر قابل اعتماد نیست، فتوایش اعتبار ندارد، و نباید پیش نماز شود. اگر کسی به او اقتدا کند، نماز باطل نمی‌شود.

پس آیه ﴿لَا يَتَّالِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾ همه این معانی را در بر دارد. برخی گمان کرده‌اند که مذهب ابوحنیفه رحمه الله تجویز امامت و خلافت فاسق است، ولی قضاوت او را جایز نمی‌دانند. این سخن از برخی متکلمان نقل شده که به «زرقان» معروف است؛ اما این ادعا نادرست و باطل است و از کسی نقل شده که روایتش پذیرفته نیست. امام ابوحنیفه رحمه الله میان قاضی و خلیفه تفاوتی نگذاشته و شرط هر دو را عدالت دانسته است. فاسق نه خلیفه می‌شود و نه حاکم، همان گونه که شهادت و روایتش پذیرفته نیست. چگونه ممکن است کسی خلیفه باشد، در حالی که روایتش پذیرفته نیست و احکامش نافذ نیست؟ و چگونه می‌توان چنین چیزی را به امام ابوحنیفه نسبت داد، در حالی که ابن هبیره در زمان خلافت بنی امیه او را به پذیرش منصب قضاوت مجبور کرد و چون امتناع ورزید، او را زندانی و شکنجه کرد.

فقه‌ها به او گفتند: کاری جزئی را بپذیر تا از شکنجه رها شوی؛ پس او شمارش بارهای گناه را که وارد شهر می‌شد پذیرفت و آزاد شد. خلیفه منصور عباسی نیز او را به کاری مشابه گماشت، مانند شمارش خشت‌هایی که برای ساخت دیوار شهر بغداد استفاده می‌شد.

مذهب امام ابوحنیفه در مبارزه با ظالمان و حاکمان جور مشهور بود؛ چنان‌که امام اوزاعی رحمه‌الله گفت: «ما ابوحنیفه را در همه چیز تحمل کردیم تا اینکه با شمشیر آمد (یعنی دعوت به قیام علیه ظالمان) و دیگر نتوانستیم تحمل کنیم».

برخی از نادانان از برخی فرقه‌ها به آیه (لَا يَنْتَهِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) برای رد امامت ابوبکر و عمر رضی‌الله‌عنهما استدلال کرده‌اند، به این دلیل که آن دو در دوران جاهلیت مشرک بودند و ظلم کرده‌اند. این استدلال نهایت جهل است؛ زیرا این صفت (ظلم) تنها بر کسی صدق می‌کند که بر ظلم باقی مانده باشد. اما کسی که توبه کرده، دیگر این صفت را ندارد و حکم مربوط به آن نیز از او برداشته می‌شود.

چرا که اگر حکمی به صفتی وابسته باشد، با زوال آن صفت، حکم نیز زائل می‌شود. ظلم صفتی نکوهیده است که تا زمانی که باقی باشد، آثارش نیز باقی است؛ اما اگر از بین برود، حکم مربوط به آن نیز از بین می‌رود. چنان‌که در آیه (وَلَا تَزْكُوا إِلَى الَّذِينَ ظَلَمُوا) نیز نمی‌توانیم به ظالمان تا زمانی است که بر ظلم باقی باشند. همچنین آیه (مَّا عَلَى الْمُخْسِرِينَ مِنْ سَبِيلٍ) «هیچ راهی برای مواخذه نیکوکاران نیست» به شرطی است که آنان بر نیکوکاری پایدار باشند.

پس آیه (لَا يَنْتَهِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) نیز عهد الهی را از کسی که توبه کرده و از ظلم بازگشته، نفی نمی‌کند؛ زیرا در این حالت، او دیگر «ظالم» نامیده نمی‌شود، همان‌گونه که کسی که از کفر توبه کرده، دیگر «کافر» نیست، و کسی که از فسق بازگشته، «فاسق» نامیده نمی‌شود. بلکه درباره‌اش گفته می‌شود: «او قبلاً کافر بود»، «قبلاً فاسق بود»، «قبلاً ظالم بود».

و خداوند نفرموده: «عهد من به کسی که قبلاً ظالم بوده نمی‌رسد»، بلکه فرموده: «عهد من به ظالمان نمی‌رسد»؛ یعنی کسانی که هنوز با صفت ظلم شناخته می‌شوند و این عنوان همچنان بر آنان باقی است.

(تفسیر احکام القرآن ج ۱، ص ۸۵-۸۹)

ابوبکر رازی در احکام القرآن فرمود: «امر، تدبیر و سیاست‌گذاری امور امت است؛ که این منصب مخصوص مسلمان عادل است، نه کافر و نه فاسق. زیرا سیاست‌گذاری و تدبیر امور امت وابسته به اوامر و نواهی الهی است، و کسی که کافراً فاسق باشد، امین بر این امور نیست. پس جایز نیست که سیاست و رهبری مؤمنان به کسی سپرده شود که چنین صفاتی دارد. چنان‌که خداوند فرموده: (لَا يَنْتَهِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ)؛ یعنی عهد من (در امر امامت و رهبری) به ظالمان نمی‌رسد».

(تفسیر احکام القرآن ج ۱، ص ۲۸۸)

اصل دوم: فرضیت امر به معروف و نهی از منکر

فقه سیاسی امام ابوحنیفه رحمه‌الله مبتنی بر اصل امر به معروف و نهی از منکر، عدالت خواهی و عدم مشروعیت ولایت ظالم بود؛ اصولی که نه تنها در نظریه، بلکه در سیره عملی او نیز تجلی یافت و الگویی برای فقیهان و آزادگان پس از او شد.

امام ابوحنیفه معتقد بود که امر به معروف و نهی از منکر واجب است؛ ابتدا با زبان، و اگر مؤثر نبود، با شمشیر؛ چنان‌که از پیامبر روایت شده است. ابراهیم صائغ، از فقهای خراسان، از او درباره امر به معروف و نهی از منکر پرسید. امام ابوحنیفه رحمه‌الله گفت: واجب است. سپس حدیثی نقل کرد که پیامبر فرمود: قال رسول الله (صلى الله عليه وسلم): «سید الشهداء حمزة بن عبدالمطلب ورجلٌ قام إلى إمام جائر فأمره ونهاه فقتله»؛ «برترین شهیدان، حمزه بن عبدالمطلب و مردی است که در برابر امامی ستمگر ایستاد، او را به معروف دعوت کرد و از منکر نهی نمود، و در این راه کشته شد».

(أخرجه الحاكم ۳/۲۱۵، رقم ۴۸۸۴، وقال: صحيح الإسناد)

ابراهیم به مرو بازگشت و نزد ابومسلم خراسانی رفت، او را به معروف دعوت کرد و از ظلم و خون‌ریزی‌اش نهی نمود. ابومسلم چند بار تحمل کرد، سپس او را کشت.

ماجرای امام ابوحنیفه در حمایت از زید بن علی بن حسین مشهور است؛ او مخفیانه فتوا به وجوب یاری و جهاد در کنار زید داد. همچنین در قیام محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله بن حسن، همین‌گونه رفتار کرد. وقتی ابواسحاق قزاری به او گفت: چرا برادرم را به خروج با ابراهیم تشویق کردی تا کشته شد؛ ابوحنیفه پاسخ داد: خروج برادرت نزد من محبوب‌تر از خروج توست.

این انتقادهای از سوی برخی محدثان سطحی نگر مطرح شد که به سبب ترک امر به معروف و نهی از منکر، ظالمان بر امور اسلام چیره شدند. پس کسی که چنین مذهبی در امر به معروف و نهی از منکر دارد، چگونه ممکن است امامت فاسق را جایز بداند؟

اصل سوم: هشدار از ویرانگری امامان گمراه و گمراه‌کننده در میان امت

امام جصاص در نخستین مطلب هشدار و حیاتی از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وسلم را آورده است، فرمودند:

عَنْ أَبِي الدَّرْدَاءِ قَالَ: عَهْدَ إِلَيْنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «أَنْ أَخُوفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ الْإِمَّةُ الضَّالُّونَ»

ترجمه: ابودرداء روایت کرده است که رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وسلم به ما سفارش فرمود: «بیشترین چیزی که بر شما بیم دارم، پیشوایان گمراه‌کننده‌اند». أخرجه أحمد ۱/۴۲، رقم ۲۹۳، قال الهیثمی ۵/۲۳۹: رجاله ثقات؛ وأبو نعیم فی الحلیة ۶/۴۶)

مسلمانان این حدیث هشدار می‌دهد که خطرناک‌ترین تهدید برای امت، رهبرانی هستند که مردم را از راه حق منحرف می‌سازند؛ زیرا فساد در رهبری، فساد در جامعه را در پی دارد.

اصل چهارم: تفاوت‌گذاری میان نامشروع بودن

سلطان ظالم و مشروعیت قاضی عادل

خطای کسانی که مشروعیت امام ظالم را به امام ابوحنیفه نسبت می دهند، از نظر امام جصاص از آنجا ناشی شده که او گفته: اگر قاضی در نفس خود عادل باشد و از سوی امامی جائز منصوب شود، احکامش نافذ است و نماز پشت سر او جایز است.

اما این سخن دلالتی بر جواز امامت فاسق ندارد؛ زیرا معیار، عدالت شخص قاضی است، نه عدالت کسی که او را منصوب کرده است. چنان که اگر مردم شهری بدون سلطان، با رضایت جمعی، فرد عادل را به قضاوت بگمارند و او بتواند احکام را اجرا کند، قضاوتش نافذ است، در حالی که هیچ نصب رسمی از سوی امام یا سلطان نداشته باشد.

بر همین اساس، قاضی شریح و دیگر قضات تابعین از سوی بنی امیه قضاوت کردند. قاضی شریح تا زمان حجاج در کوفه قاضی بود، در حالی که در میان عرب و خاندان مروان، کسی ظالم تر، فاسق تر و کافرتر از عبدالملک نبود، و در میان کارگزارانش، کسی بدتر از حجاج نبود.

عبدالملک نخستین کسی بود که زبان مردم را در امر به معروف و نهی بر منبر رفت و گفت: «به خدا سوگند، من نه آن خلیفه ناتوانم که عثمان بود، و نه آن خلیفه سازش کار که معاویه بود. شما ما را به چیزهایی امر می کنید که خودتان آن ها را فراموش کرده اید. به خدا قسم، پس از این سخنرانی، اگر کسی مرا به تقوای الهی امر کند، گردنش را خواهیم زد!»

آن زمان، مردم از بیت المال حقوق می گرفتند. حتی مختار ثقفی - که به دروغ گوی شهرت داشت - برای ابن عباس، محمد بن حنفیه و ابن عمر اموالی می فرستاد و آنان آن را می پذیرفتند.

محمد بن عجلان از قعقاع نقل کرده است که عبدالعزیز بن مروان به ابن عمر نوشت: «نیازهایت را برایم بنویس.» ابن عمر در پاسخ نوشت: «پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: دست بالاتر از دست پایین بهتر است. و من گمان می کنم که دست بالاتر، دست دهنده است و دست پایین، دست گیرنده. من نه چیزی از تو می خواهم و نه رزق را که خدا از طریق تو به من داده، رد می کنم. والسلام».

حسن بن علی، سعید بن جبیر، شعبی و دیگر تابعین نیز از دست این حاکمان ظالم ارزاق می گرفتند؛ اما نه از باب پذیرش ولایت آن ها و نه به خاطر اعتقاد به امامتشان، بلکه این اموال را حق خود می دانستند که در دست فاسقان افتاده بود. چگونه می توان این کار را نشانه دوستی با آن ها دانست، در حالی که همین افراد با شمشیر به جنگ حجاج رفتند؟ چهار هزار نفر از قاریان قرآن که از بهترین تابعین و فقیهان بودند، همراه عبدالرحمن بن محمد بن اشعث در اهواز، بصره و سپس در دیرالجماجم (نزدیک کوفه) با او جنگیدند. آنان خلافت عبدالملک بن مروان را ساقط کرده، او را لعن می کردند و از او بیزار می جستند.

همین مسیر را پیشینیان آنان در برابر معاویه نیز پیمودند، زمانی که پس از شهادت علی رضی الله عنه بر حکومت چیره شد. حسن و حسین رضی الله عنهما نیز عطایای حکومتی را می پذیرفتند، همان گونه که دیگر صحابه در آن زمان چنین می کردند؛ اما نه از سر پذیرش ولایت، بلکه با بیزاری از آن، همان گونه که علی رضی الله عنه تا پایان عمرش بر آن بود. پس گرفتن قضاوت یا عطا از سوی این حاکمان، دلیل بر پذیرش ولایت یا امامت آنان نیست.

برخی از نادانان از فرقه رافضه به آیه (لَا يَنْبَأُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ) برای رد امامت ابوبکر و عمر رضی الله عنهما استدلال کرده اند، به این دلیل که آن

دو در دوران جاهلیت مشرک بودند و ظلم کرده اند. این استدلال نهایت جهل است؛ زیرا این صفت (ظلم) تنها بر کسی صدق می کند که بر ظلم باقی مانده باشد. اما کسی که توبه کرده، دیگر این صفت را ندارد و حکم مربوط به آن نیز از او برداشته می شود.

اصل پنجم: موافقت رفتار سیاسی امام با فقه سیاسی ایشان در مقام عمل، امام ابوحنیفه رحمه الله در برابر فشار خلفای بنی امیه و بنی عباس برای پذیرش منصب قضاوت مقاومت کرد و حتی شکنجه و زندان را به سازش با ظلم ترجیح داد. او در حمایت از قیام های مشروع علیه حاکمان جور، مانند قیام زید بن علی، محمد و ابراهیم فرزندان عبدالله بن حسن، فتوا به وجوب یاری و جهاد داد و در عمل نیز از آنان پشتیبانی کرد.

برخی از موارد مقاومت امام اعظم ابوحنیفه رحمه الله را در این مقاله یادآور می شویم که در تاریخ اسلامی بسیار آموزنده و مکتب فقه سیاسی برای رفتار سیاسی است. همین ویژگی، موافقت رفتار سیاسی امام با فقه سیاسی او، فقه سیاسی امام را نسبت به سایر مکاتب فقهی متمایز نموده است.

صفدی در کتاب الوافی بالوفیات آورده است:

رخداد نخست: «یزید بن هبیره در دوران بنی امیه، امام ابوحنیفه رحمه الله را به دلیل امتناع از پذیرش قضا، صد تازیانه زده بود؛ هر روز ده تازیانه. چون دید که امام ابوحنیفه همچنان پافشاری می کند، او را آزاد کرد. امام احمد بن حنبل رحمه الله هرگاه این ماجرا را یاد می کرد، می گریست و برای امام ابوحنیفه طلب رحمت می نمود.»

رخداد دوم

منصور، خلیفه عباسی، امام ابوحنیفه را از کوفه به بغداد آورد و او را به پذیرش منصب قضاوت فراخواند. امام ابوحنیفه امتناع کرد. منصور سوگند یاد کرد که او باید این کار را بپذیرد، و ابوحنیفه رحمه الله نیز سوگند یاد کرد که هرگز آن را نخواهد پذیرفت. ربیع (یکی از حاضران) گفت: «آیا نمی بینی که امیرالمؤمنین سوگند خورده است؟» امام ابوحنیفه پاسخ داد: «امیرالمؤمنین بیش از من توان پرداخت کفاره سوگند را دارد.»

او همچنان از پذیرش ولایت سر باز زد و منصور دستور داد فوراً او را زندانی کنند. گفته شده که ابوحنیفه به منصور گفت: «از خدا بترس و در امانت خود جز کسی را که از خدا می ترسد، به کار مگمار. به خدا سوگند، من در حال رضایت قابل اعتماد نیستم، پس چگونه در حال خشم قابل اعتماد باشم؟ اگر حکم به زیان تو صادر شود و مرا تهدید کنی که در فرات غرقم می کنی یا قضاوت را بپذیرم، من غرق شدن در فرات را برمی گزینم. تو اطرافیانی داری که نیاز به کسی دارند که به آنان احترام بگذارد، و من برای این کار مناسب نیستم.» منصور به او گفت: «دروغ می گویی، تو برای این کار شایسته ای.» امام ابوحنیفه پاسخ داد: «اکنون تو خود بر من حکم کردی که دروغ گو هستم، پس چگونه رواست که کسی را که دروغ گو می دانی، بر امانت خود بگماری؟»

رخداد سوم

روزی منصور، امام ابوحنیفه را فراخواند. ربیع گفت: ای امیرمؤمنان، این ابوحنیفه با نظر جدّ شما مخالفت می کند. عبدالله بن عباس می گفت: اگر کسی سوگند بخورد و یک یا دو روز بعد استثنای کند، استثنا پذیرفته است. اما ابوحنیفه می گوید: استثنا تنها زمانی جایز است که بلافاصله پس از سوگند باشد.

امام ابوحنیفه گفت: ای امیر مؤمنان، ربیع ادعا می کند که سربازانت با تو بیعت ندارند. منصور پرسید: چگونه؟ گفت: آنان برای تو سوگند می خورند، سپس به خانه هایشان بازمی گردند و استثنا می کنند، در نتیجه سوگندشان باطل می شود. منصور خندید و گفت: ای ربیع، با ابوحنیفه کاری نداشته باش.

وقتی ابوحنیفه بیرون آمد، ربیع به او گفت: می خواستی خونم را بریزی؟ ابوحنیفه پاسخ داد: نه، بلکه تو می خواستی خونم را بریزی، من هم تو را نجات دادم و خودم را نیز.

رخداد چهارم

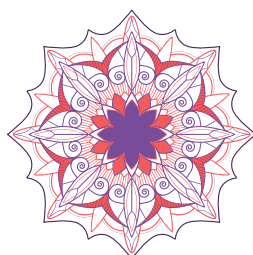
ابوالعباس طوسی نظر بدی نسبت به امام ابوحنیفه داشت و ابوحنیفه از این موضوع آگاه بود. روزی که جمعیت زیادی نزد خلیفه عباسی منصور بودند، امام ابوحنیفه وارد شد. طوسی گفت: امروز ابوحنیفه را خواهم کشت. سپس رو به او کرد و گفت: ای ابوحنیفه، اگر امیر مؤمنان کسی را فراخواند و دستور دهد گردن کسی را بزنند، بی آنکه بداند موضوع چیست، آیا جایز است گردنش را بزنند؟ امام ابوحنیفه پاسخ داد: ای ابوالعباس، آیا امیر مؤمنان به حق فرمان می دهد یا به باطل؟ گفت: به حق. ابوحنیفه گفت: پس حق را هر جا که باشد اجرا کن و درباره اش سؤال نکن. سپس ابوحنیفه به کسانی که نزدیکش بودند گفت: «این مرد می خواست مرا ببندد، من او را بستم.» (الوافی بالوفیات، ج ۷، ص ۳۵۲)

نتیجه گیری

تبیین مکتب فقهی سیاسی امام ابوحنیفه رحمه الله در مواجهه با حاکمان ظالم، بر اساس متون معتبر از جمله تفسیر احکام القرآن اثر ابوبکر جصاص، ارائه شد.

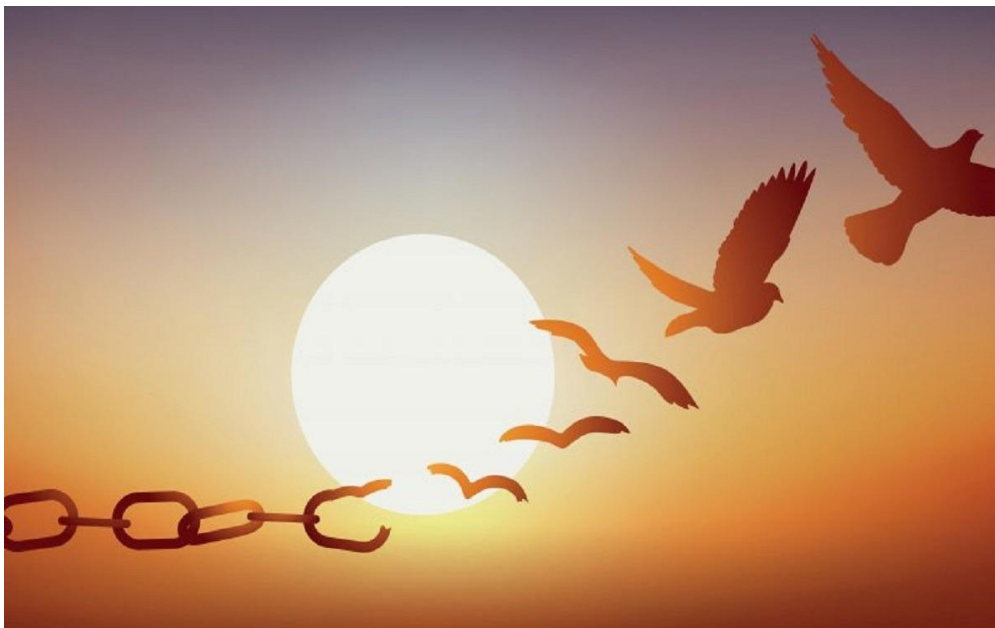
امام ابوحنیفه رحمه الله، فقه سیاسی و دولت داری را از مسائل اهم و حیاتی شریعت اسلامی، هم پایه با مقام نبوت در پایی نفس، تقوا و طهارت، هدایت گری، تأمین حقوق، رعایت عدالت و خدمت گزاری به جامعه بشری، و در مجموع در رعایت حقوق الهی و حقوق مردم می دانست. امام رحمه الله باورمند بود که اسلام، صالح برای رهبری سعادت مند بشریت است؛ البته توسط رجال متدین، با کفایت و مسئولیت شناس. او اسلام و شرع الهی را ابزار تأمین مقاصد سلاطین ظلمه و حکام جور نمی دانست.

به همین دلیل، حاکمیت خلفای اموی و عباسی را مشروع ندانست؛ نه به دلیل اینکه آنان کفر ورزیدند، بلکه به دلیل اینکه این ها یکسره از راه جور بر مردم حاکم شدند. نبود رضایت آحاد مردم برای نامشروع بودن زعیم مملکت کفایت دارد. و هنگامی که زعیم مسلمانان از طریق اختیار و رضایت مردم انتخاب نشود، حاکم مشروعیت ندارد و امرش قابل تنفیذ و اطاعت نیست.





نظریه



زندگی بدون آزادی بی معناست؛ آزادی راه حل است

نویسنده: شیخ عبدالرحمن بشیر
مترجم: دکتر هجرت الله جبرئیلی
تاریخ: ۱۴۰۴ / ۹ / ۲۲

۱. آزادی مایه ترس نیست؛ همه ترس از «فرهنگ بردگی» است، آن گاه که آزادی مطالبه می شود. کسانی هستند که آزادی را رد می کنند، زیرا آن را منجر به هرج و مرج می دانند.
۲. برخی از آزادی می ترسند، زیرا نمی توانند در فضای آزادی زندگی کنند؛ چون دوران آزادی تنها دلیل و استدلال را می پذیرد و جایی برای زور و قانون زور باقی نمی گذارد. همه برابرند، اما با این حال در فضای آزادی با یکدیگر رقابت می کنند.
۳. با فردی از تبار عرب آفریقایی در غرب دیدار کردم که از آزادی می ترسید و دلبسته بازگشت به «قانون جنگل» در وطنش بود؛ زیرا خود خویش را آن جا می یافت. برای او، «خود» تنها در سایه بندگی معنا داشت. از دلبستگی اش به سرزمین های بردگی، نظام های بردگی و اندیشه های بردگی در شگفت ماندم.
۴. به سخنان یک عالم دینی گوش دادم که از آزادی برادر می داشت و آن را خطری، بلکه فاجعه ای می دانست؛ و مردم را به روشی فرامی خواند که

حاکم را تقدیس می کند، ملت را حذف می سازد، نقش مرد را بزرگ نمایی و نقش زن را به حاشیه می راند. با چنین روشی توازن برهم می خورد و مردم عدالت در حقوق را از دست می دهند؛ با این همه، او این را اسلام می پندارد.

۵. فردی ادعا می کند که آزادی از اندیشه های فراماسونری و زاده انقلاب فرانسه است و در میان مسلمانان معنایی ندارد. وای بر این اندیشه و پیروانش! آن که گفت: «متی استعبدتم الناس وقد ولدتهُم احرارا» از چه زمانی مردم را به بندگی گرفته اید. در حالی که مادران شان آنان را آزاد زاده اند، آیا این سخن الهام گرفته از روسو است یا از افکار ماکس وبر، یا از ادبیات ولتر؟ برخی حتی آن را اندیشه ای وارداتی می دانند و پا را فراتر نهاده، اصل این جمله را نیز نادرست می شمارند و می گویند از عمر فاروق نیست؛ و بدین سان، آن را از عمر فاروق نمی دانند.

۶. شیخی عمامه به سرادعا کرد که آزادی «فساد مطلق» است و استبداد «شری پذیرفتنی». به گفته او، جایی برای مقایسه میان آزادی (فساد مطلق) و استبداد (شر خفیف تر) وجود ندارد؛ و اگر ناگزیر از انتخاب میان این دو باشیم، گریزی جز گزینش استبداد نیست. او می گفت مردم با آزادی به دوزخ می روند، و با استبداد شاید به بهشت درآیند؛ چگونه؟ پاسخی نداد.

۷. در عراق، صدام حسین به نام عربیت شیعیان و کردها را می کشت؛ و امروز نظام موجود به نام دین، اهل سنت را می کشد. به نام حسین از حوثی ها در برابر عربستان حمایت می شود و عربستان سعودی به نام سنت با حوثی ها می جنگد. همه می کشند و همه پشتیبانی می کنند، اما هیچ کس از عقل خود استفاده نمی کند؛ زیرا عقل هنوز آزاد نشده است. راه حل واقعی در آزادی نهفته است.

۸. در سودان، روزی سرزمین به نام دین مصادره شد و انقلابی به نام «انقلاب نجات ملی» رخ داد، اما وطن زیر سایه همان انقلاب از دست رفت. زندگی برای سودانی ها پس از آن وجود ندارد مگر آنکه از اندیشه ای که دیگری را نفی می کند، آزاد شوند. این اندیشه ذاتاً از طبیعت سودانی ها نیست، بلکه بر آنان تحمیل شده است. عجیب است که دین خود در زندان ها گرفتار شود.

۹. آزادی در پوشش نیست، بلکه در انتخاب است. لباس یک انتخاب است، نه اجبار. زنی که با حجاب است، آن را با آگاهی و قناعت انتخاب کرده است، و جایی برای زن محجبه ای که از ترس رسوایی حجاب می پوشد وجود ندارد؛ زیرا او نوع پوشش خود را هنگام رفتن از سرزمین های رسوا به سرزمین های آزاد تغییر می دهد. زنان نیز غالباً زمانی که حجاب نمی پوشند، این کار را از روی دینداری با فهم و قناعت انجام نمی دهند.

۱۰. دینداری یک مسئله اجتماعی نیست، بلکه یک انتخاب و قناعت است. کسی که تنها همراه با پدر و محیطش متدین است، با همه مردم متدین نخواهد بود؛ اما کسی که از روی قناعت دیندار شده باشد، تا ابد دیندار خواهد ماند. دینداری قناعت است، و در قناعت، آزادی وجود دارد؛ زیرا بدون استفاده صحیح از عقل، به قناعت نمی توان رسید و استفاده صحیح از عقل مستلزم وجود آزادی در زندگی است.

۱۱. در برخی کشورها، مردم، به ویژه عالمان، دعوتگران و کنشگران، به نام «اصلاح» بازداشت می شوند، گویی اصلاح نیازمند بستن دهان هاست. شروع کار با سرکوب است، اما آغاز واقعی اصلاح، اصلاح سیاسی است و از شروط آن آزادی است.

مردم چه وقت درک خواهند کرد که بالاترین ارزش در انسان است؟ چه وقت واعظان خواهند گفت که انسان هدف اصلی شریعت است؟ چه وقت مردم خواهند فهمید که محمد صلی الله علیه و آله و وطن اصلی خود را ترک کرد تا از انسان و دین دفاع کند؟ چه وقت وحی را با چشمانی باز خواهیم خواند، نه با چشمانی بسته؟

«قُلْ إِنَّمَا أَعْطُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَتَىٰ وَفَرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا» (سبأ: ۴۶)

بگو من تنها شما را به یک چیز پند می دهم: برای خدا قیام کنید، دو دو و تنها، سپس ببینید. زیرا در جامعه سرکوبگر، تفکر واقعی وجود ندارد. تفکر صحیح، تفکری است که از تأثیرات درونی و بیرونی فاصله دارد و تمام ابزارهای روش شناسی در آن برای اندیشه و تعمق به کار گرفته شده باشد.

در آزادی زندگی است و در زندگی، آزادی؛ این دو جدانشدنی اند و هیچ یک از دیگری عقب نمی ماند. در زندگی، سرکوب وجود دارد و در سرکوب، زندگی وجود دارد؛ هر یک بر دیگری تأثیر می گذارد. خطرناک ترین نوع سرکوب، «بردی انتخاب شده» است.

شما می توانید کتاب «استبداد» دکتر خالص حلبی را بخوانید؛ در آن اطلاعاتی هست که انسان را به انتخاب آزادی وای می دارد، مگر اینکه بیمارروانی، نادان مرکب یا فردی با اختلال روانی باشد که به روان پزشک نیاز دارد. همچنین می توانید کتاب «آزادی یا طوفان» دکتر حاکم المطیری را مطالعه کنید؛ این کتاب شامل ثروتی از اطلاعات دینی است که به نام مصلحت از مردم پنهان شده است.

۱۲- در مصر، هزاران نفر بدون دلیل بازداشت می شوند و مردم بدون محاکمه عادلانه به نام منافع ملی کشته می شوند. مردم همچنین به نام وطن پرستی گرسنگی می کشند. وطن برای حاکمان است و وطن پرستی برای فقیران. زندان ها پر می شوند از بهترین ها، شریف ترین ها و کسانی که بیشترین درک را از جهان دارند. دلیل این وضعیت آن است که آزادی به کسی که شایسته آن است، داده نمی شود. کسی که در برابر حق سکوت کند، شیطان لال است.

ای مردم، در شهادت توحید بیندیشید: آزادی پیش از التزام است. کلمه توحید با «لا اله» آغاز می شود و سپس بخش دوم آن «إلا الله» می آید. در اینجا انقلابی رخ می دهد، اما نه از بیرون، بلکه همه آن در درون انسان اتفاق می افتد. به سخن عمر گوش دهید: «متی استعبدتم الناس، وقد ولدتهُم اُمهاتکم احرارا»؛ از چه زمانی مردم را به بندگی گرفته اید، در حالی که مادران شان آنان را آزاد زاده اند. زندگی ای که بهای آن آزادی باشد، نپذیرید.

برخی به مردم می گویند: وطن ها مقدس تر از انسان هستند، اما در وحی حتی یک آیه وجود ندارد که زمین را صرفاً به خاطر خودش مقدس بداند، مگر آنکه برای انسان و مدینه و قدس مقدس باشد. در مقابل، هزاران آیه انسان را مقدس می دانند. هیچ آبرویی برای وطنی نیست که انسان را لکه دار کند. ارزش وطن از انسان نشأت می گیرد، نه از سنگ ها، دره ها یا دریاها. بدون انسان، وطن وجود ندارد و بدون وطن، انسان معنا ندارد.

این، زمان آزادی است، همان طور که متفکر موریتانی در کتاب ارزشمند خود *الأزمة الدستورية في الحضارة الإسلامية من الفتنة الكبرى إلى الربيع العربي* («بحران قانون اساسی در تمدن اسلامی: از فتنه بزرگ تا بهار عربی») بیان می‌کند. این کتاب، انقلابی بر انقلاب، خوانشی عمیق از متون و واقعیت‌ها، تأملی دقیق بر تاریخ، حال و آینده و غوطه‌وری بی‌سابقه در متون ارائه می‌دهد. از این رو، از روشنفکران دعوت می‌کنم این کتاب را نیز مطالعه کنند.

در پایان می‌گوییم:

سلام بر آزادی هر جا که باشد!

سلام بر آزادگان هر جا که باشند!

سلام بر مبارزان راه آزادی در زندان‌های ستمگران، در تبعیدها، در خانه‌هایشان و در کنار فرزندان‌شان!

سلام بر کسانی که آزادی را دوست دارند و از آن دفاع می‌کنند!

سلام بر کسانی که آن را دوست دارند!

سلام بر کسانی که حاضر به کوتاه آمدن از آزادی وطن و کرامت خود نیستند، هرچقدر هم که شرایط سخت باشد، اما در سرزمین ستمگران زندگی می‌کنند و راهی برای دفاع از آن نمی‌یابند!

سلام بر جان‌های مؤمن که برای آزادی و کرامت جان دادند!

سلام بر نوجوانانی که زندگی زیر سلطهٔ بندگی را سرکوب و جنایت علیه آیندهٔ خود می‌دانند!

بحران قانون اساسی در تمدن اسلامی: از فتنه بزرگ تا بهار عربی





نظام سیاسی مطلوب برای افغانستان (۲)

نویسنده: حسین منصور

پیوست به گذشته .

نظام سیاسی فدرال

نظریه فدرالیسم برای نخستین بار در سال ۱۷۸۷ به صورت عملی در ایالات متحده آمریکا به اجرا گذاشته شد. پایه‌گذاران این نظام، جیمز مدیسون، الکساندر همیلتون و جان جی، نظریات خود را در مجموعه‌ای با عنوان مقالات فدرالیست منتشر کردند. در این ساختار، هدف اصلی تقسیم قدرت میان دولت مرکزی و ایالت‌ها است. اندیشه‌های جان لاک درباره «قرارداد اجتماعی» و ژان ژاک روسو درباره «اراده عمومی» در شکل‌دهی نظری این نظام تأثیرگذار بوده است. در اینجا، مسوده قانون اساسی فدرال افغانستان که توسط مجمع فدرال خواهان تدوین یافته است، توضیح داده شده و مورد نقد قرار خواهد گرفت.

مسوده «قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان» سندی است که چارچوب یک نظام سیاسی جدید برای افغانستان را پیشنهاد می‌دهد. این متن شامل مقدمه‌ای و دو فصل اولیه است که به ترتیب به اصول اساسی دولت و حقوق و وظایف شهروندان می‌پردازد. هدف اصلی این مسوده، بازتعریف ساختار حکومت بر اساس اصول فدرالیسم، دموکراسی، حقوق بشر و توجه به تنوع قومی-فرهنگی کشور است.

در این مسوده، افغانستان به عنوان یک کشور اسلامی مستقل، متحد و دارای حاکمیت تعریف شده است که نظام سیاسی آن جمهوری پارلمانی فدرال و مبتنی بر اراده مردم است. این تعریف، تغییر اساسی نسبت به ساختارهای قبلی حکومت افغانستان از جمله جمهوری اسلامی، امارت اسلامی یا دیگر نظام‌های مرکزی متمرکز محسوب می‌شود.

یکی از محورهای اصلی این مسوده، تقسیم افغانستان به ایالت‌های عضو فدرال است. این تقسیم‌بندی بر اساس معیارهای جغرافیایی، قومی،

مذهبی، فرهنگی و اقتصادی صورت می‌گیرد و هدف آن حفظ همبستگی اقوام و جلوگیری از افتراق میان آن‌ها ذکر شده است. -دولت فدرال مسئولیت اموری مانند دفاع، سیاست خارجی، پول، تابعیت، امنیت ملی و قانون‌گذاری در حوزه‌های مشترک را بر عهده دارد.

-ایالت‌ها اختیارات گسترده‌ای در حوزه‌های داخلی از جمله آموزش، فرهنگ، کشاورزی، شهرسازی، محیط زیست محلی، پلیس ایالتی و برگزاری انتخابات محلی دارند.

-اختیاراتی که به صورت صریح به دولت فدرال واگذار نشده‌اند، به طور پیش فرض در حیطه ایالت‌ها قرار می‌گیرند.

دین اسلام به عنوان دین اکثریت مردم شناخته شده است. اما آزادی پیروان سایر ادیان در انجام مراسم دینی نیز تضمین شده است. با این حال، تصریح می‌کند که هیچ قانونی نمی‌تواند با اصول اسلام تعارض داشته باشد. همچنین، قانون‌گذاری مغایر با دموکراسی یا حقوق اساسی مندرج در این قانون اساسی نیز ممنوع است. نظارت بر تطبیق قوانین با این معیارها به عهده دادگاه عالی قانون اساسی است.

این مسوده به تنوع زبانی افغانستان توجه ویژه‌ای دارد: فارسی، پشتو و اوزبکی به عنوان زبان‌های رسمی کشور تعیین شده‌اند. سایر زبان‌های رایج مانند ترکمنی، بلوچی، نورستانی و زبان‌های پامیری به عنوان «زبان‌های ملی» شناخته شده‌اند.

در مناطقی که یکی از این زبان‌ها رایج است، امکان انتخاب آن به عنوان زبان رسمی منطقه فراهم شده است.

دولت موظف است برنامه‌هایی برای تقویت و توسعه تمام زبان‌های کشور تدوین کند.

فصل دوم این مسوده به حقوق فردی و اجتماعی شهروندان اختصاص دارد:

برابری حقوقی همه شهروندان بدون تبعیض بر اساس جنسیت، قومیت، زبان، دین، عقیده سیاسی و سایر معیارها تأکید شده است.

در مسوده قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان، قوه قضائیه به صورت دو سطحی پیش‌بینی شده است: دولت فدرال محاکم فدرال را اداره

می‌کند، و هر ایالت حق دارد دستگاه قضایی خود را تشکیل دهد. مشروط بر اینکه با قانون اساسی و قوانین فدرال تعارض نداشته باشد. دستگاه قضایی مستقل اعلام شده و دادگاه عالی قانون اساسی مرجع نهایی برای حل اختلافات بین ایالت‌ها و نظارت بر تطبیق قوانین با قانون اساسی است. همچنین، اصول محاکمه عادلانه، حق دفاع و ممنوعیت شکنجه در مواد تضمین شده‌اند. حق زندگی، آزادی، کرامت انسانی، برائت تا زمان اثبات جرم، و ممنوعیت شکنجه از جمله حقوق بنیادین محسوب می‌شوند. حق دفاع برای همه متهمان تضمین شده و در موارد فقر، دولت موظف به تأمین وکیل است. قوانین عطف به ماسبق ندارند، مگر آنکه به نفع متهم باشد.

در این مسوده ذکر گردیده است که، تابعیت افغانستانی بر اساس تابعیت یکی از والدین یا طبق قانون اعطای تابعیت تعیین می‌شود. چند تابعیت برای شهروندان عادی مجاز است، اما افرادی که در مناصب امنیتی، دفاعی یا سیاسی عالی خدمت می‌کنند، موظف به ترک تابعیت‌های دیگر هستند. سلب تابعیت از شهروندان اصیل ممنوع است، هرچند برای افرادی که تابعیت را اکتسابی کرده‌اند، در شرایط خاص امکان پذیر است.

ساختار نهادی و روابط فدرال-ایالتی

شورای ملی فدرال به عنوان نهاد قانون‌گذاری ملی عمل می‌کند، در حالی که هر ایالت نیز شورای قانون‌گذاری خود را دارد. در حوزه‌های مشترک (مانند آموزش عالی، محیط زیست، سیاست‌های توسعه)، تصمیم‌گیری از طریق «شورای مشترک هماهنگی قانون‌گذاری» صورت می‌گیرد. در شرایط بحران (مانند بلایای طبیعی یا تهدیدات خارجی)، مکانیزم‌های همکاری و کمک‌رسانی بین ایالت‌ها و دولت فدرال پیش‌بینی شده است.

- دولت به منشور ملل متحد، اعلامیه جهانی حقوق بشر و معاهدات بین‌المللی که افغانستان به آن‌ها پیوسته، پایبند است. - سیاست خارجی بر اساس استقلال، عدم مداخله، حسن همجواری و احترام متقابل تعریف شده است. - نظام اقتصادی کشور اقتصاد مختلط مبتنی بر عدالت اجتماعی و توسعه پایدار است. - بانک مرکزی مستقل اعلام شده و واحد پول کشور «روپیه» تعیین گردیده است.

مسوده قانون اساسی جمهوری فدرال افغانستان چارچوبی جامع برای یک نظام سیاسی فدرال، دموکراتیک و چندفرهنگی ارائه می‌دهد. این سند سعی دارد با ترکیب اصول اسلامی، حقوق بشر جهانی، فدرالیسم قومی-منطقه‌ای و تمرکززدایی قدرت، پاسخی به چالش‌های تاریخی

افغانستان از جمله تمرکز قدرت، نابرابری قومی ارائه دهد. با این حال، این متن هنوز وضعیت رسمی ندارد و اجرا آن مستلزم توافق سیاسی گسترده، ثبات امنیتی و فرآیندهای سیاسی و اجتماعی پیچیده‌ای است که در شرایط کنونی افغانستان با مشکلات جدی مواجه است.

نقدها

اکثریت منتقدان این نوع نظام استدلال می‌کنند که سیستم فدرال باعث تضعیف حاکمیت ملی شده و با ایجاد مرزهای داخلی به یکپارچگی کشور صدمه وارد می‌کند و زمینه‌ساز تجزیه می‌شود. تشکیل نیروهای امنیتی جداگانه در هر ایالت بر اساس قومی و بومی، نه بر اساس شایستگی و نیروهای ملی، موجب ایجاد دولت‌های ملوک‌الطوایفی در کشور خواهد شد. نظام فدرال با چنین ضعف، توان دفاع در مقابل مداخلات و تجاوز بیرونی را نداشت.

در شرایط فعلی افغانستان/خراسان که با بحران ناامنی، تروریسم و بحران اقتصادی دست‌وپنجه نرم می‌کند، بروکراسی پیچیده و پرهزینه فدرال غیرواقعی و بی‌ثبات‌کننده است. ایجاد دولت‌های محلی، دادگاه‌های محلی، پارلمان‌های ایالتی و ادارات جداگانه، ساختاری پرهزینه و عظیم به وجود می‌آورد که بودجه و اقتصاد افغانستان/خراسان توان تأمین آن را ندارد. تقسیم اختیارات بر منابع (آب و معادن) باعث ایجاد مشکل در مدیریت منابع خواهد شد و منجر به اختلافات پیچیده میان دولت مرکزی و ایالات می‌گردد و مانع برنامه‌ریزی مؤثر در مدیریت منابع می‌شود.

اقوام افغانستان/خراسان به طور پراکنده در نقاط مختلف کشور سکونت دارند و هر قوم محل تجمع خاص خود را ندارد. تعیین مرزهای ایالات که در مسوده بر اساس قوم و جغرافیا ذکر شده است، باعث ایجاد تنش‌های قومی و اجتماعی بیشتر خواهد شد، زیرا ممکن است اقلیت‌های قومی ساکن در هر ایالت در معرض آزار و تبعیض قرار گیرند. اگر ایالات دارای اختیارات گسترده فرهنگی و اجتماعی باشند، ممکن است در بعضی-ایالات قوانینی مخالف حقوق زنان و اقلیت‌ها تصویب و اجرا گردد.

مسوده قانون فدرال به برابری تأکید دارد، اما تضمین عملی آن در سطح ایالات وجود ندارد. غفار صفا در روزنامه‌ی اطلاعات روز این مسئله را چنین بیان می‌کند: «ما در برابر یک دوراهی واقعی قرار داریم: یا به سوی یک دموکراسی معنادار پیش می‌رویم که پیش‌نیازهای آن، نهادسازی، مشارکت همگانی، شفافیت قانونی و تحمل متقابل، در نظر گرفته شود؛ یا با شتاب‌زدگی و تصمیم‌های غیرنهادینه‌شده، به سوی نوعی فدرالیسم نمایشی-اما عملاً استبدادی حرکت خواهیم کرد. در نبود زمینه‌ها و ظرفیت‌های دموکراتیک، پروژه‌هایی چون فدرالیسم نه تنها حل مسئله نیستند، بلکه خود به بحرانی تازه بدل می‌شوند.» در بحث هویت و نام کشور، که یکی از موضوعات پرتنش است، بخش بزرگی از شهروندان کشور اتفاق نظر ندارند و نام «افغان» و «افغانستان» را

قومی و منسوب به یک قوم خاص می‌دانند. در این مسوده، برای این که از بحران هویت کشور گذار شود و نام دیگری در پهلوی نام «افغانستان» برگزیده شود تا همه شمول باشد، به طور صریح اشاره‌ای نشده است. هرچند برخی از کسانی که در تدوین مسوده‌ی قانون اساسی فدرال مشارکت داشتند، در گفت‌وگوهای تلویزیونی و شبکه‌های اجتماعی بارها به این موضوع اشاره کرده‌اند، اما در عمل در متن مسوده چیزی از این بحث نیامده است.

ثریاها در یکی از نوشته‌های خود در شبکه‌های اجتماعی نقدهایی ارائه می‌کنند: «فدرالیسم برای افغانستان یک توهم و نسخه‌ای ناکارآمد است. مشکل اصلی ما، سلطه‌ی تاریخی قبیله‌گرایی پشتون محور و نبود نهادهای بی‌طرف ملی است. در فقدان وجدان ملی مشترک و قانون‌گرایی، فدرالیسم تنها به جنگ قومی دامن می‌زند. راه حل واقعی، بسیج مردمی برای تغییر بنیادین این ساختار استبدادی و ایجاد عدالت برای همه‌ی اقوام است».

این نقدها نشان می‌دهد که پیاده‌سازی این مدل نیازمند زمینه‌سازی فرهنگی و اجتماعی طولانی مدت، اجماع ملی گسترده و ثبات سیاسی است که در شرایط فعلی افغانستان/خراسان دور از دسترس و خطرآفرین برای کشور است. تقسیم کشور بر اساس خطوط قومی و جغرافیایی در یک سیستم فدرال، که نمونه‌ی موفقی در کشورهای دارای شرایط مشابه افغانستان/خراسان ندارد، به جای مرهم نهادن بر زخم‌های کشور، آن را عمیق‌تر خواهد کرد.

نظام سیاسی پارلمانی

پی‌گمان نظام سیاسی پارلمانی را می‌توان یکی از بادوام‌ترین، عقلانی‌ترین و در عین حال انعطاف‌پذیرترین الگوهای حکمرانی در جهان معاصر به شمار آورد. این نظام ریشه در تحولات سیاسی سده هفدهم میلادی در بریتانیا دارد؛ آنگاه که پارلمان لندن گام به گام قدرت را از چنگ پادشاهان مطلقه بیرون کشید و بنیادهای دموکراسی نمایندگی را استوار ساخت. از دل آن تجربه، مدلی پدید آمد که در آن قدرت، نه در شخص حاکم بلکه در نهاد قانون‌گذار و اراده جمعی ملت متمرکز شد. امروزه بیش از پنجاه کشور جهان از جمله بریتانیا، کانادا، هند، آلمان، ژاپن و استرالیا نظام پارلمانی را به عنوان ستون فقرات دموکراسی خود برگزیده‌اند. تجربه این کشورها نشان می‌دهد که نظام پارلمانی با توزیع منطقی قدرت، پاسخگویی بیشتر دولت و مشارکت فعال تر مردم را تضمین می‌کند.

نظام پارلمانی و ضرورت آن برای افغانستان / خراسان
افغانستان / خراسان به راستی نیازمند نظامی سیاسی است که بتواند مشارکت برابانه تمامی اقوام، مذاهب و دیدگاه‌ها را در ساختار قدرت

تضمین کند. تجربه یک و نیم قرن اخیر نشان داده است که تمرکز قدرت در دست یک قوم یا گروه، جز تولید بی‌اعتمادی، جنگ‌های داخلی و تبعیض نتیجه‌ای در بر نداشته است. نظام پارلمانی با ساختار ائتلافی و محوریت احزاب، می‌تواند این چرخه باطل را درهم بشکند. در چنین نظامی، رقابت از قالب قومی و قبیله‌ای بیرون آمده و به رقابت میان احزاب سیاسی برنامه‌محور و مبتنی بر اندیشه تبدیل می‌شود. این دگرگونی، بزرگ‌ترین گام در مسیر ملت‌سازی و ایجاد دولت مودرن خواهد بود.

پس از بررسی و مطالعه چندین مدل نظام سیاسی، دریافتیم که کامل‌ترین و مناسب‌ترین الگو برای افغانستان / خراسان، نظام پارلمانی است. هرچند این نظام نیز مانند هر ساختار انسانی، خالی از نارسایی و چالش نیست، اما بی‌تردید آسیب‌ها و ضررهای آن نسبت به سایر نظام‌های سیاسی کمتر است. در نهایت، این مردم افغانستان/خراسان اند که باید آزادانه تصمیم بگیرند کدام نوع نظام برای کشورشان شایسته‌تر است، و جامعه و نخبگان سیاسی مکلف‌اند به انتخاب مردم احترام بگذارند.

بازتعریف هویت ملی:

در آغاز باید به مسئله‌ای بنیادین پرداخت که سال‌هاست همچون زخمی کهنه بر پیکره ملت افغانستان سنگینی می‌کند. نام (افغانستان) که یک نام قومی است و همه اقوام را دربر نمی‌گیرد، باید به دو نام تبدیل شود و نام (خراسان) هم در پهلوی آن در قانون اساسی ذکر گردد، چنانچه کشورهای دیگر هم چنین کاری را انجام داده‌اند. این تغییر نه تنها نمادین، بلکه بیانگر به رسمیت شناختن تنوع قومی و فرهنگی این سرزمین کهن خواهد بود.

همچنین، کلمه (افغان) که یک نام قومی است باید به رسمیت به پشتون‌ها اطلاق گردد و برای دیگر اقوام این حق محفوظ باشد که هویت و نام خود قومشان را به کار برند و ضروری است که یک هویت ملی فراگیر و جدید برای کل کشور تعریف و تقویت شود. این رویکرد عادلانه می‌تواند زمینه‌ساز ایجاد وفاق ملی واقعی گردد.

در زمینه زبان‌های رسمی، باید دری (فارسی) و پشتو به عنوان زبان‌های رسمی کشور قرار گیرند و بقیه زبان‌های محلی در مناطق مربوطه به رسمیت شناخته شده و از حمایت دولت برخوردار گردند.

همچنین، سرود ملی نماد کشوری باشد و باید دربرگیرنده همه گروه‌های قومی کشور باشد به طوریکه جایزه به زبان پشتو می‌باشد. سرود ملی باید مورد بازنگری قرار گیرد و سرود ملی باید دو زبانانه (دری و پشتو) شود.

ساختار قوا

در نظام پارلمانی، تقسیم قوا بر اصل تعادل، نظارت متقابل و مشارکت واقعی استوار است. هیچ نهادی نمی تواند قدرت را به صورت مطلق در دست گیرد، بلکه هر قوه در محدوده مشخص خویش عمل می کند و در برابر ملت پاسخگو است.

1. قوه مقننه.

قوه مقننه، نهاد مرکزی در نظام پارلمانی است و از دو مجلس تشکیل می شود: مجلس نمایندگان (ولسی- جرگه) که از طریق انتخابات عمومی و مستقیم انتخاب می گردد و نماینده اراده ملت است. تعداد کرسی ها می تواند میان ۲۵۰ تا ۳۰۰ باشد. در قانون انتخابات باید سهمیه مشخصی- برای زنان، اقلیت های قومی، پیروان مذاهب مختلف و مناطق محروم در نظر گرفته شود تا هیچ بخشی- از جامعه از مشارکت سیاسی بازماند.

مجلس سنا (مشرانو جرگه) که نقش تعدیل کننده و نظارتی دارد. اعضای آن می توانند بخشی- انتصابی (توسط شوراهای ولایتی) و بخشی- انتخابی باشند. وظیفه این مجلس، بررسی مصوبات مجلس نمایندگان، ارزیابی سیاست های کلان و جلوگیری از شتاب زدگی در تصمیم گیری های ملی است. قوه مقننه باید از ابزارهای مؤثر نظارتی برخوردار باشد؛ از جمله: رأی اعتماد و عدم اعتماد به دولت، استیضاح وزرا، نظارت بر بودجه و تحقیق پارلمانی. این اختیارات مانع از فساد، خودکامی و سوء استفاده از قدرت می شود.

2. قوه مجریه.

در نظام پارلمانی، قوه مجریه به صورت ائتلافی و دولایه اداره می شود: رئیس جمهور به عنوان نماد وحدت ملی، چهره ای غیر حزبی و بی طرف است که بیشتر نقش تشریفاتی و وحدت بخش دارد. او فرمانده کل نیروهای مسلح است، ولی تصمیمات عملی نظامی و سیاسی از سوی دولت منتخب و نخست وزیر اجرا می شود. نخست وزیر رهبر دولت و رئیس هیئت وزیران است که از سوی پارلمان برگزیده می شود. نخست وزیر و کابینه، مستقیماً در برابر مجلس پاسخگو بوده و در صورت از دست دادن اعتماد پارلمان، باید استعفا دهند. این ساختار، تمرکز قدرت را از بین می برد و با توزیع آن میان نهادها، مانع از ظهور دیکتاتوری می شود.

3. قوه قضائیه.

قوه قضائیه باید کاملاً مستقل، بی طرف و مصون از فشارهای سیاسی باشد. دیوان عالی کشور صلاحیت تفسیر قانون اساسی را دارد و می تواند مصوبات پارلمان یا فرامین دولت را در صورت مغایرت با قانون اساسی، لغو نماید.

همچنین ایجاد شورای عالی قضات متشکل از حقوق دانان مستقل برای نظارت بر انتصابات، انضباط و شفافیت قضایی ضروری است. در نظام پارلمانی سام، عدالت قضایی ضامن دوام اعتماد عمومی است.

4. نهادهای نظارتی مستقل. در کنار سه قوه، وجود نهادهایی چون کمیسیون انتخابات، کمیسیون حقوق بشر و رسانه های آزاد برای کنترل متقابل قوا ضروری است. این نهادها باید کاملاً مستقل از نفوذ دولت عمل کرده و پاسخگوی پارلمان باشند.

در نظام پارلمانی پیشنهادی، یکی از ارکان اساسی تحقق دموکراسی واقعی، انتخابی شدن والی ها و تقویت شوراهای ولایتی است. این رویکرد نه تنها به توزیع عادلانه تر قدرت می انجامد، بلکه زمینه مشارکت گسترده تر مردم در اداره امور محلی را فراهم می سازد.

انتخابی شدن والی ها؛ در گذشته، والی ها توسط حکومت مرکزی منصوب می شدند که این امر به تمرکز قدرت در کابل و کاهش پاسخگویی مقامات محلی می انجامید. در نظام جدید، والی ها باید به طور مستقیم توسط مردم هر ولایت برای یک دوره چهارساله انتخاب شوند. این تغییر بنیادین دارای مزایای متعددی است:

اول، والی های انتخابی در برابر مردم محلی پاسخگو خواهند بود و باید به نیازها و خواسته های آنان توجه نمایند. دوم، این امر به شناخت بهتر از مشکلات و اولویت های محلی می انجامد، چرا که والی منتخب از بین مردم همان ولایت برخاسته و با شرایط محلی آشنایی کامل دارد. سوم، انتخابی شدن والی ها به کاهش تنش های قومی و منطق ای کمک می کند، چرا که تمام اقوام ساکن در ولایت در انتخاب والی مشارکت خواهند داشت.

تقویت شوراهای ولایتی: نهاد نظارتی محلی

شوراهای ولایتی باید به عنوان نهادهای نظارتی قدرتمند در کنار والی ها عمل نمایند. اعضای این شوراهای باید به طور مستقیم توسط مردم انتخاب شوند و دارای اختیارات گسترده ای در زمینه های زیر باشند:

- نظارت بر عملکرد والی و ادارات محلی
- تصویب بودجه ولایتی - نظارت بر اجرای پروژه های توسعه ای
- بررسی و پیگیری شکایات مردمی
- پیشنهاد طرح های توسعه ای به دولت مرکزی

ساماندهی احزاب سیاسی:

برای تضمین پایداری نظام پارلمانی، باید راهکارهای مشخصی- برای تقویت احزاب سیاسی و جلوگیری از انحرافات قومی و خارجی آنان تدوین گردد:

راهکارها باید شامل برنامه‌های آموزشی، کمپین‌های آگاهی‌بخش و ابتکارات جامعه‌محور باشد.

در بحث رسانه‌ها باید توجه جدی قرار گیرد. در دولت قبل یکی از تربیبون‌هایی که فساد اخلاقی و افراطی‌گرایی را ترویج می‌کرد، رسانه‌های دیداری و شنیداری بود. باید متخصصان متعهد در این بخش به کار گرفته شوند تا کنترل مناسب و حساب‌شده‌ای بر محتوای رسانه‌ها اعمال گردد - نه کنترل دیکتاتورگونه، بلکه نظارتی مبتنی بر اصول حرفه‌ای و مصالح ملی.

برای مقابله اساسی با افراطی‌گری، حوزه‌های دینی معتبر باید توسط دولت در داخل افغانستان ایجاد و حمایت گردد. درس‌ها و فرایندهای آموزشی این حوزه‌ها باید تحت نظارت دقیق دولت قرار گیرد، تا طلبه‌هایی که اشتیاق فراگیری علوم دینی را دارند، ناچار به سفر به کشورهای دیگر نباشند. این حوزه‌های دینی باید با رویکرد اعتدال و میانه‌روی اداره شوند تا مردم و طلبه‌های ما زیر تأثیر تفسیرها و برداشت‌های افراطی دیگران قرار نگیرند و آلت دست گروه‌های تندرو نشوند.

در بحث گزینش امامان مساجد، وزارت حج و اوقاف باید دقت و نظارت لازم را اعمال نماید. محتوای سخنرانی‌ها و بحث‌هایی که در منابر توسط ملامامان ارائه می‌شود، باید تحت کنترل و نظارت این وزارتخانه قرار داشته باشد، تا همانند حکومت قبل شاهد نفرت‌پراکنی و ترویج تروریسم و افراطی‌گری از تربیبون منابر نباشیم.

حل مسئله کوچی‌ها:

یکی از مسائل مهم تاریخی که در افغانستان همواره موجب تنش و درگیری‌های قومی شده، مسئله کوچی‌ها است. در دوران حکومت جمهورییت، این مسئله به یک معضل پرتنش تبدیل شده بود و در بسیاری از نقاط افغانستان باعث درگیری و نزاع‌های خونین می‌شد. ریشه این مشکل در این باور بود که خود اقوام کوچی، خود را صاحب هر مکانی و عرف‌چر هر نقطه از افغانستان می‌دانستند. برای حل این مشکل تاریخی، راهکار اساسی این است که کوچی‌ها در مکان‌های مناسب و مشخصی اسکان داده شوند. این اسکان باید با برنامه‌ریزی دقیق و علمی همراه باشد. دولت باید با کارشناسی، مناطقی را که از نظر قومی، آب و هوایی، جغرافیایی و اقتصادی برای اسکان کوچی‌ها مناسب است، مشخص نماید. در این مناطق باید امکانات ضروری از جمله آب آشامیدنی، بهداشت، آموزش و خدمات درمانی فراهم گردد.

کوچی‌ها در مناطق جنوب افغانستان/خراسان که از نظر قومی به همین منطقه تعلق دارند، اسکان داده شوند. در سال‌های گذشته اسکان کوچی‌ها در مناطق شمال افغانستان همه غرض آلود و برای اهداف سیاسی انجام شده است، و همه برای تغییر بافت اجتماعی این منطقه انجام شده است.

با ارائه آموزش‌های لازم و تسهیلات مالی، زمینه تغییر شیوه معیشت کوچی‌ها از دامداری سنتی به کشاورزی مدرن و سایر مشاغل پایدار فراهم

نخست، در قانون احزاب باید تصریح گردد که هیچ حزبی نمی‌تواند بیش از ۴۰ تا ۴۵ درصد اعضای خود را از یک قوم خاص برگزیند. این سقف جمعیتی، احزاب را ناگزیر می‌سازد تا برای جذب اعضا و هواداران، به اقوام و مناطق مختلف روی آورند و بدین ترتیب از قومی شدن احزاب و تبدیل شدن آنان به نهادهای قبیله‌ای جلوگیری می‌شود.

دوم، دولت باید بودجه مشخصی برای حمایت از فعالیت‌های احزاب سیاسی در نظر گیرد. این بودجه باید بر اساس تعداد کرسی‌های کسب شده در پارلمان و با فرمول شفافی میان احزاب توزیع گردد. چنین مکانیسمی از یکسو استقلال مالی احزاب را تضمین می‌کند و از وابستگی آنان به منابع مالی غیرقانونی یا خارجی جلوگیری می‌نماید، و از سوی دیگر به احزاب کوچک‌تر امکان می‌دهد تا در فضای عادلانه به رقابت سیاسی بپردازند. سوم، برای پیشگیری از نفوذ خارجی و حفظ استقلال ملی، باید مقررات سختگیرانه‌ای برای ارتباط احزاب با نهادهای خارجی وضع گردد. بر این اساس، هیچ شخصیت سیاسی و هیچ یک از اعضای احزاب اجازه ندارد بدون حضور و هماهنگی نماینده وزارت خارجه دولت با شخصیت‌ها و نماینده‌های کشورهای خارجی دیدار کند. این الزام، هماهنگی سیاست خارجی را تضمین می‌کند و مانع از آن می‌شود که احزاب به ابزار دست بازیگران خارجی تبدیل گردند.

انتخابات:

اگرچه مردم افغانستان خاطره و تجربه خوبی از انتخابات ندارد، اما باید پذیرفت که در دنیای امروز و تا حالا، بهترین و عادلانه‌ترین روش برای انتخاب زعيم، انتخابات است. برای بازسازی اعتماد عمومی، باید مکانیزم‌ها و راهکارهای شفاف‌سازی انتخابات از تجربیات و تکنولوژی‌های پیشرفته دنیا به کار گرفته شود. برای ثبت نامزدی در پارلمان باید قوانین و راهکارهای سختگیرانه‌تری انتخاب شود، چون در دولت گذشته شاهد راه‌پای افراد کم‌سواد که بعضی حتی بی‌سواد، خلافکار و قاچاق‌بر بودند، به پارلمان بودیم. در قانون، سطح تحصیلات باید ماستری و بالاتر از آن ذکر گردد، تا تنها افراد باسواد و دارای درک و فهم لازم به این جایگاه راه یابند. همه نامزدها باید تحت بررسی امنیتی دقیق قرار گیرند تا مشخص گردد سوابق پیشینه و وضعیت تمکن مالی ایشان از کدام راه به دست آمده و بودجه‌ای که برای تبلیغات و کمپین خرج می‌کنند از کجا و از چه طریقی به دست آمده است. این شفافیت مالی می‌تواند مانع از نفوذ افراد فاسد و قاچاق‌بران به بدنه حکومت گردد.

مبارزه با افراطی‌گرایی:

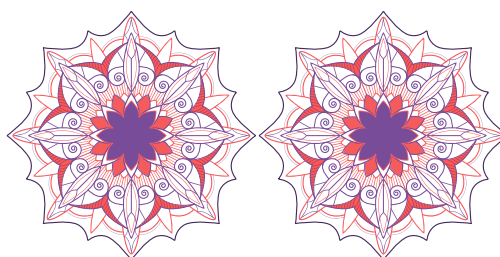
راهبرد جامع فرهنگی و اجتماعی

در بحث جلوگیری از ترویج افراطیت دینی و قومی، دولت باید راهکارهای دقیق و سازنده‌ای فرهنگی و اجتماعی را در دست بگیرد تا هم‌پذیری و اعتدال‌گرایی در سراسر کشور ترویج گردد. این

شود. خود کوچی‌ها باید در فرآیند تصمیم‌گیری برای اسکان و برنامه‌ریزی برای آینده خود مشارکت داده شوند. با اجرای این طرح، شاهد کاهش درگیری‌های قومی و محلی، تسهیل در تعیین دقیق نفوس، بهبود خدمات رسانی و یکپارچگی بیشتر ملی خواهیم بود.

نتیجه‌گیری

با اجرای دقیق این راهکارها بازتعریف هویت ملی، مبارزه سیستماتیک با افراط‌گرایی، سامان‌دهی احزاب، برگزاری انتخابات شفاف و استقرار نظام پارلمانی کارآمد می‌توان امید داشت که افغانستان / خراسان به ثبات سیاسی، عدالت اجتماعی و توسعه پایدار دست یابد. موفقیت این نظام در گرو اراده سیاسی رهبران، استقلال نهادهای حکومتی، آزادی رسانه‌ها و ارتقای فرهنگ مشارکت ملی است. تنها از رهگذر چنین نظامی است که می‌توان به حکومتی عادل، پاسخ‌گو و فراگیر دست یافت که شایسته ملت بزرگ و چندقومیتی این سرزمین باشد. در پایان، باید تأکید کرد که گذار به چنین نظامی اگرچه چالش‌برانگیز است، اما تنها راهکار بنیادین برای برون‌رفت از چرخه معیوب بحران‌های سیاسی و تثبیت حکومتداری فراگیر در افغانستان / خراسان محسوب می‌شود. تحقق این چشم‌انداز نیازمند عزم ملی، گفت‌وگوی فراگیر بین تمام اقوام و پشتیبانی نهادهای مدنی است تا بتوان فصل نوینی از ثبات، توسعه و همزیستی مسالمت‌آمیز را در این سرزمین کهن گشود.





چهره‌ها



مصاحبه

دکتر صاحب‌نظر مرادی نویسنده کتاب‌هایی چون «تاریخ تاجیکان خراسان»، از برجسته‌ترین پژوهشگرانی است که با تکیه بر اسناد تاریخی به نقد تاریخ‌نگاری رسمی یک قرن اخیر افغانستان پرداخته و تحریفات هدفمند در روایت ملی را پروژه‌ای سیاسی برای تحمیل هویت تک‌قومی می‌داند. در این گفت‌وگو، او به ریشه‌های بحران هویت، نقش اقوام غیرپشتون، سنت مقاومت، جایگاه احمدشاه مسعود و جبهه مقاومت ملی، و راهکارهای ملت‌سازی عدالت‌محور می‌پردازد.

پرسش: جناب دکتر صاحب‌نظر مرادی، به‌عنوان پژوهشگر شناخته‌شده تاریخ افغانستان، چه عواملی شما را به سمت مطالعات تاریخی و نگارش آثار متعدد در این حوزه سوق داد؟

مصاحبه با دکتر

صاحب‌نظر مرادی

پژوهشگر برجسته تاریخ افغانستان

مصاحبه کننده: **عبدالوهاب عاصم**

پاسخ: مشاهده تحریفات گسترده در تاریخ‌نگاری رسمی افغانستان طی یک قرن گذشته و نیاز به اصلاح این جعلیات برای نجات نسل‌های آینده از واقعیت‌های تحریف‌شده تاریخی، مهم‌ترین عامل بوده است. وقتی دیدم که تاریخ ما به صورت ساختگی نوشته شده و هویت واقعی سرزمین (خراسان تاریخی) خط خورده، احساس مسئولیت کردم تا با پژوهش‌های علمی — مانند کتاب «تاریخ تاجیکان خراسان» — به روشن‌سازی حقیقت کمک کنم.

پرسش: سهم و نقش اقوام غریب‌پشتون در شکل‌گیری هویت ملی افغانستان چگونه و چرا در روایت رسمی تاریخ کم‌رنگ شده است؟

پاسخ: اقوام غریب‌پشتون (مانند تاجیکان، ازبکان، هزاره‌ها و دیگران) پایه‌گذار اصلی تمدن، فرهنگ و پیشرفت‌های تاریخی این سرزمین در دوران خراسان بزرگ بوده‌اند (از سامانیان تا تیموریان). اما در روایت رسمی یک قرن اخیر، به دلیل استراتژی تاریخ‌سازی انجمن تاریخ و دولت‌های تک‌قومی، عمداً کم‌رنگ شده تا هویت افغان (پشتونی) را محور قرار دهند و قربایت با تاریخ تاجیکان آسیای میانه و ایران را قطع کنند.

پرسش: اگر قرار باشد سه اشتباه سرنوشت‌ساز حکومت‌های افغانستان را نام ببرید که مسیر کشور را به وضعیت کنونی رسانده‌اند، آن‌ها کدام‌اند؟

پاسخ:

۱. پی‌ریزی دولت تک‌قومی و قبیله‌ای توسط عبدالرحمان خان و تغییر نام از خراسان به افغانستان با هدف افغانیزه‌سازی دیگران.
۲. تحریف و جعل تاریخ یک قرن اخیر برای قطع ارتباط با هویت واقعی خراسان و تحمیل هویت مصنوعی افغانیت.
۳. عدم ایجاد نظام عدالت‌محور و شهروندمحور شایسته‌سالار، که سبب تداوم انحصار قومی، بی‌اعتمادی اقوام و ناکامی ملت‌سازی شده است.

پرسش: جایگاه مفهوم «مقاومت» در تاریخ سیاسی و اجتماعی افغانستان چیست و آیا مقاومت امروز را می‌توان ادامه همان سنت تاریخی دانست؟

پاسخ: مقاومت در تاریخ این سرزمین همواره در برابر تحمیل، انحصار و بی‌عدالتی بوده است — از مقاومت در برابر تک‌قومی‌سازی عبدالرحمان تا جهاد علیه شوروی و نزاع‌های پس از آن. مقاومت امروز علیه انحصار قومی و تهدید زبان و فرهنگ فارسی نیز ادامه همان سنت تاریخی است؛ زیرا ریشه در دفاع از هویت واقعی و عدالت دارد.

پرسش: در بررسی‌های شما، مقاومت‌های محلی و ملی افغانستان چه ویژگی‌های مشترکی داشته‌اند که باعث تداوم آن‌ها شده یا مانع موفقیت‌شان گردیده است؟

پاسخ: ویژگی مشترک: دفاع از هویت قومی و فرهنگی در برابر تحمیل مرکزی تک‌قومی. عامل تداوم: آگاهی فزاینده مردم از بی‌عدالتی و افزایش سواد. مانع موفقیت: عدم تبدیل مقاومت به ساختار سیاسی توافقی و عدالت‌محور؛ اغلب در مرحله نظامی یا قومی متوقف مانده و به همبستگی ملی نرسیده است.

پرسش: چرا مقاومت‌ها در تاریخ افغانستان غالباً به ساختار سیاسی پایدار تبدیل نشده‌اند و معمولاً در مرحله نظامی متوقف مانده‌اند؟

پاسخ: چون پایه مقاومت‌ها اغلب واکنشی به بی‌عدالتی تک‌قومی بوده، اما به دلیل نبود رویکرد توافقی برای ساخت هویت ملی مشترک و نظام شایسته‌سالار، نتوانسته‌اند از مرحله دفاعی و نظامی به ساختار سیاسی پایدار و فراگیر تبدیل شوند. تحمیل هویت افغانیت مانع اصلی همبستگی شده است.

پرسش: نقش و موقعیت احمدشاه مسعود، قهرمان ملی، در تاریخ معاصر افغانستان چگونه قابل تعریف است و جایگاه او نسبت به دیگر رهبران تاریخی چیست؟

پاسخ: احمدشاه مسعود نقش اصلی در جهاد ۱۰ ساله علیه شوروی داشت (کنترل اکمالات، ضربه‌های سنگین و پروتکل ۱۳۶۱). او شایسته رهبری بود، نه وارث قومی. نسبت به دیگر رهبران، جایگاهش بالاتر است؛ زیرا در برابر اشغال خارجی و سپس انحصار قومی ایستاد و فکر استراتژیک بلندمدت داشت.

پرسش: از دید شما، جبهه مقاومت ملی به رهبری احمد مسعود تا چه اندازه توانسته است میراث فکری و راهبردی فرمانده مسعود را بازتاب و استمرار دهد؟

پاسخ: تا حد زیادی توانسته است؛ زیرا در برابر انحصار قومی و تهدید هویت غریب‌پشتون ایستاده و میراث دفاع از عدالت و شایستگی را ادامه می‌دهد، هرچند نیاز به گسترش رویکرد توافقی برای جذب همه اقوام دارد تا به موفقیت پایدار برسد.

پرسش: مشروعیت اجتماعی و سیاسی مقاومت در میان مردم افغانستان بر چه عواملی استوار است و چگونه می‌توان این مشروعیت را تقویت کرد؟

پاسخ: بر پایه دفاع از عدالت، هویت واقعی اقوام و مخالفت با انحصار قومی استوار است. تقویت آن با تأکید بر نظام شهروندمحور شایسته‌سالار، تعریف حقوق اقوام در ساختار سیاسی، و حرکت به سوی هویت توافقی (مانند بازگشت به نام‌های تاریخی مانند خراسان) ممکن است.

پرسش: نقش و تأثیر کشورهای منطقه — از جمله ایران، تاجیکستان، پاکستان، چین و روسیه — در آینده جبهه مقاومت ملی را چگونه ارزیابی می‌کنید؟

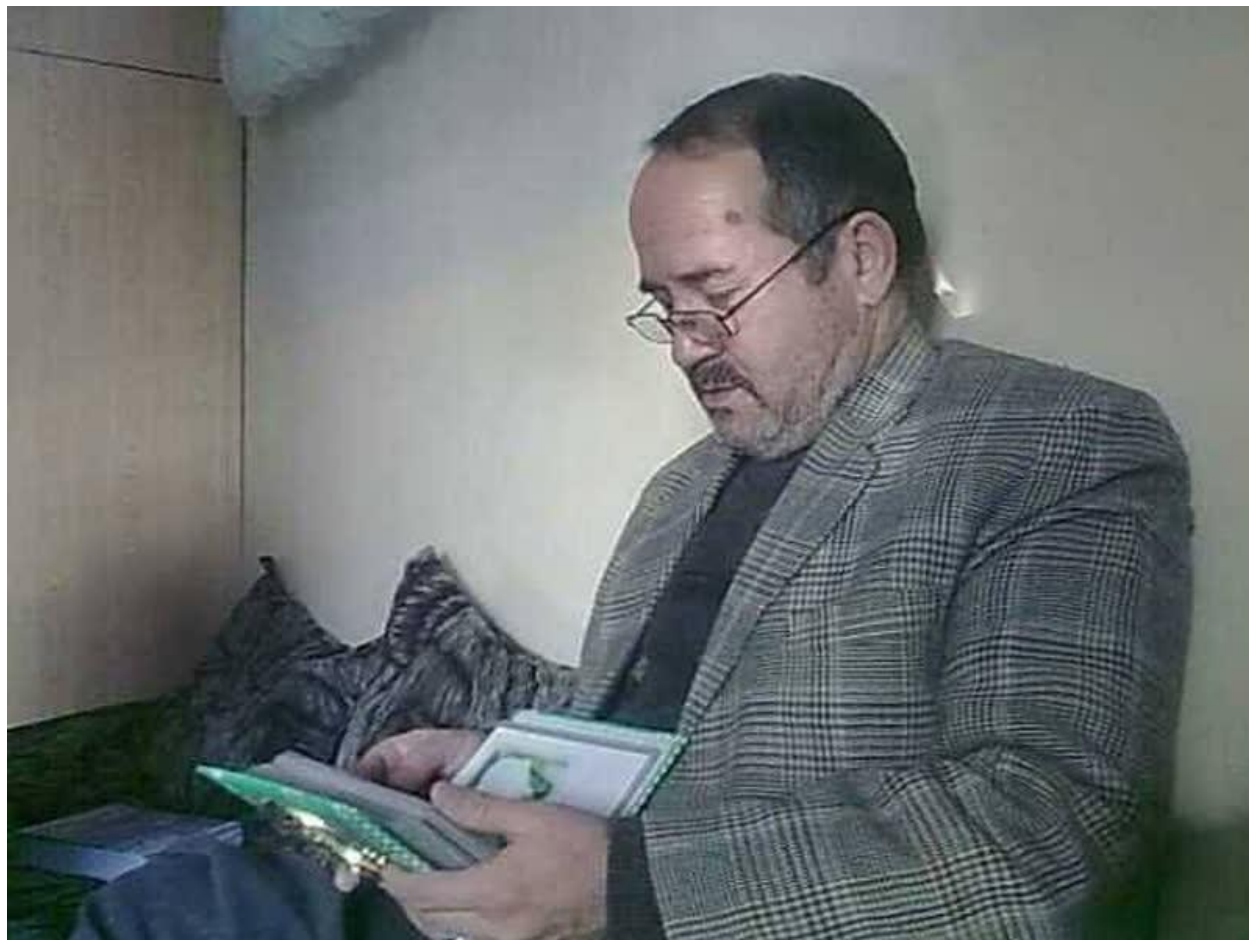
پاسخ: ایران و تاجیکستان به دلیل اشتراک فرهنگی و زبانی می‌توانند حامی طبیعی باشند. روسیه تجربه تاریخی دارد. پاکستان اغلب مانع بوده و چین منافع اقتصادی. موفقیت مقاومت به استقلال از نفوذ خارجی و تمرکز بر همبستگی داخلی بستگی دارد، نه وابستگی به منطقه.

پرسش: آیا تجربه تاریخی افغانستان نشان می‌دهد که یک جریان مقاومت می‌تواند در نهایت به ساختار رسمی قدرت تبدیل شود؟

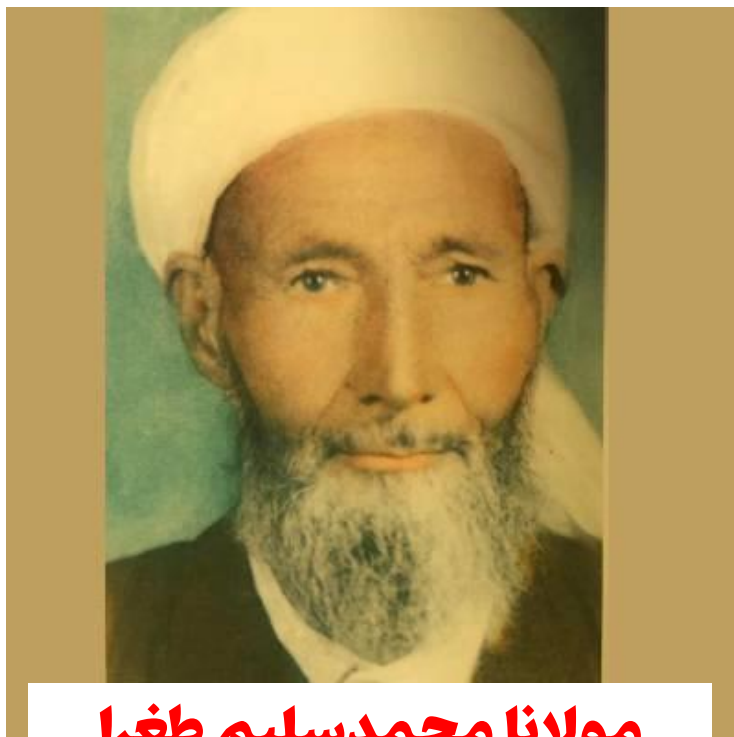
پاسخ: بله، اما تنها اگر از مرحله نظامی به ساختار سیاسی توافقی و عدالت‌محور تبدیل شود. تجربه نشان می‌دهد مقاومت‌های صرف قومی یا واکنشی ناکام مانده‌اند، اما اگر به ملت‌سازی واقعی (با هویت مشترک غیرتحمیلی) منجر شود، ممکن است.

ایران و تاجیکستان به دلیل اشتراک فرهنگی و زبانی می‌توانند حامی طبیعی باشند. روسیه تجربه تاریخی دارد. پاکستان اغلب مانع بوده و چین منافع اقتصادی. موفقیت مقاومت به استقلال از نفوذ خارجی و تمرکز بر همبستگی داخلی بستگی دارد، نه وابستگی به منطقه.

پرسش: ارزیابی شما از نقش نسل جوان افغانستان در شکل‌دهی آینده مقاومت و تحول سیاسی کشور چیست؟
 پاسخ: نقش نسل جوان بسیار کلیدی است؛ زیرا با افزایش سواد و آگاهی، از هویت تحمیلی افغانیت فاصله گرفته‌اند و به دنبال حقیقت تاریخی و عدالت هستند. آن‌ها می‌توانند نیروی اصلی اصلاح تحریفات و ساخت جامعه شهروندمحور باشند.
 پرسش: در پایان، اگر بخواهید یک توصیه برآمده از تجربه تاریخی به رهبران مقاومت امروز ارائه کنید، آن توصیه چه خواهد بود؟
 پاسخ: از تجربه یک قرن انحصار قومی درس بگیرید: مقاومت را به ساختار سیاسی عدالت‌محور و توافقی تبدیل کنید. هویت ملی را بر پایه تفاهم همه اقوام بسازید (مانند انتخاب نامی تاریخی مانند خراسان) و از جامعه رعیت‌محور به شهروندمحور شایسته سالار حرکت کنید تا همبستگی واقعی ایجاد شود.



نقش نسل جوان بسیار کلیدی است؛ زیرا با افزایش سواد و آگاهی، از هویت تحمیلی افغانیت فاصله گرفته‌اند و به دنبال حقیقت تاریخی و عدالت هستند. آن‌ها می‌توانند نیروی اصلی اصلاح تحریفات و ساخت جامعه شهروندمحور باشند.



مولانا محمد سلیم طغرا

«نبوغ مسلمی که ناشناخته ماند»

نوشته: کیانوش میرزایی

مولانا محمد سلیم طغرا پی گمان بزرگ ترین دانشمند، فیلسوف و ادیب سدهٔ معاصر افغانستان است. محدودیت اشتهار مولانا سلیم اگر از سویی ناشی از دانش ستیزی های روزگار و برکشی های تبارگرایانهٔ زمامداران باشد، از جانب دیگر برمی گردد به عوام زدگی زمان، منسوخ بودن رسم تألیف و تحقیق در محیط، کم معرفتی محیط در جمع آوری گفته ها و نوشته ها، و محدودیت تألیف همراه با فقری که چاپ و تکثیر را مهار می کرد.

از این جاست که طغرا را نسل امروز نمی شناسد و از پیشینیان نیز جز نخبگان هم روزگارش، او را چنان که باید در نیافته اند. آری، دانشمندی که نبوغ مسلم روزگار و فرزانهٔ سترگ منطقه بود، ناشناخته ماند:

استاد صلاح الدین سلجوقی می گوید: «مولانا سلیم در منطق و فلسفه یکه تاز عصر خویش است.»

استاد صلاح الدین سلجوقی خطاب به مولوی کاموی: «مولانا سلیم یک بحراست.»

پروفسور استاد برهان الدین ربانی: «مولوی غلام نبی کاموی می گفت: افسوس که مولوی سلیم را کسی نمی شناسد. در هندوستان استادان ما می گفتند: اگر ارسطو در باب فلسفه یک راه را یافته باشد، مولانا سلیم هزار راه دیگر را در فلسفه کشف کرده است.»

استاد برهان الدین ربانی: «مولوی سلیم فیلسوف بزرگی بود.»

مولوی کاموی: «طغرا منطق و فلسفهٔ مجسم است.»

واصف باختری: «صلاح الدین سلجوقی به نبوغ مولوی سلیم معترف بود.»

امیر محمد اسیر (قندی آغا): «در علمای عصر مرحوم مولانا سلیم را غی و در مردم عامی، همین کاکا لعل جان طرف قبول من بود و بس.»

مولوی شمس الحق فرزند مولوی بهادر مارتون که استاد طغرا بود: «مثل طغرا نابغه در هندوستان نگذشته است.»

داملا محمودی: «ما در جنگل ها گشتیم تا علم بیاموزیم، اما مولوی سلیم بر درخت بلند بالا شد و آن را در جامی گرفته، پایان آورد.»

مولوی غیاث الدین ذره: «رکاب اسپ طغرا را گرفتم تا به مردم راغ بفهمانم چه شخصیتی در میان شان حضور دارد، ولی آن ها نمی شناسند.»

در معرفی مولانا سلیم طغرا تا هنوز چیزی چاپ نشده است. یکی از شاگردان طغرا، که داماد، خسر بره و خدمت کار مولانا تا زمان وفاتش بوده،

کمال الدین غبرا است. او را ناگزیر ساختن تا آموخته‌ها، دیده‌ها و شنیده‌های خود را از مولانا سلیم، آنچه می‌داند، تحریر نماید. به این کار اقدام کرد. رساله‌ای آماده شده که بازهم هر روز از یافته‌های نو چیزی بر آن افزوده می‌گردد. آنچه این جا می‌خوانید به استناد آن یادداشت‌ها، به اضافه برخی یادکردها و نکات دیگر، تهیه گردیده است.

محمدسلیم راغی، فرزند ملا آدینه محمد از قریه «برکش» شهرستان راغ بدخشان است. مادر سلیم از قریه «نانی» ولایت غزنی است. تولد او را سال ۱۲۷۲ خورشیدی دانسته‌اند. در عهد امیر عبدالرحمن، وقتی عده‌ای از بزرگان بدخشان مورد خشم امیر قرار گرفتند و به اطراف افغانستان تبعید گردیدند، پدر مولانا سلیم نیز در آن شمار بود که به ولایت غزنی تبعید گردید. در قریه نانی آن جا او را مسکون ساختند. ملا آدینه همان جا زن گرفت. دیری نگذشت که ملا آدینه در تبعیدگاه وفات کرد، در حالی که از او محمدسلیم سه‌ونیم ساله و یک دخترش ماهه برجا ماند.

مادر محمدسلیم با تبعیدی دیگری بدخشی، ملا محمدرحیم که از دهکده «فرشته‌جا» ی راغ بود، ازدواج کرد. از لطف خداوند، عبدالرحمن با همه استبدادش از دنیا رفت. امیر حبیب‌الله تبعیدیان را عفو کرد و محمدسلیم با خواهر و مادر و پدراندیش‌اش روانه فرشته‌جا ی راغ بدخشان شدند.

سلیم ده سال داشت که قحطی کشور و به خصوص بدخشان را تحت فشار گرفت. محمدسلیم در آن سال ۱۲۸۲ خورشیدی، در قریه «نیاوه» نزد شخصی به نام عزت‌الله یک سال مزدوری کرد و طعم تلخ فقر و ستم ارباب را از کودکی به جان تجربه کرد. می‌گویند در همان آوان، روزی که از چرانیدن گوسفندان برگشته بود، یک نان جوین را از تنور ارباب دزدید که در بدل آن سرش را ترکانند.

محمدسلیم از ۱۲ سالگی به آموزش آغاز کرد. در شهرهای مختلف در داخل و خارج کشور برای آموزش رفت و تدریس کرد. قضاوت و وکالت نمود. در سال ۱۳۴۸ منزوی و خانه نشین گشت. کمال الدین غبرا می‌گوید: در این ایام بعد از نماز صبح قرآن شریف را تلاوت می‌کرد، مشکاة شریف را می‌خواند و بعد ابیات مثنوی را که من برایش می‌خواندم، می‌شنید. اشک از چشمانش جاری می‌شد و این ابیات بیدل را همیشه زمزمه می‌کرد:

همه کس کشیده محمل به جناب کبریات

من و خجلت سجودی که نکردم از برایت

نه به خاک در بسودم، نه به سنگش آزمودم

به کجا برم سری را که نکرده‌ام فدایت

طغرا در اخیر حمل ۱۳۵۱ خورشیدی مریض شد. بعد از ۱۳ روز بدرد حیات گفت. در ششم ثور ۱۳۵۱ در صحن مدرسه میدان - براغ، دفن گردید.

مولانا سلیم و آموزش

محمدسلیم ۱۲ ساله بود، در سال ۱۲۸۴ خورشیدی، که کاکایش او را جهت کسب آموزش به کولاب (ولایتی در تاجیکستان امروز) برد. سلیم نزد داملا حیدر محمد در قریه سیب‌دره شاگرد شد. بعد از ۱۲ سال آموزش، با سقوط امارت بخارا، سلیم به وطن برگشت؛ اما ذوق فراگیری دانش در او افزون تر شده بود.

گفته می‌شود طغرا شروعی دارد بر فلسفه و منطق میبیدی، هدایه/الحکمه ملاصدرا و حمدالله، و تعلیقات قاضی مبارک، که شایسته است چاپ گردد.

روایت است که روزی مولوی کاموی، محمدسلیم طغرا را نزد صلاح الدین سلجوقی می‌برد و می‌گوید: «تو هم خود را فیلسوف می‌گویی، بیا با این آدم اطراف بحث کن.» زمانی که مولوی صلاح الدین سلجوقی می‌بیند سطح دانش مولوی سلیم نسبت به وی بلندتر است، فوراً بحث را پایان می‌دهد و می‌گوید:

بشوی اوراق اگر همدرس مایی

که درس عشق در دفتر ننگند

و سپس برای مولوی کاموی می‌گوید: «مولانا سلیم یک بحر است» (۲) در بزرگی مقام طغرا، این روایت نیز کافی است که روزگاری مولوی غیاث الدین ذره، دانشمند هم‌روزگار طغرا، که اکثریت علمای زمانش را عالم نمی‌دانست، به دیدار مولانا سلیم طغرا می‌رود. بعد از صحبت‌ها می‌خواهند از هم جدا شوند. مولوی ذره پیش می‌شود و رکاب اسب طغرا را می‌گیرد تا سوار اسب شود.

طغرا می‌گوید: «مخدوم صاحب، مرا گنهکار نکنید.» (۳)

ذره می‌گوید: «اجازه بدهید رکاب اسب‌تان را بگیرم و بدین عمل برای مردم راغ بفهمانم که چه شخصیتی در میان آن‌ها حضور دارد، ولی آن‌ها او را نمی‌شناسند.» (۴)

ادبیات و عرفان

مولوی طغرا، شاعر، ادیب و عارف بود. مولوی سلیم در شناخت و شرح و تفسیر ادبیات عرفانی مثنوی مولانا جلال الدین بلخی، حافظ، جامی و بیدل از سرآمدان مسلم روزگار بود. این از آن ناشی می‌شد که طغرا فلسفه و منطق را می‌دانست، بر علوم شرعی مسلط بود، عرفان را می‌شناخت و خود عارف بود.

گفته می‌شود طغرا در تصوف به شیخ ملا عبدالحمید «پیر بادمان» که عارف مشهور و پیشوای طریقه نقشبندیه بود، ارادت تمام داشت. آورده‌اند که در مجلسی، شماری از علما نزد مولوی سلیم از پیر بادمان (قریه‌ای در منطقه روپنج راغ بدخشان) شکایت نمودند، طریقه او را نکوهش کردند و پیشنهاد نمودند تا علما فیصله‌ای علیه او صادر نمایند. مولانا سلیم گفت: «من چگونه درباره کسی فتوا بدهم که او را ندیده‌ام. من خودم می‌روم، او را از نزدیک می‌بینم؛ در صورتی که رفتارش خلاف شرع بود، هر دو دستش را بسته این جا می‌آورم و هر فیصله‌ای که علما بالایش نمودند، جاری می‌نمایم.»

طغرا به بادمان رفت. در خانقاه با پیر بادمان به صحبت و مباحثه نشست. یک شب و روز صحبت‌ها ادامه یافت. در پایان صحبت، طغرا شیفته پیر شده بود، همچنان که مولانا گرفتار شمس گردید. روزها در کنار دریاچه روپنج به گشت‌وگذار پرداختند و دیگر کسی پیر بادمان را چیزی نگفت. مقام مولوی سلیم در این طریقه چنان بالا گرفت که مولوی محمدصالح ملهوف، مرید خاص پیر بادمان، طغرا را همچون فرزند دوست داشت و اشعارش را به گونه حسام الدین چلی می‌نوشت.

طغرا در شرح و تفسیر بیدل و مثنوی بدیل نداشت. در سال ۱۳۳۹ در یک مسابقه شرح ابیات مثنوی شرکت نمود که برتری‌اش را همه تصدیق کردند. در مجالس علما اکثراً حرف آخر را در شرح بیدل و مثنوی، طغرا می‌گفت. در مجالس بیدل‌خوانی شهر کابل و منزل قندی آغا شرکت می‌کرد. تثبیت عظمت طغرا در آن مجالس است که قندی آغا در زندگینامه خویش به قلم خود نوشته است: «در علمای عصر مرحوم مولانا سلیم راغی طرف قبول من بود و بس.»

رویدادی را هم از بحر مولانا طغرا در شرح مثنوی ذکر می‌کنم:
در سال ۱۳۴۴ مولوی سلیم طغرا در بلخ قاضی شد. علمای بلخ خواستند مجلسی ترتیب دهند، لحظاتی مثنوی خوانی نمایند و از صحبت‌های طغرا استفاده برند.

مولوی عبدالصمد استالفی، در گذر استالفی‌ها شاگردانش و علمای بزرگ را دعوت نمود. مولوی محمد هاشم معاون مدرسهٔ اسدی، مولوی فضل‌الرحمن تخاری عضو ریاست محکمهٔ مزار، قاضی فیض‌محمد از چاه‌آب، قاضی ابتدائیهٔ مزار، مولوی عبدالشکور از درهٔ صوف، مولوی محمد سلیم از مارمول، مولوی میرگل از مزار، مولوی عبدالحی سالک، مولوی اسماعیل صدر مدرسهٔ اسدی، قاری محمد حنیف، مولوی عبدالواسع از سیاه‌گرد، از مهمانان آن مجلس بودند.

بعد از صرف غذا مثنوی خوانی آغاز گشت. مولوی عبدالحی، مولوی اسماعیل رئیس اسدی، قاری حنیف و مولوی عبدالواسع، بحث جدی را دربارهٔ اشعار مولانا آغاز کردند. طغرا خاموش بود.

بالاخره مولوی عبدالصمد نزد طغرا آمد و گفت: «هیچ گپ یاد داری یا نه؟ من تو را برای نان خوردن نخواستهم.» در همین لحظه مولوی عبدالحی سالک نیز گفت: «راستی ما هم فکر کرده بودیم، شما عالم بزرگ هستید، از شما استفاده کنیم.»

طغرا گفت: «نام رستم به از رستم.» اما گفت و شنود ادامه یافت و طغرا به سخن آمد. در جریان بحث داخل شد و گفت: «سخن مولوی عبدالحی به این اساس غلط است، و دلایل مولوی اسماعیل به این براهین رد می‌گردد» و همین‌گونه سخن دیگر دانشمندان را نیز تذکر داد و رد کرد. مجلس به حیرت رفت که مولانا همهٔ جریان صحبت‌ها را به خاطر داشت و همه را چنان رد نمود که کسی پاسخی نداشت.

در آخر مولوی عبدالصمد نزد طغرا آمد و به شوخی گفت: «اکنون شب دیگر هم باش، من نان می‌دهم.» (۳)

بالاخره مولوی عبدالصمد نزد طغرا آمد و گفت: «هیچ گپ یاد داری یا نه؟ من تو را برای نان خوردن نخواستهم.» در همین لحظه مولوی عبدالحی سالک نیز گفت: «راستی ما هم فکر کرده بودیم، شما عالم بزرگ هستید، از شما استفاده کنیم.»

طغرا گفت: «نام رستم به از رستم.» اما گفت و شنود ادامه یافت و طغرا به سخن آمد. در جریان بحث داخل شد و گفت: «سخن مولوی عبدالحی به این اساس غلط است، و دلایل مولوی اسماعیل به این براهین رد می‌گردد» و همین‌گونه سخن دیگر دانشمندان را نیز تذکر داد و رد کرد. مجلس به حیرت رفت که مولانا همهٔ جریان صحبت‌ها را به خاطر داشت و همه را چنان رد نمود که کسی پاسخی نداشت.

در آخر مولوی عبدالصمد نزد طغرا آمد و به شوخی گفت: «اکنون شب دیگر هم باش، من نان می‌دهم.» (۳)

طغرا گفت: «بلی، من همانم.» صحبت‌ها و سؤال و جواب آغاز شد، بالاخره مولوی فیض‌محمد تسلیم گردید و با هم دوست شدند.

۲- طغرا در زمانی که وکیل بود و در کابل زندگی می‌کرد، روزی با مولوی قربت و سمندر غوریانی در شهر و در حوالی پل باغ عمومی قدم می‌زدند. در همین زمان، دکتر سہیل که رئیس مستقل مطبوعات بود، پیدا شد، سلام کرد و خواست احوال‌پرسی را با قربت که عالم شناختهٔ آن زمان بود آغاز کند. قربت اشاره به طغرا نموده به سہیل گفت: «اول با مولانا طغرا.»

دکتر سہیل با مولانا طغرا احوال‌پرسی کرد و جهت آشنایی بیشتر

پرسید: «شما از کجا هستید؟

«طغرا فی البداهه گفت: «نام وطنم اگر ندانی — از دیدهٔ زاغ داغ بردار.»

سہیل در نیافت و به فکر رفت. طغرا بار دیگر گفت

«روشن چون شد چراغ چشمت

برخیز و سرچراغ بردار.»

۳- می‌گویند روزی یکی از دوستان، دستمبو یا دستنبوی را به طغرا داد.

طغرا آن را بوید و فی البداهه گفت:

«یار دستمبو به دستم داد، دستم بو گرفت

وہ چه دستمبو کہ دستم بو، ز دستمبو گرفت.»

نمونهٔ آثار

نمونهٔ نثر:

«صرافیان ادبستان شعور متفق‌اند که سخن بی‌موقع، تباهی آشیانهٔ دماغ و خرابی کاشانهٔ هوش است؛ و خموشی بی‌محل، جاده‌پیمای عالم خواب و دامن‌گیر طلسم مدهوشی. پس سخن را در موقع خود آوردن، مشاطگی انجمن ظهور است و خموشی را در موقع خود نشان دادن، آبیاری چمن شعور. از این جاست که غواصان قلزم حقیقت تا توقع فراهم آوردن گهر ندارند، دامن به طلاطم امواج سخن تر نسازند. و پردگیان گلستان معرفت مادامی که تمنای چیدن ثمر نباشد، سر از گریبان تأمل به‌توسط اوراق خزان دیدهٔ تکلم برندارند.»

سخن در مرکز خود محمل رحمت ورا دربر

خموشی در مقام خویش گلزار حیا دربر

نزاکت یک جهان محو تماشای سخن گوی

که دارد پاس ناموس سخن را هر کجا دربر

نمونهٔ نظم / شعر

خون من گلگونه هوش من است

رنگ من زان پرنیان پوش من است

عالم ایجاد محو فرصت است

فرصت ایجاد من، دوش من است

سوزش و ساز و قرار و اضطراب

شعلهٔ شوقم در آغوش من است

آنچه می‌بینی تو نیرنگ بهار

در برم طاس سیاووش من است

نغمه‌های باستانی پیرکل

همچنان آویزهٔ گوش من است

ساده‌لوحی مرکز آشوب ماست

آه از آن مرآت که روپوش من است

کلک ما طغرا اسیر رنگ نیست

صنعت ما بی‌فراموش من است

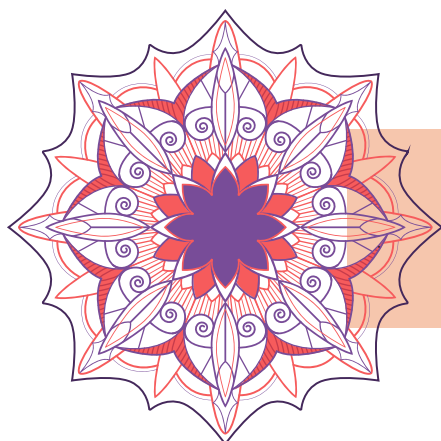
پا نویس‌ها:

1- زندگینامه قلمی قندی آغا که نگارنده خود آنرا خوانده است.

2- این سخن را مولوی شمس الحق به مهاجران و مجاهدان بدخشان که در دورهٔ هجرت نزد او رفته بودند، گفته است.

3- استاد برهان الدین ربانی، «باید شخصیت‌های خویش را گرمی بداریم» جریدهٔ مجاهد، دورهٔ هفتم، سال پنجم، شمارهٔ شانزدهم، چهارشنبه ۷ سنبله ۱۳۸۵.

4- خواهانی، جوان دانشمند بدخشانی، فرزند مولوی غیاث الدین ذره است که رویداد دیدار ذره را با طغرا از زبان پدرش نقل می‌نماید.



رویدادها و خاطره‌ها

(محمد حسین سعید)

حرکت به شمال!

« احمد شاه مسعود پنجشیر را ترک می‌گوید »

عبور از کوتل دروازه

قبل از حرکت به شمال، آمر صاحب هیئت‌هایی جهت تصفیه دفترهای نظامی به قرارگاه‌ها فرستاد و ضمناً گفت افراد واجد شرایط را برای شمولیت در قطعه مرکزی انتخاب کنند. بعد همه منتخبین را که حدود پنجاه نفر می‌شد در دشت ریوت جمع کرد و در گروپ‌های ده نفره به سوی خوست و فرنگ فرستاد و با این توصیه و تأکید که مقصود خویش را مخفی نگاه دارند.

ما را به پریان بُرد و چنان وانمود می‌کرد که روندهی پاکستان است، بعد از آن شبانه از راه «شال کچه» به سوی «خاواک» حرکت کردیم. غلام حیدرخان خاواک رهنمایی می‌کرد و بعد از توقف اندکی، شب بعدی از بالای ده «خاواک» به سمت چپ چرخیدیم. اواخر قوس بود، در یک شب سرد و پراز ستاره و از کنار دریاچه‌های یخ‌بندان به طرف «کوتل دروازه» حرکت کردیم. این کوتل از «ده خاواک» قابل رؤیت است. با قله‌ای که در دل آسمان سر بر افراخته است، تیغه‌های صخره‌ای‌اش به شکل دندان‌های تمساح نامنظم‌اند و در وسط دندان‌ها فرورفتگی‌ای دارد که شبیه دروازه است، از آن رو آن را «کوتل دروازه» نامیده‌اند.

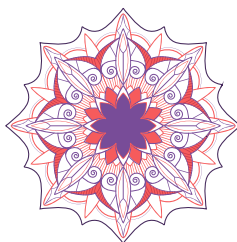
در راه به «قلنج معده» شدید گرفتار شدم، شاید سببش خوردن گوشت سخت و هوای سرد بود. من با همراهانم قاضی مظلوم، صالح محمد ریگستانی، حاجی رحیم (درخیل)، «دم» گرفته بودیم که آمر صاحب سوار بر اسب آمد، بعد از احوال‌پرسی به شوخی گفت: «زحمت بکشید، آمر شوید و مثل من اسب سوار شوید». او به مریضی من پی نبرد و ما نیز در این باره چیزی نگفتیم. دوباره اسب تاخت و از نظر ما ناپدید شد، برای من ره سپردن دشوارتر شد، بعد از برداشتن چند قدم باید یک بار به روی زمین دراز می‌کشیدم. وقتی بالای کوتل خاواک رسیدیم (جایی که هرکس می‌رسد خود را فاتح قله می‌داند) تازه متوجه شدیم که آنجا نقطه‌ی شروع کوهی دیگر و کوتل بسیار بلند دیگری است. به طرف راست دور زدیم و از دیدن چراغ‌های دستی که «پل پل» می‌زدند، تخمین زدیم که از دیگران بسیار عقب مانده‌ایم. هنوز طی نمودن دامنه‌ی کوتل برای ما یک آرمان بود، چه رسد به بلندای کوتل که حتی شناختی از ارتفاع آن نداشتیم.

در این وقت معجزه‌ای رخ داد. از پشت سرما صدای پای اسب‌ها به گوش رسید، وقتی اسب‌ها نزدیک شدند، حاجی رحیم صدا زد: «او بیادرا! ما یک مریض داریم، کمک کنید و او را تا بالای کوتل برسانید». اسب‌ها ایستادند. در حین گفتگو در تاریکی، صدای ریگستانی را شناختند. این‌ها تصادفاً از کسانی بودند که قبلاً در خوست، به واسطه‌ی صالح تعلیمات نظامی دیده بودند. به این سبب با احترام زیاد همه از اسب‌ها پیاده شده و هر چهار ما را سوار کردند. اسب‌های قوی و جوخور که برای انتقال مهمات از کوتل‌های بلند نورستان تربیه شده بودند به تندی و سرعت سم بر زمین می‌کوبیدند، به زودی به همراهان خود رسیدیم. یکی با تأثر صدا زد: «نوش جان!»

امیر حاتم در راه خوابیده بود. هارون استفراغ می‌کرد. صوفی معراج بادیگارد آمر صاحب را که به خاطر شهرتش در کوه‌پیمایی «میرگن» می‌گفتند و عده‌ی زیادی از همراهان ما دچار بیماری کوتل‌ها (پج‌زده‌گی) شده بودند، که علت آن کمبود اکسیجن در ارتفاعات است. برای درمان این بیماری معمولاً خوردن «قروت» توصیه می‌شود. اما چنان می‌نمود که این تدبیر نیز کارگر نیفتاده بود زیرا صوفی و عده‌ای «قروت» را نیز «قی» می‌کردند.

به این ترتیب در حالی که از دیگران بسیار پیش افتاده بودیم، تندی کوتل را پیمودیم و به سطح هموار قله رسیدیم که «اودک» گفته می‌شود. اودک‌ها که به شکل حوض‌های هموار، فرورفتگی اندکی دارند در نزدیکی بسیاری قله‌ها وجود دارند. در اولین «اودک» از سه اودک کوتل دروازه،

از اسب پیاده شدیم و با اظهار سپاس، صاحبان اسب‌ها را مرخص کردیم، اما با مواجه شدن دوباره با سرما و کوتل، درد معده دوباره به سراغم آمد، اکنون صالح از پیش رو دستم را گرفته بود و فقیر از شانهم تپله می‌کرد. نیمه‌های شب «دروازه» را فتح کردیم و دیگر نیاز به «بوکسل» نداشتیم ولی هرچه مدت زیادی نشیمن آن طرف کوتل را می‌پیمودیم، برف ضخیم تمام نمی‌شد و از آبادی اثری نبود. خواستیم در زیر «داله‌سنگی» دم بگیریم، تازه حالتی شبیه خواب به چشمان ما آمده بود که فقیر «سفیدچهر» با دستش تکانم داد و گفت: بلند شوید که در اینجا از خُنک می‌میریم؛ وقتی برخاستیم از شدت سرما می‌لرزیدیم. «خُنک ده‌کوهی» (قبرغه) ما درآمده بود، معنی این اصطلاح مردم دهات پنجشیر را در این حالت می‌توان درک کرد، به این تفصیل که سرما از دست و پا و روی می‌گذرد و به درون قفسه‌ی سینه داخل می‌شود و این طاق‌فرساست. برای گرم شدن، به راه رفتن ادامه دادیم تا آفتاب طلوع کرد. وقتی آفتاب گرم شد به اولین آبادی «خوست و فرنگ» رسیدیم، «۲۲» ساعت راه پیموده بودیم. در مسجد، گوده (علف خشک کوهی) ملایم و مخملی فرش شده بود. مردم به من چای و دواپی گیاهی به نام «آله‌مرچ» آوردند که «قلنج» را آرام ساخت. استراحت کردن در گرما چه گوارا و دلپذیر بود، وقتی از خواب برخاستیم آفتاب گرم و مطبوع از شیشه‌های حجره به درون می‌تابید، گویی راهی نپیموده و سرمای از سر نگذرانده بودیم.





مشاهیر افغانستان

داکتر محمد ابراهیم ملک زاده، متولد ولایت غور، تداوم سلاله شهاب الدین و علاالدین غوری و امپراطوری با عظمت غوریان است. محمد ابراهیم ملک زاده از طلایه داران جهاد، یکی از برترین های مقاومت و از شخصیت های بزرگ و نامور افغانستان است.

جهاد در غور

جهاد در ولایت غور و در شهرستان تیوره با سه نام گره خورده است:

- محمد طاهر ملک زاده
- عبدالقدیر علم
- محمد ابراهیم ملک زاده

دو شخصیت نخستین، علم برداران جهاد و آغازگران مبارزات اسلامی و نظامی در بخشی از کوهپایه های غور بودند. داکتر محمد ابراهیم در مکتب آنان پرورده شد و در دوره دولت اسلامی و مقاومت، در کنار سایر مجاهدان و مقاومت گران، عظمت پرشکوه غور و غوریان را به نمایش گذاشت و مستجل کرد.

محمد طاهر ملک زاده

شهید محمد طاهر ملک زاده، پسر نخست میرزا عبدالرحمن خان ملک زاده و نواده ی میرزا عبدالملک خان از اولاد ارباب علم خان بود. او در صنف دهم مکتب بود که کودتای هفت ثور ۱۳۵۷ رخ داد و از همان زمان به جهاد آغاز کرد و رهبری مجاهدین را در تیوره به عهده گرفت. در یکی از عملیات ها سنگرهای امنیتی اطراف قلعه ی تیوره را به تصرف درآورد و شماری را به اسارت گرفت. تنگی چهاردر را سنگرمبارزه انتخاب کرد. در همان زمان دولت، میرزا عبدالرحمن خان ملک زاده - پدر طاهر خان - را زندانی ساخت که با اسرا تبادله شد. پس از



داکتر محمد

ابراهیم ملک زاده؛

نویسنده: (دکتور شمس الحق آریانفر)

استعداد ابراهیم نوجوان

قدیر علم روایت می‌کند: «اوایل سال ۱۳۶۰ خورشیدی به سرچنگل رفتم. بعد از صرف چای و نان، مرحوم میرزا عبدالرحمن خان خطاب به من گفت: قاضی صاحب، تو و طاهر جان ریاست و قوماندانی را مطابق مد روز پیش ببرید، ولی ابراهیم جان فقط درس خواندن و نوشتن را پیش می‌برد. حالا بیا نمونه‌های خط او را ببین.»

ابراهیم در آن زمان جوانی کم‌گپ بود. قلم فی و دوات را آورد و در یک صفحه کاغذ نوشت:

گندم خال تو شد رهن آدم ز بهشت

جعل کردند و گناهی به آدم بستند

سپس این آیه را نوشت:

«وَلَقَدْ كَتَبْنَا فِي الزَّبُورِ مِنْ بَعْدِ الذِّكْرِ أَنَّ الْأَرْضَ يَرْثُهَا عِبَادِيَ الصَّالِحُونَ»

قدیر علم گفت: «عجب آیهی انقلابی و پیام‌دار را نوشتی.» ابراهیم آرام پاسخ داد: «او گپ‌ها را شما می‌فهمید.»

بعد میرزا عبدالرحمن خان کتابی آورد و گفت: «حالا بیا کتاب بخوانیم.» کتاب کلیات بیدل را پیش رو گذاشت و از قاضی خواست بخواند. قاضی علم می‌گوید: «راستی من کتاب خوان بدم و متون فارسی و عربی را خیلی زیبا می‌خواندم. کتاب را باز کردم، دیدم قلمی نوشته شده و هیچ نقطه‌ای ندارد.»

این روایت نشان می‌دهد که ابراهیم از نوجوانی ذوق ادبی، دینی و انقلابی داشت و در فضای علمی و فرهنگی خانواده پرورش یافت.

گفتم: «این نقطه ندارد، خوانده نمی‌شود.» میرزا صاحب پاسخ داد: «ابراهیم جان عاشق عرفان بیدل است، مثل آواری (مثل آب واری) می‌خواند.»

ابراهیم جان چنان خواند که معنی هر مصراع در همان دم درک می‌شد. پرسیدم: «چطور توانستی شیوهی خواندن دیوان بی‌نقطه را بیانی؟» گفت: «کاکا عبدالغفور هم می‌تواند، من از او یاد گرفتم.» این نشانه‌ی یک استعداد استثنایی بود. او در خانه درس می‌خواند، در حالی که من و طاهر خان مسئولیت امور جهاد و مردم‌داری را به عهده داشتیم.



مدتی خود محمد طاهر نیز اسیر و زندانی گردید. بعد از رهایی، شامل لیسه‌ی البیرونی قندهار شد.

در بهار سال ۱۳۶۰ هـ.ش به‌عنوان قوماندان جمعیت اسلامی در ولسوالی تیوره تعیین گردید. در جریان جهاد بینایی یک چشم خود را از دست داد.

سرانجام در زمستان ۱۳۶۸ در جنوب غرب ولسوالی تیوره، در مسیر راه، به شهادت رسید.

قدیر علم در نبود طاهر ملک زاده

قدیر علم می‌گوید: با هم یکجا کار می‌کردیم و قرارگاه «توحید» را داشتیم. با شهادت محمد طاهر، از اواخر سال ۱۳۶۸ تا بهار ۱۳۷۱ مشکلات فراوانی را شاهد بودیم.

او روایت می‌کند: مرحوم میرزا عبدالرحمن ملک‌زاده تصمیم گرفت به جای جنگ، محیط را تغییر دهند. من موافقت نکردم و در مجلس خصوصی در خانه‌ی برادر محمد سعید، توافق شد که با شرایط پیش آمده مقابله و مقاومت کنند. من امروز رئیس بدم، اما بیشتر مصروف امور اجتماعی تا نظامی. تنها در اواخر سال ۱۳۶۹، زمانی که داکتر ابراهیم در کویت و پیشاور بود، تمام مسائل و مشکلات بر دوش من افتاد. شکست‌ها و اشتباهات جبران‌ناپذیر، خصوصاً در مناطق اسفور، به شهادت عزیزترین‌ها چون برادر بزرگم محمد سعید، عبدالبشیر و عبدالکبیر - پسران ارباب حبیب‌الله - انجامید.

در میزان ۱۳۷۱، قدیر علم برای اشتراک در شورای حل و عقد به کابل رفت. این شورا به تاریخ ۹ جدی ۱۳۷۱ برگزار شد و استاد ربانی به‌عنوان رئیس جمهور اعلان گردید. علم در کابل ماند و به‌عنوان رئیس اداری وزارت شهداء و معلولین مقرر شد. در سرطان ۱۳۷۲ به غور رفت و خانواده‌اش را به کابل آورد.

اما برادرش، رفیق علم، همیشه در کنار داکتر ابراهیم باقی ماند. ملک‌زاده می‌گفت: «رفیق و پهلوان حفیظ هر کدام یک سنگرند، هر جا باشند مطمئن هستم.»

رفیق سه بار در کنار ملک‌زاده هدف گلوله‌ی تفنگ، راکت و ماشیندار قرار گرفت. در نوبت نخست، مرمی به سینه‌اش اصابت کرد. در نوبت دوم، توپ هشتاد و دو دستش را از بیخ جدا ساخت. در نوبت سوم نیز در کنار داکتر ملک‌زاده پایش هدف چند مرمی شد.

در هر سه حالت، رفیق و ملک‌زاده پهلوی هم ایستاده بودند.

داکتر محمد ابراهیم و مسئولیت مستقل

محمد ابراهیم ملک‌زاده در ۲۵ حمل سال ۱۳۴۴ خورشیدی در دامنه‌های کوه چهل ابدال، دهکده‌ی سرچنگل ولسوالی تیوره ولایت غور، چشم به جهان گشود. پدرش میرزا عبدالرحمن ملک‌زاده از بزرگان و ملک‌زاده‌های ولایت غور بود.

او آموزش ابتدایی را در مکتب ابتدائیه‌ی چهل ابدال آغاز کرد، سپس در متوسطه‌ی عاشقان و لیسه‌ی تیوره ادامه داد. در محیط خانواده نیز به فراگیری علوم دینی و ادبی پرداخت و استعداد ویژه‌ای در این زمینه نشان داد.

در جستجوی دانش؛ بیرون از کشور

ابراهیم ملک زاده در سال ۱۳۶۳ خورشیدی برای ادامه‌ی تحصیل به پاکستان رفت و غلام یحیی علم زاده نیز همراهش بود. او در «معهد انصارالمهدی» به فراگیری علوم دینی، سیاسی و زبان عربی پرداخت و یک کورس شش ماهه‌ی تاریخ ظهور و تمدن اسلام را نیز دنبال کرد. از سال ۱۳۶۴ تا ۱۳۶۶ در کویته‌ی پاکستان، در انستیتوت طبی IMC درس خواند و دیپلوم داکتر معالجات داخله، اطفال و تداوی دندان را به دست آورد. پس از آن از طریق مؤسسه‌ی IMC به وطن بازگشت و در کلینک شخصی خود امراض داخله، اطفال و دندان را به خوبی معالجه می کرد. دو سال در کلینک بود که محمد طاهر ملک زاده شهید شد و ابراهیم جانشین او در جبهه‌ی جهاد گردید.

ابراهیم ملک زاده و جهاد

برای نخستین بار در ۱۲ سالگی، مسئولیت خانواده و جبهه بر دوش ابراهیم افتاد. پس از کودتای کمونیستی، جهاد را آغاز کرد. فشار نیروهای کمونیستی بر غور افزایش یافت و محمد طاهر ملک زاده مجبور به ترک غور شد. در مسیر غور- قندهار، در منطقه‌ی کشک نخود هلمند، همراه با پدرش اسیر و در قندهار زندانی گردید. این رویداد در تابستان ۱۳۵۸ رخ داد. در همان زمان، ابراهیم ۱۲ ساله مسئولیت سرپرستی خانواده و جبهه را به دوش گرفت. با یاری مردم، در قوس ۱۳۵۹ ولسوالی تیوره آزاد شد. پدر و برادرش که از زندان قندهار رها شده بودند، در زمستان همان سال به منطقه بازگشتند و محمد طاهر دوباره مسئولیت جهاد را به عهده گرفت. اما در زمستان ۱۳۶۸، محمد طاهر ملک زاده شهید شد و داکتر ابراهیم به عرصه‌ی نظامی پرتاب شد.

داکتر ابراهیم پس از پیروزی جهاد

پس از پیروزی جهاد، داکتر محمد ابراهیم ملک زاده همراه با شهید استاد برهان الدین ربانی وارد ارگ ریاست جمهوری شد و در صف رهبران مقاومت جای گرفت. این روایت نشان می دهد که ابراهیم از نوجوانی میان علم و مبارزه در رفت و آمد بود؛ هم در عرصه‌ی تحصیل و طبابت درخشید و هم در میدان جهاد و سیاست به عنوان یکی از چهره‌های برجسته‌ی غور و افغانستان شناخته شد.

در حکومت مجاهدین، داکتر محمد ابراهیم ملک زاده به عنوان قوماندان امنیه‌ی تیوره تعیین شد و در سرطان ۱۳۷۱ به ولایت غور آمد. او مسئولیت‌های جهاد را از قدیر علم به طور رسمی تسلیم گرفت. در سرطان ۱۳۷۲ ازدواج کرد و زندگی خانوادگی اش را آغاز نمود. با ظهور طالبان، مشکلات و فشارها بر داکتر ابراهیم روزه روز بیشتر شد؛ اما او با پایداری و استقامت توانست جایگاه خود را در سطح کشور تثبیت کند و به عنوان یکی از چهره‌های برجسته‌ی مقاومت و سیاست در افغانستان مطرح گردد.

مقاومت و داکتر ابراهیم؛

تیر ماه ۱۳۷۴

در تابستان ۱۳۷۴ طالبان هرات و بادغیس را تصرف کردند و در اواخر همان سال به سوی غور حرکت نمودند. تیوره به عنوان دروازه‌ی غور و داکتر

ابراهیم نخستین سنگر مقابله بود. مخالفان داکتر و حزب اسلامی همه به طالبان پیوستند. مرکز تیوره اشغال شد و طالبان به شمال تیوره، حوزه‌ی حاکمیت و نفوذ داکتر ابراهیم ملک زاده، حمله کردند که شکست خوردند. سپس به سوی پسابند و چغچران، مرکز ولایت غور، رفتند و آنجا را گرفتند. در سنبله‌ی ۱۳۷۴ با حمله‌ی مجاهدین، طالبان به سوی فراه و هلمند فرار کردند. بسیاری از نیروهای شان در مسیر راه توسط نیروهای داکتر ابراهیم ملک زاده خلع سلاح شدند. این نخستین شکست طالبان پس از پیروزی در یک ولایت بود.

شکست طالبان در غور، احمدشاه مسعود را شگفت زده کرد. مسعود پس از شکست و اخراج طالبان از غور تصمیم گرفت این ولایت را حمایت کند، اما هنوز نمی توانست این شکست را باور نماید.

قدیر علم می گوید:

«در همان شب و روز من رئیس عمومی اداری صدارت عظمی بودم. آمر صاحب قوماندانده آماده باش بخاطر رفتن به چغچران، مرکز ولایت غور، را داد. نزد آمر صاحب مسعود رفتم. بعد از اخذ مشوره به میدان هوایی بگرام رفتم. اوایل سنبله‌ی سال ۱۳۷۴ در میدان خاکی چغچران نشست کردیم. به مقرر شورای فرماندهان جهادی غور و فاریاب رفتم. در آن وقت تمام فرماندهان جهادی ولایت غور متحد و یک پارچه آماده‌ی مبارزه و مقاومت علیه طالبان بودند: رئیس عبدالسلام خان، جنرال احمدخان مرغابی، گل احمد خان غفوری، ملا احمد تاجدار از پسابند، مولوی سلیم خلیلی، مرحوم ارباب محمدخان اتکل، الحاج کمال الدین مودوی، لعل بهادر فروتن حضور داشتند. تنها داکتر محمد ابراهیم ملک زاده در غربی ترین منطقه‌ی غور عملاً در مقابل طالبان سنگر داشت و فرصت شرکت در مجالس برایش میسر نبود.»

در نشست فرماندهان، داکتر محمد ابراهیم ملک زاده که سمت قوماندانی امنیه‌ی ولسوالی تیوره را داشت، به عنوان فرمانده کل مقاومت انتخاب شد. طالبان بار دیگر از مسیر هلمند و پسابند به سوی چغچران لشکر کشیدند و مرکز ولایت غور را گرفتند؛ اما قسمت اعظم ولسوالی تیوره در غرب غور- که با ولایات طالب خیز هلمند و فراه هم مرز بود- توسط ملک زاده حفظ و پاسداری شد و حملات پی هم طالبان بر سنگرهای او به شکست انجامید.

در بهار سال ۱۳۷۵ غور کاملاً به تصرف طالبان درآمد. طالبان تمام توان و نیروی خود را علیه سنگرها و مناطق تحت کنترل و حمایت داکتر محمد ابراهیم ملک زاده به کار بردند. هر منطقه‌ای را که به تصرفشان درمی آمد، به آتش می کشیدند، درختان را از ریشه می کنند و دهات را ویران می ساختند؛ اما هیچ منطقه‌ای بیشتر از یک شب و روز در تصرف طالبان باقی نمی ماند و دوباره پس گرفته می شد.

برای طالبان غیرقابل باور و غیرقابل تحمل بود که در یک منطقه‌ی دورافتاده و محاصره شده، کسی مقاومت کند و تسلیم نشود.

ملک زاده و تجربه‌ی صلح با طالبان

طالبان پس از چند حمله و شکست، در اسد سال ۱۳۷۵ محاسن سفیدان و روحانیون را نزد داکتر ابراهیم فرستادند و پیشنهاد صلح کردند. در آغاز او پیشنهادشان را رد کرد؛ اما به دلیل اصرار و پافشاری بزرگان، به برگزاری مجلس صلح میان هیئت‌های طرفین موافقت شد.

وی پذیرفته نمی‌شد. یکی از دلایل این بود که در مورد فرماندهان غور، بادغیس و فراه، اطلاعات را از بزرگان دیگر می‌گرفتند.

شناخت دیر هنگام و شگفت‌انگیز مسعود از داکتر ابراهیم ملک‌زاده

سرانجام آمر صاحب مسعود داکتر ابراهیم ملک‌زاده را شناخت، اما به‌گونه‌ای شگفت‌انگیز: او را از زبان طالبان شناخت. مسعود مکالمات مخابری طالبان را گوش می‌داد و شنید که آنان از مقاومت و شجاعت داکتر ابراهیم سخن می‌گویند، از تلفات خود و استقامت او یاد می‌کنند و می‌پرسند: «حامی و پشتیبان این شخص کیست؟ از چهار طرف محاصره است، نه سلاح کافی دارد، نه مهمات، نه امکانات لوژستیک و نه روزنه‌ی فرار.»

طالبان سه ماه کامل از زمین و هوا بر سنگرهای داکتر ابراهیم ملک‌زاده در مناطق پایحصار، کوه اجل، سیف‌رود، عاشقان و سرچنگل حمله کردند. همه‌ی این‌ها را آمر مسعود از طریق مخابره دنبال می‌کرد. در یکی از مکالمات طالبان، از زخمی شدن یا حذف شدن ملک‌زاده توسط فیر هاوان سخن گفتند و خوشی می‌کردند. در همان لحظه شهید آمر مسعود به مسئولین مخابره‌اش گفت: «کوشش کنید به غور تماس بگیرید، از داکتر ابراهیم احوال بگیرید که زنده است یا مرده، و اگر ممکن باشد با من هم آن را وصل کنید.»

ملک‌زاده از طریق ثریا به قدیر علم گفت: «طالبان از زمین و هوا به حملات‌شان ادامه می‌دهند. انجینر ضیاء‌الدین (معاونم) با چند تن دیگر شهید شدند. دیروز من در سنگر سنگ قلعه‌ی سرتنگی پایحصار از اثر اصابت پارچه‌ی هاوان به‌طور سطحی زخمی شدم، اما چند تا از بچه‌ها شهید شدند. طالبان فکر می‌کنند من کشته شده‌ام؛ چون مخابره‌ی ملا عبدالرحیم هاوان‌چی و قوماندانش را شنیدم که می‌گفتند این بار او را کشته‌ایم. ولی فضل خدا زنده‌ام و در خانه‌ی ماما نسیم هستم.»

او ادامه داد: «همین لحظه آمر صاحب مسعود شخصاً با من تماس گرفت، از جریان خبر بود و وعده‌ی کمک و همکاری داد. من هم اطمینان دادم که صحت دارم، پیشروی طالبان صحت ندارد و سنگرهای ما پابرجاست.»

این نخستین تماس مستقیم آمر صاحب مسعود با داکتر ابراهیم در تابستان سال ۱۳۷۶ از طریق مخابره بود.

وصیت شهید احمدشاه مسعود در مورد داکتر محمد ابراهیم ملک‌زاده

قهرمان ملی کشور، ملک‌زاده را هرگز از نزدیک ندید، اما گفته بود: «در شرایط سخت، صدای داکتر ابراهیم برایم قوت قلب است. مردی که می‌دانستم زیر باران بمب و راکت طالبان قرار دارد، اما هنگام تماس با من هرگز از دشواری‌ها شکایت نمی‌کرد. حتی کلمه‌ی کمک را به زبان نمی‌آورد؛ خیلی استثنای است. مردی است که از دشمن نمی‌ترسد، حرفش همیشه این است: به زور خدا دشمن هیچ کاری کرده نمی‌تواند. من با امکانات کم دشمن را درس خواهم داد.»

سخت‌ترین دوران مقاومت

از سال ۱۳۷۶ تا پایان ۱۳۷۸، مقاومت در غور به رهبری داکتر ابراهیم ملک‌زاده به اوج دشواری رسید. این سال‌ها، سنگین‌ترین و

طالبان بر نشست مستقیم تأکید داشتند و این برای ملک‌زاده پرسش‌برانگیز بود.

در نشستی که میان نماینده‌ی والی طالبان و داکتر محمد ابراهیم ملک‌زاده در منطقه‌ی ملاعلی در غرب ولسوالی تیوره برگزار شد، طالبان قصد داشتند با یک حمله‌ی غافلگیرانه کار این فرمانده را یک‌طرفه کنند؛ اما متوجه شدند که خودشان پیش‌تر در محاصره‌ی نیروهای ملک‌زاده قرار دارند. سپس با مکر و حیل، پیشنهاد آتش‌بس و اجازه‌ی رفتن به سوی ولسوالی‌های شهرک و تولک از مسیر مناطق شمال تیوره را مطرح کردند که باز هم از سوی ملک‌زاده رد شد.

با وجود این، محاسن سفیدان - به شمول مرحوم میرزا عبدالرحمن خان، پدر داکتر ابراهیم - اصرار ورزیدند تا بار دیگر مجلس صلح و آتش‌بس برگزار شود. در مجلس بعدی، طالبان میرزا عبدالرحمن خان ملک‌زاده را از همان نشست صلح دستگیر و اسیر ساختند تا فشاری باشد برای تسلیم کردن داکتر ابراهیم ملک‌زاده؛ اما این هدف هرگز تحقق نیافت.

سال ۱۳۷۶ - شدت مقاومت در غور

احمدشاه مسعود، رهبر و فرمانده مقاومت، در آغاز روایت‌های مربوط به مقاومت غور را به دلیل روابط فامیلی باور نمی‌کرد و مسائل مربوط به این ولایت را غالباً از امیر اسماعیل خان جویا می‌شد. یک خاطره‌ی تلخ و غیرقابل باور برای بزرگان چنین حکایت می‌شود:

هنوز غور سقوط نکرده بود که با چند تن و داکتر عبدالله در مقر گارنیزون نشست داشتیم. اوضاع غور را می‌پرسید و به برخی فرماندهان کمک پولی توزیع می‌کرد. وقتی از داکتر ابراهیم ملک‌زاده به عنوان یکانه فرمانده مدبر، شجاع و متعهد یاد کردم، داکتر عبدالله - دستیار نزدیک آمر صاحب مسعود - با لبخند گفت: «تعریف‌های او را شنیده‌ام، از فامیل شماست، چند نفر محدود دارد. من فرماندهان زیادی از غور را جذب کرده‌ام. مثلاً قوماندان سردار نعیم خان از فرماندهان پرنفوذ مجاهدین غور که تازه با من از ایران آمده و با نیروهایش در بگرام جابه‌جا شده، بزودی به غور منتقل می‌شود و ان شاء الله موازنه را تغییر خواهد داد.»

من گفتم کسی به نام جنرال نعیم یا قوماندان نعیم در غور، آن هم از تیوره، نمی‌شناسم. در پاسخ گفت: «می‌دانم شما جز خود کسی را نمی‌شناسید.» گفتم: «درست.» در همان مجلس برای نعیم خان و افرادش که در بگرام قرارگاه داشتند - در واقع مزدورانی که زیر عنوان مجاهدین و عساکر باکرایه و طیاره از ایران به کابل انتقال داده شده بودند - سه صد میلیون افغانی پول زمان استاد ربانی تخصیص داده شد. برای نمایندگان حزب اسلامی دویست میلیون افغانی، برای فرماندهان دیگر صد میلیون کم‌وبیش، و برای داکتر ابراهیم ملک‌زاده تنها پنجاه میلیون افغانی منظور گردید. گفتم: «برای قوماندانی که حامی دولت است و از شماست پنجاه میلیون، و برای دیگران سه صد و دویست میلیون، عجیب است.» پاسخ داد: «من همه چیز را می‌دانم، حالا زمان اختلاف و تفرقه نیست.»

چرا آمر صاحب مسعود پیش از سقوط کابل به داکتر ابراهیم توجه نداشت؟

به داکتر ابراهیم توجهی نمی‌شد. تشکیل منظورشده‌ی غند برای او در وزارت دفاع حفظ گردید، اما هیچ روایت و گزارشی از زبان من در مورد

طاقت فرساترین دوره‌ی نبرد علیه طالبان بود؛ دورانی که استقامت و پایداری او، نامش را در تاریخ مقاومت افغانستان ماندگار ساخت.

داکتر ابراهیم در پای حصار و کوه اجل مرکز مقاومت

داکتر ابراهیم ملک‌زاده در سال‌های ۱۳۷۶ تا ۱۳۷۸ سخت‌ترین شرایط مقاومت را پشت سر گذاشت. کابل، هرات و بلخ سقوط کرده بود؛ زمانی که احمدشاه مسعود در هندوکش مانده بود و داکتر ابراهیم در کوهپایه‌های غور تنها ایستادگی می‌کرد.

در همان دوران، محمد سلیم مبارز در ولسوالی پرچمن ولایت فراه توسط طالبان دستگیر شد و عبدالله‌خان زیرفی نیز نزد طالبان به اسارت بود. دو سال آوارگی، تنگدستی، زخمی و کشته‌شدن یاران، مقاومت دشوار، امکانات محدود و نبود پشتیبان و عقبه، همه بر دوش او سنگینی می‌کرد.

روایت شده است که ملا عمر در تماس تلفنی به او گفته بود: «اول همت و غیرت را می‌ستایم، دوم می‌پرسم شما برای چه می‌جنگید؟ آخر به کجا می‌روی؟ نه راه فرار داری و نه پشتوانه و کمک بیرونی!»

ملک‌زاده پاسخ داده بود:

«من علیه زور، تبعیض، تجاوز، بی‌عدالتی و تعصب می‌جنگم. جز خدا هیچ‌کس را ندارم و به کسی جز خدا پناه نمی‌برم.»

تحریک طالبان سه ماه کامل در فراه رود، پایحصار و اطراف قلعه‌ی سیفرود از زمین و هوا بر سنگرهای داکتر ملک‌زاده بم و خمپاره ریختند و ده‌ها حمله و ضدحمله را سازمان دادند، اما جز شکست هیچ دستاوردی نداشتند.

این دوران بود که قهرمانی مردی از تبار سلاطین غور در تاریخ معاصر افغانستان مسجل شد.



گسترش سنگرهای مقاومت (۱۳۷۹ و اوایل ۱۳۸۰)

در سال ۱۳۷۹ خورشیدی، مقاومت از حالت دفاعی به تعرضی گذشت. لشکر مهاجم طالبان در مناطق بین ولسوالی تولک و تیوره شکست خورد و مناطق وسیعی به کنترل داکتر ابراهیم ملک‌زاده درآمد؛ به گونه‌ای که توانست بالای ولسوالی‌های شهرک، تولک و ساغر نیز عملیات

انجام دهد. با تبادل اسرا، محمد سلیم مبارز از چنگال طالبان رها شد. بار دیگر سنگرهای عقی از مناطق فاسک تا پرچمن به نفع ملک‌زاده فعال گردید و از شمال نیز مجاهدین مقاومت‌گر ولایات بادغیس و هرات به صف او پیوستند.

عصر روز ۱۸ سنبله ۱۳۸۰، پی‌پی‌سی خبر زخمی شدن احمدشاه مسعود را نشر کرد و دو روز بعد حادثه‌ی ۱۱ سپتمبر رخ داد.

در آن زمان، داکتر ابراهیم در بخش‌های بزرگ تیوره، ساغر، تولک و شهرک مسلط بود. اوایل اکتوبر ۲۰۰۱ (مطابق میزان ۱۳۸۰) امارت طالبان سقوط کرد و نیروهای مقاومت شمال از زمین وارد کابل شدند. ملک‌زاده نیز در تیرماه ۱۳۸۰ ولسوالی‌های شش‌گانه‌ی غرب چغچران، مرکز ولایت غور، را تصرف کرد. پس از آن، نشست بن برگزار شد و حامد کرزی به صحنه آمد. داکتر ابراهیم به عنوان والی ولایت غور و مولوی دین محمد عظیمی به عنوان معاون تعیین گردیدند.

حضور در کابل و مسئولیت‌های دولتی

داکتر محمد ابراهیم ملک‌زاده در سال ۱۳۸۱ به کابل آمد. یاران مسعود، از مارشال تا دیگر بزرگان، از او قدردانی کردند. ملک‌زاده در کابل «شورای غوریان» را ایجاد نمود.

او از سال ۱۳۸۱ تا سنبله‌ی ۱۳۸۳ والی غور بود. عبدالقدیر علم با مشوره، ملک‌زاده را به عنوان والی غور معرفی کرد. در اسد ۱۳۸۳، او به عنوان مشاور امنیتی وزارت امور داخله مقرر شد و رتبه‌ی افتخاری نظامی تورنجنرالی را دریافت کرد.

نقد بر نامه‌های خلع سلاح

ملک‌زاده طرح‌های «دایاک» و «دی‌دی‌آر» را نقد کرد. او معتقد بود که پس از خلع سلاح قریه‌ها و مناطق دوردست، فرصت ظهور دوباره‌ی طالبان فراهم شد. پس از اجرای این برنامه‌ی زیان‌بار، دولت مجبور شد طرح‌های بدیل مانند اربکی‌سازی، خیزش‌های مردمی، پولیس محلی و اردوی منطقوی را روی دست بگیرد؛ اما این‌ها نیز نتوانستند جای افراد مسلح با تجربه و پخته‌کار طرفدار دولت را بگیرند.

داکتر ملک‌زاده وظیفه‌ی مشاوریت در وزارت داخله را تنها یک سال ادامه داد.

لزجهد تاراه یافتن به پلر لمان

ملک‌زاده در انتخابات پارلمانی سال ۱۳۸۴ با ۴۰ هزار رأی وکیل شد. دوره‌های شانزدهم و هفدهم را نیز وکیل بود. سیزده سال نماینده‌ی مردم بود. یک یا دو محافظ شخصی داشت و در صورت نیاز خودش نیز سلاح حمل می‌کرد.

شگفتی و دشواری وظیفه ملک‌زاده عضو مجلس بود، اما در هر زمان نقش خود را در تأمین امنیت ولایت و مناطق مختلف ولایت غور و ولسوالی‌های حتی پرچمن ولایت فراه که هم‌مرز با ولسوالی تیوره است ایفا می‌کرد. استخبارات قوی داشت. هنگامیکه طالبان از ولایات هلمند و فراه به غور لشکر می‌کشیدند، او اولین کسی بود که اطلاع می‌یافت و به صورت فوری در غور به نیروهای امنیتی می‌پیوست.

آزمون‌های امنیتی ۱۳۹۶ و ۱۳۹۷

در سرطان ۱۳۹۶ به تیوره رفت. از مناطق ولسوالی‌ها و جریان کار و سرک‌سازی دیدن کرد. شهرک و سرچنگل را دید و روانه‌ی تیوره شد.

ملک‌زاده به تیوره رفت و سه شب در آنجا سپری کرد. سال ۱۳۹۷ خورشیدی سال دشوار برای ملک‌زاده بود. در این سال طی سه ماه، سه بار به ولسوالی‌های غور سفر کرد؛ گاهی در پرچمن و تیوره و گاهی در ولسوالی‌های تولک، شهرک و ساغر برای دشمن متجاوز درس عبرت می‌داد. جنگ‌ها به پایان رسید و قهرمانی ملک‌زاده به‌عنوان الگوی شجاعت و مناعت، یکی از پاک‌مردان سلاله‌ی غوری‌ها، در دل تاریخ و حتی در دل هر غوری ثبت گردید.

برنامه‌های سیاسی

قصد داشت یک ائتلاف از هم‌پیمانان خود در غور بسازد. تشکیل غور جدید را در اولویت قرار داده بود. نقشه‌ی غور جدید را به ریاست دفتر ریاست جمهوری و ریاست ارگان‌های محل تحویل داد.

در ۲۰ جدی ۱۳۹۷ به استانبول رفت، اما او را عاجل به کابل خواستند. قدر علم می‌گوید: در تیلیفون پرسیدم «خیلی عاجل بود؟» در پاسخ گفت: «این آمدن به اختیار من نبود، من را در تنگنا قرار دادند و تأکید کردند. گفتند حتماً بیا، مجبور شدم آمدم. اعضای شورای ولایتی هم از غور آمده‌اند، اگر دیر می‌آمدم این‌ها پراکنده می‌شدند.» این مجاهد صادق و فرمانده شجاع جهاد و مقاومت شب دوشنبه بر سه‌شنبه، ۱۶ دلو ۱۳۹۷ در خانه‌اش وفات کرد. علت را تنفس کاربن مونوکساید و قطع اکسیژن در اطاق خوابش اعلان کردند. (إنا لله و إنا الیه راجعون) روحش شاد.

چگونگی مرگ ملک‌زاده

از آغاز تنفس‌گاز علت اعلان شد. گفتند تحقیقات طب عدلی نشان داده که علت مرگ گازگرفتگی بوده است. جناب امرالله صالح که به نمایندگی از رئیس‌جمهور آمد، گفت: «من شخصاً داخل اطاق داکتر صاحب شدم. تیم خاصی از کارمندان متخصص و مسلکی ریاست جنائی و کریمنال تخنیک را جهت بررسی قضیه موظف کردم و خودم در جریان تحقیقات هستم. مو به مو بررسی شده، علت مرگ گازگرفتگی بوده است.»

من هم تأیید کردم، چون یک ماه قبل در کابل بودم و یکجا با وی در همان اطاق می‌نشستیم و استراحت می‌کردیم. شب‌ها در بخاری چوب آتش می‌کردیم. فقط هنگام ادای نماز صبح بخاری‌گازی را استفاده می‌کردیم و بعد آن را بیرون می‌گذاشتیم. زغال‌سنگ استفاده نمی‌کردیم. همین بخاری چوبی بود.

اما بعد از خاکسپاری، برخی اعضای خانواده‌ی داکتر صاحب گفتند: شواهد و قرائنی وجود دارد که علت مرگ داکتر صاحب گاز نبوده است. افرادی که یک روز قبل از وفات به ملاقاتش آمده‌اند، احتمالاً موجب همین انتشار گاز شده باشند.

بعد، من و سناتور داود یکجا با عثمان خان و پسران داکتر صاحب نزد داکتر عبدالله رفتیم و موضوع را یادآوری کردیم. گفت: «من نتیجه‌ی تحقیق طب عدلی را دیده‌ام، من هم داکتر هستم، می‌دانم علت گازگرفتگی بود، شما هم شک نکنید...»

به اساس سفارش او نزد آقای پیروز، وزیر صحت عامه، رفتیم. ایشان هم رئیس طب عدلی را فراخواندند و جواب همان بود که قبلاً شنیده بودیم.

در سرطان ۱۳۹۶ خبر لشکرکشی طالبان به گوش ملک‌زاده رسید. تصمیم گرفت طرف پرچمن برود. در ۲۰ اسد ۱۳۹۶ به کمک ولسوالی پرچمن رفت و طالبان را راند. طالبان خشمگین شدند و قصد تصرف تیوره را کردند. داکتر ملک‌زاده به تیوره آمد.

در ۲۵ سرطان ۱۳۹۶ لشکر حشرگونه‌ی طالبان از ولایات فراه، هلمند و بادغیس یکجا با طالبان محلی در مناطق مختلف جنوب و شرق ولسوالی تیوره حمله کردند. چندین قوماندان شهید شد، ۲۸ تن از نیروهای کماندو کشته شدند. صبح اول اسد ۱۳۹۶ تیوره به دست طالبان افتاد. در ۵ اسد، بعد از دو روز طالبان مجبور به ترک ولسوالی شدند.



بعد از فتح مجدد تیوره، ملک‌زاده به سوی نیلی در چهل کیلومتری جنوب غرب ولسوالی رفت. در ۱۳ اسد ۱۳۹۶ داکتر عبدالله عبدالله به ولسوالی تیوره رفت تا ملک‌زاده و مردم غور را ببیند.

داکتر عبدالله نخست داکتر ابراهیم ملک‌زاده را ندید. بعد از نیم ساعت، ملک‌زاده با چهره‌ی گردآلود و دریشی نظامی پیدا شد. در آن لحظه آب از چشمش جاری شد و گفت: «همین لحظه آمر صاحب مسعود به یادم آمد، او هم چنین حال و روزی داشت.»

داکتر ابراهیم به مرکز غور برگشت. در میدان هوایی فیروزکوه استقبال شد. گفتند: «ملک‌زاده قهرمان روزهای دشوار»

در بهار سال ۱۳۹۷، سناریوی سال ۱۳۹۶ در ولایت غور تکرار شد. در جوی ۱۳۹۷ پرچمن که دروازه‌ی امنیتی تیوره به حساب می‌آید، سقوط کرد.

داکتر ابراهیم ملک‌زاده ناگزیر بار دیگر به غور رفت و وضعیت درست شد. ملک‌زاده در سال ۱۳۹۷ به عضویت شورای رهبری جمعیت برگزیده شد. اوایل سنبله‌ی ۱۳۹۷، بعد از برگشت از پرچمن، به استانبول سفری داشت. دهم سنبله خبرهایی از وضعیت امنیتی ساغر و تولک رسید. شب‌هنگام از استانبول به کابل و از آنجا به هرات رفت و از میدان هوایی هرات توسط هلیکوپترها مستقیم به شهرک رفت. طالبان از حضور او بی‌خبر بودند.

در ۱۱ و ۱۲ سنبله جنگ شد، طالبان شکست خوردند و ساغر نجات یافت.

در ۱۳ سنبله ۱۳۹۷ طالبان تصمیم گرفتند تا ولسوالی محاصره‌شده‌ی تولک را در یک روز به تصرف خود درآورند. داکتر ملک‌زاده وارد مرکز ولسوالی تولک شد

تهاجم مکرر طالبان و کمین محمد عثمان (۱۵ سنبله ۱۳۹۷)

در ۱۶ سنبله ۱۳۹۷ جنگ شدید در خیرات‌خانه و خرکنک صورت گرفت. طالبان ۱۳ کشته دادند و فرار کردند.

گفتم: «من کاکایش هستم و سناتور صاحب هم از دوستان نزدیک.» گفت: «اصولاً باید یکی از پسرانش می‌آمد. باز هم ما کدام نتیجه‌ی اضافی نداریم.»

اینجا باز مشکوک شدم، چون جناب صالح گفته بود: «ما سی قلم مواد از اطاق داکتر صاحب گرفته‌ایم؛ از خاکستر و مواد سوخت، مواد خوردنی، فرش‌ها و ظرف‌ها، همه را برای بررسی داده‌ایم. موبه مو تحقیق شده.» اما رئیس جنائی وزارت داخله گفت: «ما کار اضافی انجام نداده‌ایم. همان نظریه‌ی طب عدلی را تأیید کردیم و دوسیه حفظ است.» برای گرفتن کاپی نتیجه از وزارت صحت عامه نیز ناکام ماندیم. تا هنوز این اشتباه وجود دارد که شاید مرگ داکتر صاحب آن‌گونه که روایت شده، نباشد. والله اعلم بالصواب.

آن‌گونه که قدیر علم تعقیب کرده و خواندید، اجرای برنامه، پنهان شدن نتایج، همدستی نهادهای دولتی، و یگانگی فراوانی بین شهادت داکتر ابراهیم با استاد ربانی، داودخان، مارشال و دیگران دیده می‌شود. ساده‌لوحی است اگر همه‌ی این مرگ‌ها را که دست‌چین است، دور از توطئه‌ی دولت، استخبارات جهانی و طالبان بدانیم. سخن وزیر دفاع امریکا را به یاد داریم که نوشته است: «کرزی گفت دست مرا در مورد طالبان باز گذارید تا با آن‌ها، شمال را بزنم.»

تا آگاهی هم، ملت‌ها باید قربانی بدهند.

(این یادداشت‌ها به استناد کتابی تنظیم شده که عبدالقدیر علم زیر عنوان «داکتر محمد ابراهیم در آیین‌های تاریخ» نوشته است.)

اما به دو تقاضای ما جواب مثبت داده نشد. ما خواهان یک کاپی نتیجه‌ی تحقیق طب عدلی بودیم و هم خواهان کاپی نتیجه‌ی تحقیق بررسی تیم خاص ریاست جنائی وزارت داخله. در روزهای نخست هر دو اداره وعده دادند، اما در نهایت هیچ‌کدام سندی را به ما نسپردند. این موضوع را مکتوم و قسماً مختوم گذاشتیم.

وقتی به هالند برگشتم، روزشمار صحبت‌ها و وعده‌های داکتر صاحب ملک‌زاده را - که گفته بود «این بار بیا استانبول، یکجا می‌رویم» - در ذهن مرور کردم و به دو مسئله مشکوک شدم: ۱- چرا در جوابم گفت: «این بار آمدن کابل به اختیار من نبود، من را مجبور ساختند و گفتند اگر نیای رئیس جمهور ناراحت می‌شود.» ۲- اینکه چرا این دوارگان، در حالی که وعده کرده بودند، حتی یک کاپی نتیجه‌ی تحقیق را به ما ندادند. به اساس این دو دلیل، شک و گمانم افزود شد.

در بیست و هفت ۱۳۹۷، به بهانه‌ی روز چهل و فات داکتر صاحب ملک‌زاده دوباره به کابل آمدم. یک روز با رئیس جنائی وزارت داخله قرار گذاشتیم و یکجا با محترم سناتور داود به دفتر رئیس - که «استالفی» تخلص می‌کرد - رفتیم. گفتیم می‌خواهیم نتیجه‌ی بررسی تیم ریاست جنائی را در مورد وفات داکتر صاحب، وکیل غور، ببینیم و اگر ممکن باشد یک کاپی هم به ما بدهید. گفت: «خوب است.» اول جای تعارف کرد و بعد نفر فرستاد به اداره‌ی مربوطه. خیلی دیر منتظر ماندیم، نفر نیامد. بار دیگر نفر فرستاد، باز هم نیامد. آخر خودش بیرون شد و دیر برگشت و گفت: «کسی که دوسیه نزدش

هست امروز نیامده است. اگر صبر کنید شاید ناوقت روز بیاید.» آخر گفت: «دوسیه همان است که طب عدلی گفته. ما کدام تحقیق اضافی انجام نداده‌ایم. فقط نظر طب عدلی را خواستیم، همان است.» در آخر از ما پرسید: «شما با داکتر صاحب مرحوم چه نسبتی دارید؟»



پایان



تاریخ



برگی از تاریخ؛

از قندوز تا نهرین، اندراب و کابل

(گفتگو با حاجی محمد افغان)

قندوز سقوط کرد و در میدان هوایی جلسه‌ای برگزار شد. به والی قندوز، نجیب‌الله امرخیل، زنگ آمد. والی خطاب به طرف گفت: «مفتی صاحب، از خون‌ریزی جلوگیری شود، ما هم جمع شده‌ایم و طرف شما روان می‌شویم».

از اتاق خارج شدم تا بچه‌ها را ترتیب و تنظیم کنم. برایم زنگ آمد. کسی به زبان پشتو و لهجه‌ی قندهاری گفت: «من قومندان جبهه‌ی بغلان هستم و تو حاجی محمد هستی؟ حاجت جنگ نیست، همه‌جا سقوط کرده است. از صد لک تا دویست لک افغانی برایم می‌دهم، میدان هوایی کندز را به ما تسلیم کن؛ گفتم تسلیم نمی‌شویم».

از بچه‌ها خواستم سیستم مخابره، دیپوها و مهمات غیرقابل حمل را انفجار دهند. بچه‌ها مایوسانه پرسیدند: «قومندان صاحب، تسلیم می‌شوی؟» گفتم: «نه!» بچه‌ها همه آمادگی نشان دادند.

در این هنگام، کاکایم تماس گرفت و گفت: «پسرم، تسلیم دشمن نشو. من بعد از تو فرزندان را مراقبت می‌کنم».

سقوط قندوز و ریزنی بر سر نوشت

قندوز در نتیجه‌ی سازش والی و مسئولان نظامی بلندپایه سقوط کرد. همه‌ی نیروهای رزمنده‌ی دولتی که صادقانه و جانبازانه از میهن و مردم دفاع می‌کردند، در میدان هوایی قندوز تجمع کردند. والی قندوز نیز در این جمع بود. او پیوسته با طالبان در تماس بود و از تسلیمی نیروها سخن می‌گفت. همه به فکر تسلیمی نیروهای باقیمانده در میدان بودند.

اغلب ولایات سقوط کرده بود. ولسوالی‌های مربوط به ولایت تخار و قندوز همه در دست طالبان بود و راهی برای خروج از محاصره وجود نداشت. رهبری قندوز به تسلیمی آمادگی می‌گرفت.

در این وقت، شماری از افسران و سربازان فدایی و جان نثار، برخلاف میل رهبری تصمیم گرفتند تسلیم نشوند. آنان در متن محاصره‌ی دشمن داخل شدند و سفر مرگ و زندگی را آغاز کردند؛ سفری که مرگ صددرصدی در مقابلشان قرار داشت و روزنه‌ی امیدی برای نجات دیده نمی‌شد. این گروه با توکل به خدا راهی را گزیدند که پایانش مرگ پرافتخار بود و بس. امید نجات بسیار اندک و به میزان صفر بود.

رهبری این عملیات مرگ و زندگی را حاجی محمد افغان، فرمانده قطعه کماندوی قندوز، به دوش داشت. او که این کاروان را راه اندازی و رهبری کرد، از سفر پرمخاطره‌ی خویش چنین روایت می‌کند:

حاجی محمد افغان، کاروان سالار مرگ و زندگی

حاجی محمد افغان هشتم از ولسوالی اشکمش ولایت تخار، از اکادمی افسران جوان دوره‌ی اول به درجه‌ی دوم بریدمن فارغ شد. ۱۸ سال است وظیفه‌ی نظامی انجام می‌دهم. آخرین وظیفه‌ام فرماندهی کندک دوم لوای اول شمال، قول اردوی عملیات‌های خاص کماندو در ولایت کندز بود.

نخستین بار در ولسوالی جرم بدخشان مصروف وظیفه شدم و سپس به تشکیل قطعه‌ی خاص مشترک KKA رفتم. یکی از سربازانم یک سرباز آمریکایی را کشت. به ظن اینکه من دستور داده‌ام، از وظیفه سبک دوش و به ۶ ماه حبس محکوم شدم. مرا میان طالبانی زندانی کردند که عده‌ای از آن‌ها را خودم اسیر ساخته بودم. چنین بود که از دشمن و تبلیغات آن حتی در زندان نیز در امان نبودم.

نکته‌ی دیگر این بود که زندان زمینه‌ی مغزشویی و سربازگیری دشمن بود. محبوسین دشمن از نقاط مختلف افغانستان گردهم جمع شده بودند و به تبلیغ همفکری و همدلی با خود می‌پرداختند. رابطه میان زندانیان طالب تأمین می‌شد، بقیه را هم دعوت کرده و ذهنیت‌ها را خراب می‌کردند. حتی از من نیز دعوت به عمل آوردند که همراه‌شان همکار باشم. به این اساس، انگیزه، روحیه مبارزه و وطن دوستی خیلی‌ها را با آوردن دلایل از آدرس خود نسبت به حکومت منحرف می‌کردند.

از زندان آزاد شدم، شش ماه دیگر بی‌سرنوشت بودم. بالاخره مرا به حیث آمر اپراسیون کندک اول کماندو لوای سوم زون شرق در جلال‌آباد مقرر کردند. مدت یک سال وظیفه انجام دادم. در این زمان در لغمان وضعیت امنیتی خوب نبود. وقتی خواستیم عملیات کنیم و مناطقی را از دشمن پس بگیریم، به طور غیرمنتظره قومندان کندک دستور داد که سر به خود حرکت نکنیم و بگذاریم اردو کار خودش را بکند. وقتی اعتراض کردیم، گفت: این هدایت قومندان قول اردوی عملیات‌های خاص، آقای هیبت‌الله علی‌زی است. گفتیم: ما با دشمن درگیر هستیم، نه هیبت‌الله.

هیبت‌الله یک آدم غیرمسلمی و سکرتر پدرش بود. این آدم غیرمسلمی را که دگرمن بود، آوردند و رئیس اپراسیون وزارت دفاع در بست دگرجنرال مقرر کردند. بعد قومندان قول اردوی ۲۰۹ شاهین در بلخ شد، به تعقیب آن قومندان قول اردوی عملیات‌های خاص تعیین گردید و سپس قومندان قول اردوی عملیات‌های خاص کماندو شد. او بود که از بی‌تجربگی کماندو را پارچه‌پارچه کرد. این آدم هیچ کمالی نداشت، فقط انگلیسی می‌دانست و با خارجی‌ها ارتباط داشت و بدون داشتن لیاقت به این مقامات رسید.

از همین بی‌کفایتی او بود که با آمدن طالبان، بدون هیچ‌گونه مقاومت و ایستادگی در طیاره‌ی خارجی‌ها نشست و رفت و مردم را در بدبختی‌ها رها کرد. بهای تقرر هیبت‌الله این بود که فرد توانمندی چون فرید احمدی - که تهداب‌گذار کماندوهای افغانستان و از افراد آشنا به افغانستان و مسلمی بود - از کار برکنار و خانه‌نشین شد.

بعد از یک دوره‌ی یک ساله در ننگرها، به صفت قومندان کندک دوم لوای اول شمال کماندو، قول اردوی عملیات‌های خاص در ولایت کندز مقرر شدم. وقتی به کندز رسیدم، درگیری‌ها شدید بود و دشمن مناطق زیادی را گرفته بود.

نجیب‌الله امرخیل، والی کندز، از خود کندز بود. جلسه‌ی امنیتی برگزار کرد. در این جلسه، بشیر اندرانی که معاون قطعه‌ی ۰۹ امنیت ملی بود، حضور نداشت. غیابت وی عصبانیت والی را برانگیخت و به طور احساساتی گفت: «ما شورای نظامی تشکیل داده‌ایم و او نیست؛ بنابراین امر می‌دهم، مکتوب نوشته می‌کنم و شفر می‌دهم که این شخص از امر من تمرد نموده است.»

در این هنگام، تعدادی از نیروهای اردوی ملی تسلیم شدند. رئیس ارکان قول اردوی ۲۱۷ پامیر، به نام عبدالاحد جاهد، وظیفه را ترک کرده و به بهانه‌ی مریضی به کابل رفت. کندز در محاصره بود. همزمان تخار سقوط کرد، بغلان سقوط کرد و سمنگان هم. دشمن از تمام این ولایات سقوط کرده بالای کندز تجمع کرده بود.

قومندان قول اردوی پامیر در بدخشان بود. معاون قول اردو گفت: «خط‌ها را تقویه کنیم؟» از من پرسید: «چه کار کنیم؟» گفتم: «وضعیت شکننده است.» والی هم می‌گفت: «کندز سقوط می‌کند.» جلسه برگزار کردیم. در جلسه تأکید کردیم که باید جنگ کنیم. والی گفت: «جنگ نمی‌شود.» در همین لحظه برایش زنگ آمد. «مفتی صاحب، مفتی صاحب» گویان از اطاق جلسه بیرون شد. اظهاراتش را خیلی ملتسمانه و عاجزانه ادا می‌کرد.

جلسه‌ی میدان هوایی کندز و حرکت در راستای آزادی

همه نیروها در میدان هوایی جمع شدیم و جلسه برگزار شد. در این نشست که به ریاست والی برگزار شده بود، قومندان قول اردو عباس توکلی در بدخشان بود. رئیس ارکان وی، عبدالاحد جاهد، پنج روز پیش به بهانه‌ی مریضی رفته بود. معاون قول اردو و نماینده‌ی رئیس جمهور، آقای یزدانی، حضور داشتند.

والی از من پرسید: «چه کار کنیم؟» گفتم: «جنگ می‌کنیم.» گفت: «امکان جنگ نیست، طیاره خواسته‌ایم به کابل پرواز می‌کنیم.»

یزدانی، نماینده‌ی رئیس جمهور در زون شمال و شمال شرق برای کنترل وضعیت امنیتی، متأسفانه زمانی آمده بود که همه چیز از هم پاشیده بود. یزدانی آدم لایق و ورزیده‌ای بود. او از من پرسید: «چه کار کنیم؟» گفتم: «جنگ می‌کنیم.» با شوخی گفت: «اوغان! تو خو اوغان هستی و من هزاره هستم. اگر دشمن تو را بگیرد و به لهجه‌ی پشتو صحبت کنی، تو را رها می‌کند؛ و مرا که به لهجه‌ی هزارگی (فارسی) صحبت کنم، می‌کشد!»

در این اثنا به والی زنگ آمد. والی به طرف گفت: «مفتی صاحب، از خون‌ریزی جلوگیری شود، ما هم جمع شدیم و پس از توافق طرف شما روان می‌شویم.» در این وقت از بس که عصبانی شده بودم خواستم والی را بکشم. او خودش عملاً با ما دشمن بود، چون بدون فشار دست تسلیمی بالا کرده بود. از اتاق خارج شدم، رفتم بچه‌ها را ترتیب و تنظیم کنم. برایم زنگ آمد. کسی به زبان پشتو و به لهجه‌ی قندهاری صحبت می‌کرد، گفت: «من

سرانجام بعد از ۴۸ ساعت جنگ و بی‌خوابی و گرسنگی و تلفات، از راه سالنگ خود را به قوماندانی عملیات‌های خاص به ریشخورد رسانیدیم. نماینده‌ی رئیس‌جمهور، محمدعلی یزدانی، همراه من بود. پرسش: شما یک قومندان و در متن جنگ بودید. چرا شکست خوردید؟ عوامل سقوط را در چه می‌بینید؟

غیرمسئولی بودن مسئولین
کسانی که نه با اراضی افغانستان، نه با رسوم و عنعنات مردم، نه با تعادل قوت‌ها آشنایی داشتند، به جای افراد مسلکی و مجرب جایگزین شدند. مثلاً در جایی یا قریه‌ای اگر مشکلی کوچکی رخ می‌داد که با چند موی سفید حل می‌شد، این‌ها با بستن قطار به خاطر ثبت کردن مصارف وارد قریه می‌شدند، مردم محل را آزار و اذیت کرده و خانه‌هایشان را تالاشی می‌کردند.

توهین و تحقیر مردم اصل دیگری بود که باعث شد مردم از دولت و از اردو و پولیس فاصله بگیرند.

دسیسه علیه افراد مجرب: کسانی که مسلکی، باتجربه و با عنعنات و رسوم مردم آشنایی داشتند، با انواع و اقسام دسیسه‌ها از وظیفه برکنار می‌شدند.

توطئه خیلی بزرگ بود که سرما خلاص نمی‌شود. نمی‌توانم بیشتر از ساحه‌ی مسئولیت قضاوت کنم، ولی برنامه بود و گرنه در جنگ حتی یک پوسته‌ی ما را گرفته نمی‌توانستند.

نکته‌ی دیگر این‌که سلاح‌های مؤثر بالای دشمن چون آوان ۶۰، آوان ۸۱، AK19 آگیس، PK و ده‌شکه مهمات نداشت. دولت در روزهای اخیر مهمات این سلاح‌ها را قطع کرده بود.

همچنان دفاع هوایی نداشتیم. زمانی که حمایت هوایی می‌خواستیم اجازه نمی‌دادند، حتی پیلوت هم گپ دلش را گفته نمی‌توانست. وقتی دفاع هوایی نباشد و مهمات سلاح ثقیله ممنوع شود، دشمن دست بالا را می‌گیرد.

درد بزرگ این است که با این همه دستاوردها و قهرمانی‌ها، یک ملت را در مسلخ نابودی چرا بردند؟ و اگر مسئله تسلیم بود باید بی‌دردسر تسلیم می‌کردند. در کل برنامه این بوده که طالب مسلط شود.



قومندان جبهه‌ی بغلان هستم و تو حاجی محمد هستی؟ گفت: «بله». گفت: «حاجت جنگ نیست، همه جا سقوط کرده است. از صد لک تا دوصد لک افغانی برایت می‌دهم، میدان هوایی کنده را به ما تسلیم کن!»

در جوابش گفتم: «تسلیم نمی‌شویم. اگر تسلیم شویم پس این تحلیف، تعهد و وطن دوستی ما چه می‌شود؟» از بچه‌ها خواستم سیستم مخابره، دیپوها و مهمات غیرقابل حمل و استفاده را انفجار دهند. بچه‌ها مایوسانه پرسیدند: «قومندان صاحب، تسلیم می‌شوی؟» گفتم: «نه!» بچه‌ها همه آمادگی نشان دادند.

در این هنگام کاکایم تماس گرفت و گفت: «پسرم، تسلیم دشمن نشو. من بعد از تو فرزندان را مراقبت می‌کنم.» تصمیم گرفتم به قلب دشمن داخل شوم و با گذشتن از مناطق اشکمش، برکه، نهرین، جلگه، اندراب و خنجان به سالنگ وصل شوم و خود را به کابل که هنوز سقوط نکرده بود برسانیم. طالبان ولایت‌های بغلان، تخارو و تا قسمتی از اندراب را کاملاً گرفته بودند.

همه هنوز در میدان بودیم. والی، قومندان امنیه و دیگران در همین اثنا که هرج و مرج هم بود، یک توپ دیسی آمد و میان ما اصابت کرد. تصمیم شد حرکت کنیم. والی هم با ما آمد. حرکت کردیم. آمدیم به جاده‌ای که از علی‌آباد به خان‌آباد وصل می‌شد. در این ساحه کمین بود، درگیری صورت گرفت. به یک باره دیدم که قومندان امنیه از تانک من بیرون شده، لباس شخصی پوشیده، دستمالی را دور سرش بسته و گوشه‌ای ایستاده است. والی، رئیس امنیت و معاون قول اردو را گفتم که با ما بیایید. والی گفت: «خودت را می‌کشی! بیا تسلیم شویم!»

حرکت کردیم. از قریه‌ی موسی‌زایی و کمین دشمن رد شدیم و به قرم‌قول رسیدیم که همه به ماکمک کردند. تقریباً ساعت ۱۱:۳۰ روز حرکت کردیم. وقتی به کوتل تاوه‌شخ نهرین رسیدیم، شام شد. این وقت تقریباً ۳۵ عراده وسایط ما تیل خلاص کرد. به وزیر دفاع تماس گرفتم که دو چرخ‌بال تیل نیاز داریم. گفت: «درست است.» و بعد متوجه شدم که در ۲۰۰ متری ما پایه‌ی آنتن MTN است. از تانکر تیل آن استفاده کردیم و راه افتادیم. ساعت ۱۲:۴۵ شب به نهرین رسیدیم. جنگ شدیدی صورت گرفت.

در کوتل چنارک، یک تانک ما در وسط راه ماند و قطار را از میان دو نیم کرد. راه دیگری نداشتیم. تانک ضربتی را آوردیم و تانکی را که راه را مسدود کرده بود، به ته دره لول دادیم. فردای آن روز به جلگه رسیدیم. ساعت ۸ صبح شد. پیش رفتیم. به کوتل مرغ اندراب جنگ شدید شد. ۲۵ نفر تلفات دادیم. هایلکس‌ها و داتسن‌ها تخریب شدند. ساعت ۱۲ از کوتل مرغ و ده‌صلاح اندراب گذشتیم. سرانجام قطار را بستیم به طرف کابل.

از اندراب‌ها من و یزدانی، یک تانک ضربتی، دو هاموی و یک موتر ذره حرکت کردیم. در این وقت خنجان سقوط کرده بود. از طریق کوتل خاواک باید می‌رفتیم. اما باز هم در متن دشمن حرکت کردیم. جانب خنجان. همین‌که به سوی کابل حرکت کردیم، به بچه‌ها دستور دادم: «از حالا به بعد هر که را مسلح دیدید بزنید.»

به سه راهی اندراب به سمت خنجان رسیدیم. ساعت ۱۰:۳۰ الی ۱۱ شب بود. دشمن دست داد: «ایستاد شوید.» به دریور دستور دادم آن‌ها را زیر بگیرد. تانکی در مسیر جاده روی سرک ایستاده بود. آن را به زور تانک ضربتی با تمام سرنشینانش از جاده منحرف ساختیم.



گلگون کفنان

نویسنده: برسام آریایی

دوره کودکی

فرمانده شهید شیر احمد اندرابی در سال 1352 هجری شمسی، در مرکز شهرستان بنو اندراب استان بغلان، در خانواده‌ی بومی، متدین و خوش‌نام تاجیک دیده به جهان گشود. پدرش غلام حضرت اندرابی از بزرگان محل و فردی مورد اعتماد مردم بود که نقش مهمی در تربیت اخلاقی و اجتماعی فرزندان‌ش ایفا می‌کرد. نام «شیر احمد» به یاد پدر بزرگ پدری‌اش که از مقامات بلندپایه حکومت وقت به شمار می‌رفت، برای او انتخاب شد. این نام از همان آغاز با مفاهیم شجاعت، صلابت و مسئولیت‌پذیری همراه بود. فضای خانوادگی وی آمیخته با احترام، دینداری و احساس تعهد اجتماعی بود. همین محیط سالم، پایه‌های نخستین شخصیت او را شکل داد. شیر احمد از کودکی به نظم، وقار و رفتار سنجیده علاقه نشان می‌داد. اطرافیان، او را کودکی آرام اما متفکر می‌شناختند. روحیه استقلال و اعتماد به نفس از همان سال‌ها در وجودش آشکار بود.

دوران کودکی فرمانده شیر احمد در فضای سنتی، فرهنگی و اجتماعی اندراب سپری شد؛ منطقه‌ی که در آن همبستگی اجتماعی، غیرت محلی و دفاع از ارزش‌ها جایگاه ویژه‌ی داشت. وی آموزش‌های ابتدایی خود را در زادگاهش آغاز کرد و در کنار آموزش رسمی، از تعلیمات خانوادگی و دینی نیز بهره‌مند شد. پدرش همواره او را به راست‌گویی، امانت‌داری و دفاع از مظلوم توصیه می‌کرد. این آموزه‌ها سبب شد که او از همان سنین پایین، حس مسئولیت‌پذیری و تعهد اجتماعی بالایی داشته باشد. شیر احمد در میان هم‌سالانش به خوش اخلاقی، جرأت و قابل اعتماد بودن شهرت



شهید

شیر احمد اندرابی؛

حماسه‌ای برای نسل‌های آینده

داشت. علاقه او به شنیدن داستان‌های تاریخی و روایت‌های جهاد و مقاومت بزرگان محل، ذهن او را به‌سوی مفاهیم ایستادگی و فداکاری سوق می‌داد. وی از کودکی به مسایل اجتماعی حساس بود و بی‌عدالتی‌ها او را متأثر می‌ساخت. این ویژگی‌ها به تدریج شخصیت آینده‌اش را شکل می‌داد.

سال‌های کودکی و نوجوانی فرمانده شیر احمد با دوره‌ی از جنگ، ناامنی و بی‌ثباتی سیاسی در کشور هم‌زمان بود. او از نزدیک شاهد رنج مردم، آوارگی خانواده‌ها و تأثیرات ویرانگر جنگ بر زندگی اجتماعی بود. این واقعیت‌ها ذهن او را زودتر از سنش به بلوغ فکری رساند و نگاهش به زندگی را عمیق‌تر ساخت. تجربه این شرایط سخت، روحیه مقاومت، صبر و ایستادگی را در وجودش تقویت کرد. شیر احمد به تدریج دریافت که دفاع از مردم و سرزمین یک مسئولیت فردی و جمعی است. همین درک زود هنگام، او را برای پذیرش نقش‌های بزرگ‌تر در آینده آماده ساخت. بذرعهد، شجاعت و فداکاری که در کودکی در وجودش کاشته شد، در سال‌های بعد به درخت تنومند جهاد و مقاومت تبدیل گردید و مسیر زندگی او را به‌سوی فرماندهی و ایثار هموار ساخت.

دوره مقاومت اول

فرمانده شهید شیر احمد اندرایی در سال 1370 هجری شمسی، در یکی از حساس‌ترین مقاطع تاریخ افغانستان، به صفوف جمعیت اسلامی افغانستان و جبهه مقاومت تحت رهبری قهرمان ملی کشور شهید احمد شاه مسعود و استاد شهید برهان‌الدین ربانی پیوست. این تصمیم برخاسته از باور عمیق او به دفاع از مردم، ارزش‌های دینی و استقلال کشور بود. او از همان آغاز ورود به جبهه، روحیه‌ی فعال، منظم و مسئولانه از خود نشان داد. شجاعت، انضباط و درک بالای نظامی‌اش سبب شد که در مدت کوتاهی اعتماد فرماندهان ارشد را جلب کند. به همین دلیل، مسئولیت فرماندهی یک واحد ۲۵ نفری به او سپرده شد. وی این مسئولیت را نه به‌عنوان یک امتیاز، بلکه به‌مثابه امانتی سنگین می‌دانست. تعهد او به نیروهایش مثال‌زدنی بود. همواره در خط مقدم حضور داشت و هیچ‌گاه پشت نیروهایش پنهان نمی‌شد. این ویژگی، او را به فرمانده‌ی محبوب و الهام‌بخش بدل ساخت.

حوزه اصلی فعالیت فرمانده شیر احمد اندرایی، مرکز شهرستان بنو اندراب و خطوط مقدم نبرد، به‌ویژه سنگر معروف به کمر سفید بود؛ منطقه‌ی که همواره شاهد شدیدترین درگیری‌ها با طالبان به‌شمار می‌رفت. او در کنار دفاع از مواضع، در طراحی و اجرای عملیات‌های چریکی و تاکتیکی نقش فعال داشت. شناخت دقیق او از جغرافیا، مسیرها و وضعیت اجتماعی منطقه، یک امتیاز مهم نظامی محسوب می‌شد. فرمانده شیر احمد همواره تلاش می‌کرد با کم‌ترین امکانات، بیشترین تأثیر را بر دشمن وارد سازد. او به تحرک، غافل‌گیری و استفاده از فرصت‌های کوچک باور داشت. نیروهای تحت فرمانش او را فردی جسور، باهوش و تصمیم‌گیر در لحظات بحرانی می‌شناختند. حضور مستمر او در خطوط مقدم، روحیه مقاومت را در میان مجاهدان تقویت می‌کرد. وی هم فرمانده بود و هم هم‌سنگر. همین ویژگی باعث می‌شد که نیروها با جان و دل از او پیروی کنند.

یکی از برجسته‌ترین صحنه‌های این دوره، مربوط به زمانی است که طالبان با همکاری تروریستان بین‌المللی، پس از فشار شدید، خط اندراب را سقوط دادند و تا کوتل خاواک پیش‌روی کردند. در این شرایط دشوار، بسیاری از نیروها و فرماندهان ناگزیر به عقب‌نشینی و پناه گرفتن در کوه‌ها شدند. فرمانده شیر احمد نیز همراه با نیروهایش در قرارگاه کوهستانی خود در منطقه لنده سنگ مستقر گردید. فضای جبهه آکنده از ناامیدی و ایهام بود. در همین وضعیت، او برای برقراری ارتباط مخابراتی به بالای تپه رفت و موفق به تماس با آمر صاحب شد. پس از دریافت دستور برای آماده‌سازی ضدحمله، وی تلاش کرد سایر فرماندهان را هماهنگ سازد، اما هیچ‌کدام حاضر به اقدام نشدند. این لحظه، آزمونی بزرگ برای اراده و ایمان او بود. با وجود تنهایی، تصمیم گرفت مسئولیت را خود به دوش بکشد. او نشان داد که رهبری واقعی، در سخت‌ترین شرایط معنا پیدا می‌کند. در نهایت، فرمانده شیر احمد اندرایی تنها با یک سرباز به‌نام دادمحمد که راکت‌انداز را حمل می‌کرد، شبانه وارد عمل شد و در یکی از منازل قریه آبدره موضع گرفت. نزدیک نماز صبح، پس از بررسی اوضاع، متوجه عقب‌نشینی طالبان گردید. وی بدون درنگ، عملیات را آغاز کرد و نبردی شدید و سرنوشت‌ساز شکل گرفت. طالبان که انتظار چنین مقاومتی را نداشتند، دچار سردرگمی شدند و با تحمل تلفات سنگین، مجبور به فرار گردیدند. در نتیجه این عملیات، ولسوالی بنو اندراب دوباره به‌دست نیروهای مقاومت افتاد. مقدار قابل توجهی سلاح و مهمات نیز غنیمت گرفته شد. این پیروزی، روحیه تازه‌ی در جبهه مقاومت دمید. فرمانده شیر احمد به‌عنوان نخستین چریک فاتح شهرستان بنو اندراب شناخته شد و نامش به‌عنوان نماد شجاعت، ابتکار و ایستادگی در حافظه مقاومت ثبت گردید.

دوره جمهوریت

پس از سقوط رژیم طالبان و شکل‌گیری حکومت انتقالی افغانستان، فرمانده شیر احمد اندرایی، با احساس مسئولیت نسبت به آینده کشور و به امید تأمین ثبات و امنیت پایدار، به صفوف اردوی ملی افغانستان پیوست. او باور داشت که پس از سال‌ها جنگ و مقاومت، ایجاد یک نیروی منظم ملی می‌تواند زمینه صلح، قانون‌مندی و امنیت عمومی را فراهم سازد. در این مرحله، وی با وجود سابقه طولانی جهادی، خود را همچون یک سرباز عادی متعهد به نظم و اصول نظامی می‌دانست. حضور او در ارتش با جدیت، انضباط و صداقت همراه بود. همکارانش او را فردی با تجربه، آرام و مسئولیت‌پذیر می‌شناختند. او همواره تلاش می‌کرد تجربه‌های میدانی دوران مقاومت را در چارچوب ساختار رسمی نظامی به کار گیرد. با این حال، پس از حدود یک سال خدمت، به دلایل شخصی و شرایط خاص آن دوره، تصمیم به ترک وظیفه گرفت. این تصمیم هرگز به‌معنای کناره‌گیری از مسئولیت اجتماعی نبود، بلکه نشان‌دهنده نگاه مستقل و اصول‌محور او به خدمت بود. در دوره دوم حکومت حامد کرزی، فرمانده شیر احمد اندرایی بار دیگر وارد ساختار امنیتی کشور شد و برای حدود هجده ماه مسئولیت سرپرست فرماندهی امنیه شهرستان چرخ استان لوگر را برعهده گرفت. این مأموریت در یکی از مناطق حساس و ناامن کشور به او سپرده شد؛



سرنوشت مردم و سرزمینش بی تفاوت بماند. از همان روزهای نخست سقوط مناطق مختلف، به صف نیروهای خیزش مردمی پیوست و تلاش کرد با گردهم آوردن افراد بانگیزه و آگاه، هسته‌های اولیه مقاومت را شکل دهد. باور او این بود که مقاومت، تنها یک واکنش نظامی نیست، بلکه دفاع از عزت، هویت و حق انتخاب مردم است. او با استفاده از شناخت عمیق خود از جغرافیا و جامعه محلی، در سازمان‌دهی نیروها نقش کلیدی ایفا کرد. شرایط سخت، کمبود امکانات و فشار شدید دشمن، مانع تصمیم او نشد. این بار نیز، مانند گذشته، راه ایستادگی را برگزید.

با پیش‌روی طالبان به سوی مناطق اندراب و پنجشیر، فرمانده شیر احمد اندرابی به یکی از چهره‌های فعال و تأثیرگذار مقاومت محلی تبدیل شد. او در طراحی عملیات‌ها، انتقال نیروها و ایجاد خطوط دفاعی نقش مستقیم داشت و همواره در میدان حضور می‌یافت. برای او فرماندهی به معنای صدور دستور از عقب جبهه نبود، بلکه همراهی عملی با نیروها و تقسیم خطر با آنان بود. روحیه استقامت و آرامش او در شرایط بحرانی، الهام‌بخش نیروهای جوان مقاومت بود. وی تلاش می‌کرد ضمن حفظ توان نظامی، از آسیب رسیدن به غیرنظامیان جلوگیری کند و حمایت مردمی را حفظ نماید. شب‌ها و روزهای طولانی را در کوه‌ها و سنگرها سپری کرد و زندگی خانوادگی و آسایش شخصی را فدای هدف بزرگ‌تر ساخت. در این دوره، مقاومت برای او نه یک انتخاب، بلکه یک تکلیف اخلاقی و تاریخی بود.

دوره مقاومت دوم، با دشواری‌ها و هزینه‌های سنگین همراه بود. کمبود سلاح و مهمات، نبود پشتیبانی منظم، فشار روانی ناشی از محاصره و حملات پی‌درپی دشمن، شرایطی طاقت‌فرسا را ایجاد کرده بود. با این وجود، فرمانده شیر احمد اندرابی هرگز روحیه نیروهایش را تضعیف نمی‌کرد و همواره آنان را به صبر، توکل و ایستادگی فرا می‌خواند. او با سخنان ساده اما صادقانه، امید را در دل هم‌زمانش زنده نگه می‌داشت. ایمان عمیق او به حقانیت راه مقاومت، بزرگ‌ترین پشتوانه روحی نیروها بود. وی باور داشت که

جایی که چالش‌های امنیتی، نفوذ مخالفان مسلح و فشارهای محلی بسیار جدی بود. او در این مسئولیت تلاش کرد نظم، قانون‌مندی و اعتماد مردم را تقویت کند. برخورد قاطع اما عادلانه با جرایم، توجه به حقوق مردم و جلوگیری از سوءاستفاده از قدرت، از ویژگی‌های مدیریتی او بود. وی همواره تأکید داشت که پولیس باید خادم مردم باشد، نه عامل ترس آنان. ارتباط نزدیک با بزرگان قومی و مردم محل، بخش مهمی از رویکرد کاری او را تشکیل می‌داد. همین رویکرد سبب شد که در مدت کوتاه، اعتماد نسبی مردم به نهادهای امنیتی افزایش یابد. فرمانده شیر احمد این دوره را فرصتی برای خدمت صادقانه در چارچوب قانون می‌دانست.

با وجود حضور در ساختار رسمی دولت، فرمانده شیر احمد اندرابی هیچ‌گاه نسبت به وضعیت کلی کشور بی تفاوت نبود. او به‌دقت تحولات سیاسی، امنیتی و اجتماعی را دنبال می‌کرد و نسبت به ضعف‌ها، فساد و فاصله میان دولت و مردم نگرانی عمیق داشت. باور او این بود که بدون عدالت، شفافیت و مشارکت واقعی مردم، امنیت پایدار به‌دست نخواهد آمد. به همین دلیل، پس از پایان مأموریتش در لوگر، ترجیح داد از ساختارهای رسمی فاصله بگیرد و به زندگی ساده و مردمی بازگردد. با این حال، روحیه مسئولیت‌پذیری و آمادگی برای دفاع از مردم در وجودش زنده باقی ماند. او همواره تأکید می‌کرد که اگر بار دیگر سرنوشت کشور و عزت مردم به خطر بیفتد، سکوت جایز نخواهد بود. همین باور عمیق، زمینه‌ساز حضور دوباره او در صحنه مقاومت در سال‌های بعد شد.

دوره مقاومت دوم

با سقوط تدریجی استان‌های کشور به‌دست گروه طالبان و فروپاشی ساختارهای امنیتی دولت، فرمانده شیر احمد اندرابی بار دیگر خود را در برابر یک مسئولیت تاریخی و وجدانی دید. او که تجربه سال‌ها جهاد، مقاومت و خدمت رسمی را در کارنامه داشت، نمی‌توانست نسبت به

حتی اگر مقاومت از نظر نظامی در تنگنا قرار گیرد، از نظر اخلاقی و تاریخی پیروز است. این نگرش، سبب شد که نیروها تا آخرین توان در کنار او باقی بمانند. فرمانده شیر احمد در این دوره، بیش از هر زمان دیگر، معنای واقعی ایثار و فداکاری را به نمایش گذاشت. با گذشت نزدیک به یک سال از مقاومت پیگیر و جانانه، فشار دشمن به اوج خود رسید و حلقه محاصره روز به روز تنگ تر شد. با وجود پیشنهاد های متعدد برای ترک منطقه و حفظ جان، فرمانده شیر احمد اندرانی ایستاد و در کنار همزمانش را ترجیح داد. او باور داشت که ترک سنگر در لحظه خطر، خیانت به خون شهدا و اعتماد مردم است. در آخرین روزهای مقاومت، حضور او در کوه های لنده سنگ به نماد پایداری بدل شده بود. وی تا واپسین لحظات، مدیریت میدان نبرد را در دست داشت و با کمترین امکانات، بیشترین مقاومت را سازمان دهی می کرد. این ایستادگی آگاهانه، سرانجام او را به نقطه ای رساند که شهادت، نتیجه طبیعی مسیر انتخابی اش بود. دوره مقاومت دوم، صفحه ای درخشان از وفاداری، شجاعت و تعهد او به آرمان آزادی و کرامت انسانی به شمار می رود.

شهادت

فرمانده شهید شیر احمد اندرانی پس از نزدیک به یک سال مقاومت جانانه و مستمر در برابر حملات سنگین طالبان، سرانجام در تاریخ 21 ثور 1401 هجری شمسی در منطقه کوهستانی لنده سنگ جان خود را فدای مردم و آرمان های ملی کرد. او که همواره ایستادگی را بر فرار ترجیح داده بود، تا واپسین لحظات، مدیریت میدان نبرد را برعهده داشت و با کمترین امکانات، بیشترین مقاومت را سازمان دهی کرد. حضور او در خط مقدم و روحیه مثال زدنی اش، نه تنها همزمانش را به ادامه نبرد تشویق می کرد، بلکه حضور دشمن را نیز تحت فشار قرار می داد. فرمانده شیر احمد باور داشت که مقاومت، تنها یک اقدام نظامی نیست، بلکه پاسداشت عزت، کرامت و هویت مردم است و هرگونه عقب نشینی به قیمت خدشه وارد شدن به ارزش های انسانی و تاریخی خواهد بود. در این نبرد نابرابر، او به همراه پنج تن از همزمانش وفادارش، با شجاعتی کم نظیر و از خودگذشتگی تمام، جان خود را فدای امنیت و آزادی مردم نمود.

شهادت فرمانده شیر احمد اندرانی، نه تنها پایان یک حیات انسانی، بلکه آغاز جاودانگی نام و یاد او در تاریخ مقاومت و دفاع از مردم بود. این فداکاری و ایثار، الهام بخش نسل های آینده شد و نمونه ای بی بدیل از وفاداری به آرمان ها و تعهد اخلاقی در برابر ملت را به نمایش گذاشت. مردم و همزمانش او را به عنوان نماد شجاعت، تدبیر و فداکاری در برابر ظلم و زور می شناسند و هرگز یاد او را فراموش نخواهند کرد. شهادت او همچنین یادآور این نکته است که ارزش های مقاومت، آزادی و دفاع از مردم، فراتر از زندگی فردی و زمان محدود هر انسان است و می تواند به میراثی جاودان تبدیل شود. فرمانده شیر احمد اندرانی با ایستادگی در برابر سختی ها، نشان داد که حتی در شرایط نامساعد و نابرابر، اراده، ایمان و ایمان به حق می تواند مسیر تاریخ را تغییر دهد و نام یک انسان را در دل مردم و حافظه جمعی جاودانه سازد. این حماسه و فداکاری، برای همه کسانی که ارزش های انسانی، آزادی و عدالت را پاس می دارند، یک الگو و سرمشق بی مانند است و موجب می شود یاد و نام او در تمام صحنه های مبارزه برای حق و عدالت زنده بماند.





شهید زرداد توحيدى؛

الگویی شجاعت و وطن پرستی برای نسل ها

دوره کودکی

شهید فرمانده زرداد توحيدى، فرزند شیرمحمد، در سال ۱۳۴۰ هجری شمسی در قریه کلانترخیل آبدره استان پنجشیر متولد شد. خانواده او از خانواده های متدین و با ایمان استان پنجشیر بود و تربیت دینی و اخلاقی در دوران کودکی او نقش مهمی داشت. او از همان سال های ابتدای زندگی، علاقه و پشتکار ویژه ای به تحصیل و یادگیری نشان داد. شهید زرداد تحصیلات ابتدایی و متوسطه خود را در لیسه آبدره به پایان رساند و با کسب نمرات خوب وارد صنف دهم لیسه تربیت بدنی کابل شد. دوران تحصیل او در کابل با شرایط حساس سیاسی کشور همراه بود؛ در آن زمان حکومت افغانستان تحت سلطه کمونیست های خلقی و پرچمی بود و فشارهای سیاسی بر مدارس و دانش آموزان زیاد بود. اداره مکتب از او خواست که به سازمان جوانان خلقی بپیوندد، اما شهید زرداد توحيدى با ایمان راسخ و پایبندی به اصول شخصی و دینی خود، این پیشنهاد را نپذیرفت و تصمیم گرفت مسیر دیگری برای زندگی و خدمت به وطن خود انتخاب کند.

به دلیل مخالفت با خواست اداره مکتب، مجبور شد تحصیل خود را موقتاً ترک کند و به زادگاهش بازگردد. این بازگشت نقطه آغاز فعالیت های جهادی او شد. شهید زرداد در آبدره به صفوف مجاهدین پیوست و از همان ابتدا شجاعت، مسئولیت پذیری و تعهد خود را در میان همزمانش نشان داد. او در کنار تحصیل و یادگیری علوم مختلف، مهارت های نظامی و رهبری خود را نیز توسعه داد و در همان سال های نخست حضورش در صفوف مجاهدین، به عنوان یک شخصیت قابل اعتماد و شجاع شناخته شد. این دوران نه تنها پایه و اساس شخصیت مقاوم و مسئولیت پذیر او را شکل داد، بلکه تعهد عمیق او به ارزش های دینی، اخلاقی و ملی را نیز مستحکم کرد. تحصیل، تربیت خانوادگی و تجربه های اولیه حضور در صفوف مجاهدین، شهید زرداد را برای مسیر دشوار و پرافتخار زندگی اش آماده ساخت و روحیه مبارزه و ایستادگی در برابر ظلم و بی عدالتی را در وجودش نهادینه کرد.

دوره جهاد

شهید فرمانده زرداد توحيدى در سال ۱۳۵۹ به عنوان سرگروپ در صفوف مجاهدین منصوب شد و از همان ابتدا در تمامی عملیات های علیه ارتش شوروی به طور فعال مشارکت داشت. او با دقت و شجاعت در عملیات ها حاضر می شد و توانایی های خود در رهبری و مدیریت نیروها را به نمایش گذاشت. در این دوران، ارتش شوروی با تجهیزات پیشرفته و نیروهای زیاد وارد افغانستان شده بود، اما روحیه انقلابی و ایمان راسخ

مجاهدین باعث شده بود تا مقاومت مردمی ادامه پیدا کند. شهید زرداد توحیدی در این شرایط بحرانی، با دانش و تجربه‌ی که از سال‌های کودکی و نوجوانی خود کسب کرده بود، به عنوان یک فرمانده ضربتی مورد اعتماد شهید احمد شاه مسعود قرار گرفت و در سخت‌ترین عملیات‌ها شرکت نمود. توانایی او در برنامه‌ریزی و اجرای دقیق عملیات‌ها باعث شد که چندین مأموریت حساس علیه نیروهای شوروی با موفقیت انجام شود و شهرت و اعتبار او در میان هم‌زمانانش افزایش یابد. در طول این دوران، شهید توحیدی بارها در نبردهای سنگین زخمی شد، اما هیچ‌گاه از مسیر مبارزه و مقاومت دست نکشید. در سال ۱۳۶۰، در جریان یک عملیات علیه کاروان نیروهای شوروی در دهنه آبدره، تعدادی از هم‌زمانانش به شهادت رسیدند و خود او از ناحیه بازو مجروح شد. یک سال بعد، در منطقه عروس سنگ، در جریان عملیات چریکی علیه یک پوسته شوروی، شدیداً از ناحیه صورت، چشم و بدن زخمی شد؛ زخمی که آثار آن تا پایان عمر در بدنش باقی ماند. این تجربیات، به جای کاهش انگیزه، روحیه او را برای ادامه جهاد و ایستادگی در برابر دشمنان وطن بیشتر و محکم‌تر کرد. شهید زرداد توحیدی با پایمردی و فداکاری مثال‌زدنی خود، به الگویی برای سایر رزمندگان تبدیل شد و همواره نشان داد که ایمان و تعهد به وطن می‌تواند بر سختی‌های جنگ و زخمی شدن‌ها غلبه کند.

یکی از وقایع مهم و دشوار در دوران جهاد، اسارت او توسط نیروهای حزب اسلامی در سال ۱۳۶۵ بود. در جریان مأموریتی، کمین نیروهای حزب اسلامی به رهبری آغا جان سنجی موجب شد که شهید توحیدی و چند تن از هم‌زمانانش به اسارت گرفته شوند. تلاش‌های میان‌جیگری برای آزادی او آغاز شد و در نهایت پس از چند ماه، او از زندان آزاد شد؛ اما در این مدت، تهدید اعدام از سوی استاد فرید فرمانده حزب اسلامی در استان‌های پروان و کاپیسا علیه او وجود داشت. شهید زرداد توحیدی با شجاعت و تدبیر توانست در همان روزی که قرار بود اعدام شود، از زندان فرار کرده و جان سالم به در برد. این اتفاق نه تنها نشان‌دهنده شجاعت و هوش نظامی او بود، بلکه پایبندی عمیق او به اهداف جهاد و وفاداری به مردم افغانستان را نیز

آشکار ساخت.

با وجود همه سختی‌ها، زخمی شدن‌ها و اسارت، شهید زرداد توحیدی در سال‌های پس از آن نیز همچنان در خط مقدم مبارزه علیه دشمنان افغانستان قرار داشت. او با وجود فرصت‌های احتمالی برای ترک جنگ، همیشه ترجیح داد که در کنار مردم و هم‌زمانانش باشد و از سرزمین و ارزش‌های وطن دفاع کند. روحیه خستگی‌ناپذیر، تعهد راسخ به دین و کشور و شجاعت بی‌نظیر او، باعث شد تا در طول سال‌های جهاد، نقشی کلیدی در موفقیت عملیات‌ها و حفظ روحیه رزمندگان داشته باشد. دوران جهاد، علاوه بر شکل‌گیری مهارت‌های نظامی و رهبری، پایه‌های شخصیتی او را نیز محکم کرد و شهید زرداد توحیدی را برای مراحل بعدی زندگی و دفاع از افغانستان آماده ساخت.

دوره مقاومت اول

پس از پیروزی مجاهدین و شکست قشون شوروی در سال ۱۳۶۷، شهید زرداد توحیدی برای مدتی کوتاه به پاکستان رفت تا مراحل درمان زخم‌های جنگ و شرایط زندگی پس از جهاد را سپری کند. او همچنین فرصت داشت تا زمینه ادامه تحصیل خود را بررسی کند، اما به دلیل مشکلات و محدودیت‌های زمانی نتوانست به عربستان سعودی برود و از ویزای تحصیلی خود استفاده کند. پس از چند ماه، دوباره به افغانستان بازگشت و به صفوف مجاهدین در بگرام پیوست. با تشکیل حکومت مجاهدین و ایجاد تشکیلات نظامی جدید در وزارت دفاع، غند ۸۴۵ تشکیل شد و شهید توحیدی به رتبه جک‌تورن تثبیت شد و به عنوان فرمانده انضباط در این واحد خدمت نمود. طی چهار سال خدمت در غند ۸۴۵، او با جدیت و تعهد کامل مسئولیت خود را در تأمین نظم و انضباط نیروها و آماده‌سازی آنان برای دفاع از کشور انجام داد. با سقوط کابل به دست طالبان در سال ۱۳۷۵، شرایط امنیتی افغانستان به سرعت بدتر شد و بسیاری از مناطق تحت کنترل طالبان قرار گرفتند. در این شرایط بحرانی، شهید زرداد توحیدی به پنجشیر بازگشت و تحت رهبری شهید احمد شاه مسعود، لوای چهارم را که متشکل از شش



قرارگاه شامل قرارگاه‌های «فراج، آبدره، عنابه، زمانکور، تاواخ و کورابه» بود، مدیریت کرد. او به عنوان فرمانده کدک انضباط و فرمانده ضربتی، مسئول دفاع از مناطق مهم و استراتژیک سردریند و غرب پنجشیر بود. در طول این دوران، شهید توحیدی با تمام توان خود به آموزش نیروها، سازماندهی عملیات و تقویت روحیه رزمندگان پرداخت و با وجود فشارهای فراوان، هرگز از مبارزه دست نکشید.

در جریان مقاومت اول، شهید توحیدی در تمام جنگ‌ها علیه طالبان شرکت فعال داشت و با شجاعت و ایستادگی مثال‌زدنی، مواضع مهم پنجشیر را حفظ نمود. نیروهای طالبان بارها تلاش کردند تا این مناطق را تصرف کنند، اما دفاع مستحکم شهید زرداد توحیدی و هم‌رزمانش مانع از پیشروی دشمن شد. او نه تنها در خط مقدم جنگ حضور داشت، بلکه به تربیت نیروهای جوان و تقویت روحیه آنان نیز توجه ویژه‌ای داشت. بعد از شکست طالبان در پنجشیر، شهید توحیدی و رزمندگان تحت امر او، دشمن را تا شهرستان قره‌باغ استان کابل تعقیب کردند و نشان دادند که حتی پس از سقوط مناطق مهم، توانایی و استقامت برای ادامه نبرد علیه دشمنان افغانستان وجود دارد.

پس از عملیات در پنجشیر، شهید توحیدی چندین ماه در دره غوریند و سپس در شهرستان بنگی استان تخار به مبارزه با طالبان ادامه داد. او با وجود خطرات فراوان، هرگز از وظیفه و تعهد خود کوتاه نیامد و به عنوان یک فرمانده شجاع و متعهد، جان و مال نیروهایش و مردم منطقه را حفاظت کرد. دوران مقاومت اول، پایه‌های رهبری نظامی و مهارت‌های سازماندهی و مدیریتی او را تقویت نمود و شهید زرداد توحیدی را برای مراحل بعدی خدمت در دولت و مدیریت واحدهای امنیتی آماده ساخت. این دوره همچنین نشان داد که وی نه تنها یک مبارز خستگی‌ناپذیر، بلکه یک رهبر توانمند و الهام‌بخش برای نیروهایش بود که ارزش‌های جهاد و ایستادگی را به نسل‌های بعد منتقل کرد.

پس از پایان مقاومت اول و تثبیت نسبی امنیت در برخی مناطق افغانستان، شهید زرداد توحیدی علاوه بر فعالیت‌های نظامی، توجه ویژه‌ای به تحصیل و توسعه فردی خود داشت. او همواره علاقه‌مند به ادامه تحصیل و یادگیری بود و با وجود مسئولیت‌های سنگین نظامی، فرصت‌های خود را برای پیشرفت علمی از دست نمی‌داد. در سال ۱۳۸۴، زمانی که وضعیت کشور نسبتاً آرام شد، شهید توحیدی توانست مسیر تحصیلی خود را ادامه دهد و در موسسه تربیه معلم ولایت پنجشیر در رشته ادبیات انگلیسی پذیرفته شد و مدرک صنف چهاردهم را به دست آورد. علاقه و پشتکار او در یادگیری نه تنها محدود به دوره‌های رسمی نبود، بلکه همزمان با انجام وظایف سنگین نظامی، به مطالعه و یادگیری پیوسته ادامه می‌داد تا دانش خود را در خدمت مردم و وطن قرار دهد.

دورهٔ جمهوریت

شهید زرداد توحیدی در طول دوره حکومت جمهوریت، خدمات نظامی خود را در قالب پست‌های متعدد در وزارت دفاع و وزارت امور داخله ادامه داد. در غند ۸۹۵ پیاده فرقه ۵۵ وزارت دفاع ملی، ابتدا به عنوان قوماندهان کدک دوم و سپس به عنوان قوماندهان غند منصوب شد و به مدت سه سال وظایف خود را با صداقت و تعهد کامل انجام داد. با آغاز پروسه DDR در سال ۱۳۸۳، تمام قطعات وزارت دفاع ملی شامل این برنامه شدند و شهید توحیدی ضمن حفظ روحیه و نظم در واحدهای خود، به انتقال اصول و ارزش‌های نظامی و اخلاقی به نیروهایش اهتمام ویژه داشت. این دوره، نشان‌دهنده توانمندی او در مدیریت نیروهای نظامی، انضباط و آماده‌سازی واحدها برای انجام مأموریت‌های دفاعی بود و اعتبار او را به عنوان یکی از فرماندهان متعهد و با تجربه ارتش جمهوری اسلامی افغانستان تثبیت کرد.

همزمان با فعالیت‌های نظامی، شهید توحیدی در وزارت امور داخله نیز مسئولیت‌های مهمی را بر عهده داشت. او ابتدا به عنوان فرمانده قطعه منتظره و سپس به عنوان فرمانده آمینه شهرستان عنابه منصوب شد و مسئولیت‌های متعددی از جمله امر کشف جرایم جنایی و مدیر محافظت عامه زون ۲۰۲ شمشاد را به عهده گرفت. در تمام این سمت‌ها، شهید زرداد توحیدی با پایبندی به اصول اخلاقی، دینی و انسانی، خدمات خود را به مردم ارائه داد و تلاش کرد امنیت و آرامش را در مناطق تحت فرماندهی خود برقرار سازد. همزمان با اجرای وظایف، او در کورس‌های کوتاه‌مدت مدیریتی و آموزشی داخلی و بین‌المللی شرکت کرد و مهارت‌های رهبری و مدیریت خود را تقویت نمود تا بتواند به بهترین شکل ممکن از منابع و نیروهای موجود بهره‌برداری کند.

در طول این دوره، شهید قوماندهان زرداد توحیدی همواره نمونه‌ای از ایثار، تعهد و وفاداری به مردم و ارزش‌های ملی بود. او نه تنها در خط مقدم خدمت نظامی حضور داشت، بلکه نقش مؤثری در تربیت نیروهای جوان و انتقال تجربه‌های جهادی و مدیریتی خود به نسل‌های بعدی ایفا کرد. خدمات طولانی و مستمر او در طول بیش از سه دهه، از جهاد علیه شوروی تا دفاع از ارزش‌ها و ثبات کشور در دوران جمهوریت، مورد تقدیر مسئولین عالی‌رتبه کشور قرار گرفت. بر اساس فرمان شماره ۱۵۴ ریاست جمهوری، به پاس خدمات و شایستگی‌هایش، شهید زرداد توحیدی در سال ۱۳۹۸ یک واحد مدال «دیر شه پوخی خدمت» از رئیس جمهور وقت دریافت کرد. این افتخار نشان‌دهنده جایگاه ویژه او در میان نیروهای نظامی و مردم افغانستان بود و نشان می‌داد که تعهد، صداقت و شجاعت، همواره مورد تحسین و تقدیر است.

دورهٔ مقاومت دوم و شهادت

پس از بازنشستگی، در سال ۱۳۹۹ و پایان ۳۵ سال خدمت مستمر در جهاد، مقاومت و دفاع از افغانستان، شهید فرمانده زرداد توحیدی مدت کوتاهی فرصت یافت تا نفس راحت بکشد. با این حال، او هرگز آرامش را در شرایط بحرانی و تهاجم دشمنان وطن نمی‌پذیرفت. در سال ۱۴۰۰، سقوط استان‌های افغانستان به دست گروه طالبان آغاز شد و شرایط کشور به سرعت بحرانی شد. شهید زرداد توحیدی که همواره خود را متعهد به وطن و مردم می‌دانست، نتوانست وضعیت بحرانی و تهدید جان و سرزمین مردم را تحمل کند. او پیش از سقوط کابل، به استان پنجشیر بازگشت و فعالیت خود را برای سازماندهی مقاومت دوم آغاز نمود. با مشورت و رای‌زنی با بزرگان، فرماندهان جهادی، جوانان و اهالی روستاهای آبدره و استایچه، قرارگاه آبدره تشکیل شد و فرماندهی آن بر عهده شهید زرداد توحیدی گذاشته شد.

در آغاز مقاومت دوم، شهید توحیدی با انرژی و عزم راسخ وارد عمل شد و تمرکز خود را بر آموزش، سازماندهی و آماده‌سازی نیروها برای مقابله

با حملات شدید طالبان قرار داد. او با وجود سن بالا و زخم‌های به جامانده از دوران جهاد، شخصاً در خطوط مقدم حضور داشت و نیروهای خود را هدایت می‌کرد. قرارگاه آبدره تحت فرماندهی او شامل نیروهای جوان و با تجربه می‌شد که با انگیزه و ایمان به دفاع از سرزمین خود آماده بودند. شهید زرداد توحیدی با روحیه‌ای مثال‌زدنی، همواره به نیروهایش اطمینان می‌داد که با اتحاد، شجاعت و استقامت می‌توانند در برابر دشمن مجهز و سرسخت مقاومت کنند. او در این دوران نیز همانند گذشته، ارزش‌های جهاد و مقاومت را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار داد و به هم‌زمانش نشان داد که دفاع از وطن و مردم هیچگاه متوقف نمی‌شود.

با آغاز حملات طالبان بر استان پنجشیر، جنگ شدید و نفس‌گیر آغاز شد. گروه طالبان با نیروهای مجهز و تاکتیک‌های وحشیانه تلاش داشتند تا مقاومت مردم پنجشیر را شکست دهند، اما شهید زرداد توحیدی با تمام توان در خط مقدم حضور داشت و رزمندگان خود را هدایت می‌کرد. او در طول این نبرد، از استراتژی‌های نظامی دقیق، تجربه‌های جهادی و دانش رهبری خود بهره برد و تمام تلاش خود را برای حفظ مواضع و جلوگیری از پیشروی دشمن به کار گرفت. حضور او در میان نیروها نه تنها انگیزه و روحیه می‌بخشید، بلکه باعث افزایش همبستگی و اتحاد میان رزمندگان شد. هر شب، او با دقت وضعیت جبهه‌ها را بررسی می‌کرد، نیروها را سازماندهی می‌نمود و شخصاً در خطرناک‌ترین موقعیت‌ها حاضر می‌شد تا از پیشروی دشمن جلوگیری کند.

سه شبانه روز نبرد نابرابر، فشار روحی و جسمی زیادی بر نیروها و فرماندهان وارد کرد، اما شهید زرداد توحیدی و هم‌زمانش مقاومت کردند و حتی برای یک لحظه هم خطوط دفاعی را ترک نکردند. او با پایمردی مثال‌زدنی، تا آخرین قطره خون خود به دفاع از مردم و سرزمین خود پرداخت. در جریان این نبرد سخت و نفس‌گیر، او موفق شد نیروها را هماهنگ نگه دارد و دشمن را به عقب براند، هرچند که فشار و تعداد دشمن بسیار زیاد بود و شرایط به شدت دشوار بود. روحیه شهادت‌طلبی و تعهد او به ارزش‌های وطن‌دوستی، نه تنها نیروهایش را تقویت می‌کرد، بلکه به اهالی منطقه نیز انگیزه و امید می‌بخشید که مقاومت ممکن و پایدار است.

سرانجام، حوالی ساعت یک شب، ۱۱ سنبله ۱۴۰۰، پس از سه شبانه روز جنگ شدید و مردانه، شهید فرمانده زرداد توحیدی در خط اول سردریند استان پنجشیر به دیدار حق شتافت. شهادت او پایان یک عمر مبارزه، ایثار و پایمردی بود که از دوران کودکی تا آخرین لحظات زندگی ادامه داشت. او نه تنها یک فرمانده شجاع و با تجربه بود، بلکه الگویی از وفاداری، صداقت و تعهد به مردم و وطن محسوب می‌شد. شهادت شهید زرداد توحیدی، ضایعه‌ای بزرگ برای مردم پنجشیر و افغانستان بود، اما یاد و نام او همچنان در قلب مردم و هم‌زمانش زنده و الهام‌بخش باقی ماند. روحیه، شخصیت و شجاعت او، تأثیری عمیق بر نسل‌های بعدی رزمندگان و مردم منطقه گذاشت. شهید زرداد توحیدی همواره نشان داد که دفاع از ارزش‌ها، وطن و مردم، حتی در سخت‌ترین شرایط، واجب و افتخارآمیز است. جانفشانی و شهادت او، ادامه‌دهنده مسیر جهاد و مقاومت مردمی افغانستان است و میراثی از ایثار و پایمردی برای نسل‌های آینده به جای گذاشت. او با شجاعت و وفاداری بی‌نظیر خود، الگویی از فرماندهی، انسانیت و وطن‌پرستی شد که همواره مورد احترام و ستایش مردم خواهد بود.





شعر مقاومت

واصف باختری

واصف باختری

«از این صحیفه»

مگو بسیج شبیخونیان به کام شب است
یگانه نام در این روزگار نام شب است

به زیر سقف سیه خفته پاسدار ولی
درفش روشن اشراقیان به بام شب است

بخوان صحیفه فردای آفتابی را
حلول حادثه خواناترین پیام شب است

گمان مبر که هیاهوی موج میشنوی
به روی عرشه فردا، صدای گام شب است

درخت خاطره نور را از یاد نبرد
اگرچه سوخته از بیم انتقام شب است

گرش جزیره تبعیدیان سزاوار است
غمین مباش که این شوکران به جام شب است

قسم به خون شفق ای ستاره بر دوشان
که خفته دشنه خورشید در نیام شب است

نجیب بارور

«هندوکش»

از آن نوری که می تابد، تجلی گاه می سازم
مگو از شب، مگو از تیرگی ها ماه می سازم

تو هم شوق سفر داری قدم بردار هم رزم
به تعداد تمام گام هایت راه میسازم

تو را از عمق پستیهای سرافکنندگان آری
تو را از هر چه پنهان کارگان آگاه می سازم

سرود تازه ای را با صدای تازه میخوانم
بیا تا انتهای این سفر همراه میسازم

و ای کاج شهامت‌های سرهای کلان سودا
غرور کوه های بزدلی را کاه میسازم

قسم بر جمله آزادی و مفهوم حق خواهی
که عمر ناکسان را با قلم کوتاه میسازم

به آن کاخ بلند شانه های هندوکش سوگند
اگر «رستم» نشد این بار «احمد شاه می سازم

«دار»

دوباره از پس آن صخره ها بلند شوید
دوباره مرد بیایید و سربلند شوید
مباد اینکه به زنجیرها پناه برید
مباد غافل از آن راه پرکمند شوید

چگونه بندگی بنده در سرشت شماست
دوباره مردم آزادی پسند شوید

طلسم هر چه سیاهی است بشکنید از هم
به نور ماه تعقل نیازمند شوید
دوباره جمع شوید و به هم پیوندید
به زانوان شکسته شکسته بند شوید

مباد اینکه انا الحق نگفته پیر شوید
بدون دار، بمیرید و ریشخند شوید

به چشم آینه های غرور بازآید
و در شجاعت خود هریکی دو چند شوید

به پاس خون هزاران هزار آزاده
از آستانه افتادگی بلند شوید

تکبیر غرور

باغ را خالی از اندام صنوبر نکنید
باده را در قفس و حلقه ساغر نکنید

کاج، تکبیر غرور است بایستید به صف
سرو را با قد شمشاد برابر نکنید

خاک ما خانه ما است در آن باید ماند
ترک این خطه و این قله و سنگر نکنید

آزمون آمده و فرصت «حب الوطن» است
پسران بار دگر پشت به مادر نکنید

هان چه دارید به ضحاک به خون تشنه ما
اگر از کوره ما کاوه دیگر نکنید

چهره دشمن آن خاک نمایان شده است
دست آلوده به خوناب برادر نکنید

راه ما راه رهایی است دلیرانه به پیش
شرم بادا اگر این راه به آخر نکنید

داستان ما

هر چند کفن و دفن شود دودمان ما
گل میکند جوانه دیگر از جان ما

در هر قدم ستاره در خاک خفته ای است
این قبرهای تازه که دارد نشان ما

لعل لی که بود در آن قند پارسی
شد تلخ از شنیدن این داستان ما

یکریز ابرهای جهان هم گریستند
اما سبک نشد غم هفت آسمان ما
حالا بغل بغل گل سرخی که چیده ایم
در موسم بهار شود ارمغان ما

کیف و کتاب مکتب ما بال می زنند
با بادبادک و نخ رنگین کمان ما

اینجا هزار چشمه خورشید سرزده است
با رقص کیف و دفتر گل دختران ما

ما اهل رویشیم که از خون و خاک هم
برخاسته ست غنچه تازه جوان ما

جان پدر کجاستی؟! اینک بلند شو
بر چله کمان بگذار استخوان ما

| سید سکندر حسینی با مداد

«زخم تازه»

سرباز کرد این بار هم یک زخم تازه
خودکار دفترچه قلم یک زخم تازه

در راه مکتب فرش کردم بستر خون
هر روزه دارم دست کم یک زخم تازه

فوج پرستو کوچ کرده دسته دسته
ما مانده ایم و هر قدم یک زخم تازه

وا میکنم تا بقچه اش را میشود کشف
در بین کیف دخترم یک زخم تازه

خورشید، خون آلود در چنگ شب تار
برشانه هایم بار غم یک زخم تازه

نامم هزاره میزند تاریخ هر روز
بر فرق من سنگ ستم یک زخم تازه

ای پایتخت زخم های کهنه کابل
خورده به تقدیرت رقم یک زخم تازه

| آغوش پامیر

این سرنوشت تلخ و مبهم ماندنی نیست
یک روز شادی میرسد غم ماندنی نیست

خورشید بر می خیزد از آغوش پامیر
برگونه گل اشک شبم ماندنی نیست

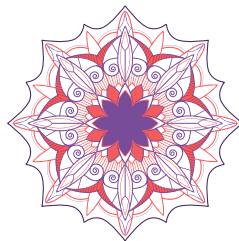
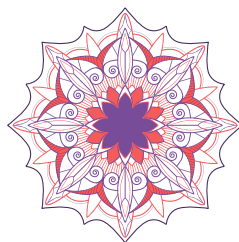
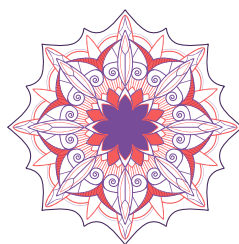
در بلخ برپا میشود جشن گل سرخ
اردیبهشت آمد، جهنم ماندنی نیست

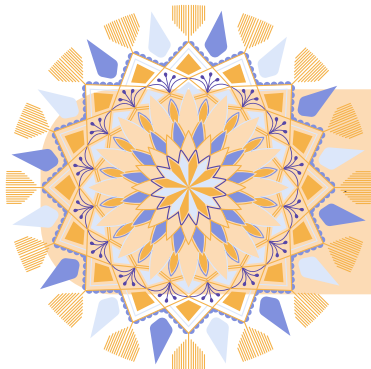
برگیسوی کابل جوانه می زند گل
پژمردن گلهای مریم ماندنی نیست

کاخی که دیوارش به روی خون بنا شد
باشد به هر اندازه محکم ماندنی نیست

تهمینه ها داغ جوان دیدند و مردند
بعد از تو ای سهراب رستم ماندنی نیست

می جوشد عشق از پنجشیر و بلخ و فرخار
آنها نماندند آخر این هم ماندنی نیست





داستان کوتاه

نویسنده: (گل حسین رحمتی)

«طفلک هوشیار»

طفلک خردسال بنام جمشید صدا زد: «مادر، مادر، مرا کجا آورده‌اید؟ دم برای خانه‌ام تنگ شده و چند روز است که بچه‌های قریه و هم‌سن و سال را نمی‌بینم. آن‌ها کجا شدند؟ و پدرم هم چرا شب‌ها دیر دیر می‌آید؟»

مادر جمشید گفت: «بچی مادر، چند مدت است که ما از قریه کوچ کرده‌ایم.» با ناراحتی و نیمه بغض ادامه داد: «تو با بچه‌های قریه هر روز جنگ می‌کردی و مردم را اذیت می‌کردی. اهالی قریه پدرت را از خانه کشیدند و فعلاً من و تو در منطقه‌ی دیگر آمده‌ایم زندگی می‌کنیم. هوش کن، زیاد شوخی و سروصدا نکن که از اینجا هم بیرونمان می‌کنند.»

جمشید ناراحت شد و گفت: «مادر، مادر، من که تنها نبودم. با بچه‌های قریه هر روز یکجا بازی می‌کردیم و آن‌ها هم بیشتر از من شوخ بودند. مخصوصاً پسر برادر ظاهرخان از همه زیادتر شوخی می‌کند و صدای بلند دارد و به هیچ‌کسی احترام نمی‌گذارد. من که به همه سلام می‌کنم و حتی وقتی در مسجد پیش ملای قریه درس می‌خوانم، وقتی ملا بیرون می‌شود، من از همه پیش‌تر چست و چالاک بلند می‌شوم و کفش‌های ملای قریه را در پیش پایش جوهره می‌کنم. آن‌ها بعضی وقت‌ها به من آفرین می‌گویند. پس چرا تنها پدرم را از خاطر شوخی من از قریه کشیدند؟» مادر جمشید آه عمیق کشید و گفت: «جان مادر، پدرت در آن قریه هم غریبه بود و هم کم‌زمین. دیگران همه کم‌کم زمین و ملک داشتند و خانه‌های مجلل، ولی پدرت یک خانه‌ی گلین و غریبانه داشت و فرش خانه‌ی ما بورای کهنه بود. پدرت به خاطر روزگار فقر و نبود نان باید هر روز مزدوری و کارگری می‌کرد تا برای شب و روز من و تو چند قرص نان خشک بیاورد. تو وقتی هر روز از مکتب برمی‌گردی صدا می‌زنی: مادر، مادر جان، نان، نان. اگر پدرت کار نکند همین نان خشک هم پیدا نمی‌شود. تو باید خوب درس بخوانی و بخیر و خوشی کلان شوی. بعد همراه پدرت یک روز و روزگاری خوب بسازید. فعلاً جان مادر، زیاد شوخی نکن که مردم قریه من و تو را از اینجا هم بیرون می‌کنند و پدرت هم ناتوان و در این قریه ناآشنا است.»

جمشید و مادرش در حال گفتگو بودند که تق تق پای و سرفه‌ی پدر جمشید به گوش آمد. پدر جمشید بدون آن که چیزی بگوید، سیلی محکم به صورت پسرش نواخت و فریاد زد: «هی خدا تو را جوانمرد کند که در هیچ جایی از دستت آرام نیستیم!» مادر جمشید به طرف جمشید دوید و گردنش را در بغل گرفت و گفت: «او مرد، چرا این طفل بی‌گناه را می‌زنی؟ حال که خسته شده‌ای قهرت را بخور، پسرت را چرا می‌زنی؟»

پدر جمشید با آه سرد و بغض مظلومانه گفت: «او زن، مگر خبر نداری از قضیه؟ به خانه کسی از طرف اهالی قریه نیامده بود؟» مادر جمشید گفت: «نه، من وقتی طرف خانه آمدم، دو سه نفر به نمایندگی اهالی قریه سرانجام شدند و گفتند دو روز وقت داری که از قریه بیرون شوی. مردم از دست پسرت بسیار شکایت دارند و پسرت بی‌تربیه است و هر روز با بچه‌های قریه جنگ می‌کند.» پدر جمشید بالای زنش فریاد زد: «او زن، از این قریه به کدام گور برویم و هر روز توان کوچ‌کشی را داریم؟ من که هر روز اول صبح کار می‌روم و غروب هنگام می‌آیم، تو چرا از این بچه درست مراقبت نمی‌کنی؟»

مادر جمشید گفت: «او بنده‌ی خدا، یک دو ماه شده که در این قریه آمدم و جمشید هنوز با بچه‌های قریه خوب آشنا نشده، شوخی از کجا کند؟ جمشید بعد از اینکه از پیش ملای مکتب می‌آید، در خانه پهلوی من است و هیچ بیرون نمی‌رود. همیشه به من می‌گوید: من اینجا دق آوردم، پدرم را بگو باید پس به قریه و خانه‌ی اصلی‌مان برگردیم.»

اما جمشید با قهر پدرش غصه‌ناک و غمگین شد و ناگهان هق‌هق نیمه‌صدا گریه‌اش بلند شد. گفت: «پدر، برو از ملای مکتب سوال کن که جمشید به درس خود چطور است؟ و به تربیه خود چه رقم است؟ بخدا من گناه ندارم. شوخی زیاد دو سه نفر از بچه‌های قریه که لباس‌های جدید به تن دارند سروصدا می‌کنند و با من برخورد بد دارند.»

پدر جمشید دست پسرش را گرفت و روانه‌ی مسجد پیش ملا شد. وقتی از ملای قریه اخلاق، تربیه و استعداد فرزندش را سوال کرد، ملا دید که جمشید اشک در چشمان دارد و سخت غمگین است. دست روی صورتش کشید و گفت: «پدر جمشید، این پسر تو با استعدادترین، باهوش‌ترین و باتربیه‌ترین بچه‌های قریه است که پیش من درس می‌خواند. چرا او را می‌زنی؟»

پدر جمشید گفت: «ملا صاحب، امروز هنگام غروب آفتاب وقتی طرف خانه می آمدم، دو سه نفر اهالی سرراهم شدند و گفتند باید از قریه بیرون شوی، چون فرزندان بسیار شوخ و بی تربیه است. مردم شکایت دارند.»

اما ملای قریه گفت: «نه، نه، گپ جای دیگر است، نه روی اخلاق و تربیه. فرزندان باهوش و خلاق است. مردمان قریه به خاطر اینکه پسر غریب است حسودی می کنند. جمشید جان آینده درخشان دارد و من یک روحیه آزادی خواهی در او می بینم. این روزگاران دشوار سپری می شود، ولی تحمل کنید. خداوند مهربان است.»

سخنان ملای مسجد دل پدر جمشید را تسکین داد. دست پسرش را گرفت و از مسجد بیرون شد. وقتی نزدیک خانه رسیدند، جمشید صدا زد: «مادر جان، مادر جان، گناه از من نبود. ملای مسجد مرا پیش پدرم زیاد تعریف کرد و امروز پدرم بی گناه مرا سیلی زد.»

مادر جمشید خوشحال شد. آمد، دست نوازش روی صورت فرزندش کشید و به پدر جمشید گفت: «او مردکه، مگر نگفتم که جمشید گناه ندارد؟ گناه از روزگار فقر و غریبی است. به همین دلیل که غریب هستیم و سرآستین ماکه نه است و از وطن اصلی خود کوچ کرده ایم، همه ی گناه و کارهای بدی که در قریه اتفاق می افتاد به گردن ما می شود. از همین جهت ما را از قریه بیرون می کنند و می گویند پسر بی تربیه است، بیرون شوید.»

سرانجام خانواده ی جمشید از قریه بیرون شدند و به یک دهکده ی ناشناخته ی دیگر رفتند. برای جمشید و مادرش فضای قریه و محیط ناآشنا و ناخوشایند بود و با مردمان دهکده آشنا نمی داشتند.

اما جمشید ذهن کنجکاوی داشت. هی سوال های زیاد در ذهنش پیش می آمد و از مادرش می پرسید. مادرش در جواب می گفت: «مادر، بی تربیه من نبودم. بی تربیه پسر برادر ظاهرخان و چند نفر دیگر از بچه های قریه بودند که هیچ گاه به ریش سفیدان و ملای قریه نه سلام می دادند و نه احترام داشتند. من به تمام بزرگان قریه سلام می دادم. من که گناه نداشتم، چرا پدرم را از قریه بیرون کردند؟»

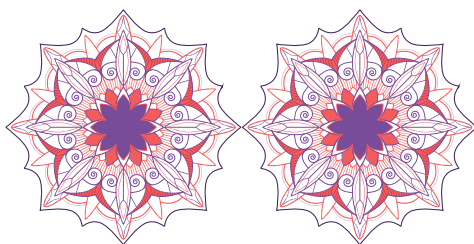
مادر جمشید با این مشاجره، فرزند خردسالش بغض و عقده ی غریب تمام وجودش را فرا گرفته بود. جمشید در انتظار جواب مادر بود و به طرف او نگاه کرده گوش مانده بود که حتماً جواب می دهد. لحظه ای بدون جواب ماند و دید که مادرش با دستان استخوانی و لاغر، با یک گوشه ی چادرش صورت و چشمانش را می مالد و صدای نرم حق حق مادرش را احساس می کند.

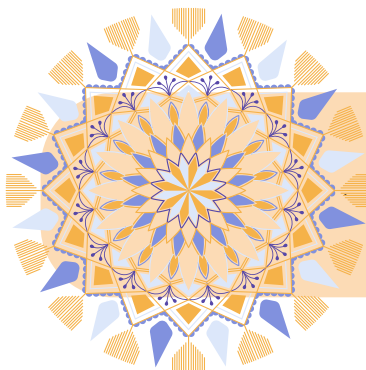
جمشید خردسال می دود به طرف مادرش و پیغ می زند: «مادر جان، مادر جان، چرا گریه می کنی؟ من دیگر شوخی نمی کنم. برو پدرم را بگو ما را به قریه مان برگرداند. دیگر سروصدا نمی کنم و به همه سلام می کنم و یک پسر خوب می خواهم باشم.»

مادر جمشید با گوشه ی چادرش اشک هایش را پاک می کند و می گوید: «جان مادر، تو بهترین بچه هستی و به همه سلام می دهی. به خودم معلوم است که به خاطر تربیه ی تو چقدر من و پدرت زحمت کشیدیم. حتی می دانم و به خدا معلوم است که تغذیه ی نطفه ی تو از رزق حلال و کار و زحمت کشتی پدرت تشکیل شده. تو خبر نداری وقتی پا به دنیا گذاشتی، پدرت چندین بار سجده ی شکرانه را به جا آورد. بعد تولدت ملای قریه را آورد که به گوش راست و چپ اذان دهد تا تو یک فرزند نیک برای پدر و مادرت و مردم قریه شوی. فرزندم، تو طفل خردسال در آغوشم بودی که پدرت به عشق و شوق تو محفل مهمانی نامشانی را برگزار کرد و مردم قریه و ملا را آورد تا شیرینی نامشانی را تقسیم کنند و هم برای تو دعا کنند. تمام این کارها را پدرت انجام داد، اما ای وای از روزگار غریبی و بی خانگی که همه ی مشکلات و گناه قریه بالای پدرت انداخته می شود.»

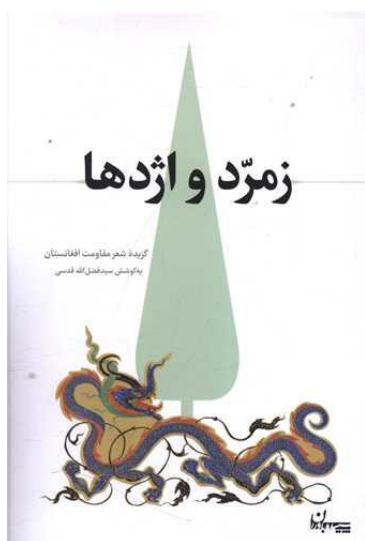
جمشید، طفلک باهوش، به مادرش گفت: «مادر جان، مادر جان، زمین و خانه که نداشتیم، غریب گفته می شویم؟»

مادر جمشید در جواب گفت: «بلی جان مادر، همه ی عزت و آبرو زمین و خانه و وطن خود آدم است. در هر جای دنیا، وطن و خانه نداشته باشی غریب گفته می شوی و هیچ کسی به تو احترام قایل نمی باشد. کسی تو را نمی شناسد و هیچ ارزشی برایت نمی دهند. پس جان مادر، کوشش کن که قهرمان زندگی ات شوی. درس بخوان و کار کن. در برابر همه ی مشکلات و دشواری های روزگار مقاومت کن تا دوباره با افتخار به قریه ی آبایی مان برگردیم.»





معرفی و نقد کتاب



تحلیل کتاب

زمرد و اژدها

گردآوری به کوشش فضل‌الله قدسی

دفتر شعر «زمرد و اژدها» مجموعه‌ای ارزشمند از شعر مقاومت است که به همت سید فضل‌الله قدسی، شاعر شناخته شده و متعهد کشور، گردآوری شده است. این اثر حاصل گزینش کارشناسانه و دقیق بوده و نشان‌دهنده‌ی نگاه مسئولانه و آگاهانه‌ی گردآورنده به جایگاه شعر در تاریخ مبارزات مردم افغانستان می‌باشد.

در این دفتر، آثاری با محتوای مقاومت، جهاد و ایستادگی از ۳۸ شاعر برجسته و شناخته شده‌ی افغانستان گرد آمده است؛ شاعرانی که هر یک با زبان شعر روایتگر رنج، پایداری و آرمان خواهی مردم این سرزمین در نزدیک به پنج دهه‌ی اخیر بوده‌اند. اشعار این کتاب به صورت منظم و براساس حروف الفبا تنظیم شده‌اند که دسترسی خواننده به آثار شاعران را آسان‌تر ساخته است.

از نظر فنی و هنری، «زمرد و اژدها» اثری سنجیده و حرفه‌ای است. در تمامی مراحل تولید کتاب، از ویراستاری و صفحه‌آرایی گرفته تا کیفیت چاپ، انتخاب کاغذ و طراحی جلد، از نخبگان و صاحب نظران این عرصه بهره گرفته شده و همین امر به انسجام و زیبایی ظاهری کتاب افزوده است.

گردآورنده‌ی کتاب در مقدمه یادآوری کرده است که هدف از تدوین و نشر این مجموعه را می‌توان در چند محور اساسی خلاصه کرد:

1. معرفی نقش شاعران در حمایت از مبارزات برحق مردم افغانستان در حدود پنج دهه گذشته.
2. بازنمایی ارزش‌های دینی، اعتقادی و مکتبی جهاد افغانستان که در شعر شاعران ماندگار شده است.
3. آشنا ساختن نسل جوان با نقش شاعران پیشکسوت در پشتیبانی از جهاد و مبارزات مردم افغانستان.
4. دعوت از شاعران کشور، به ویژه نسل جوان، برای حمایت از مقاومت مردم افغانستان در برابر استبداد و تحجر حاکم بر سرنوشت امروز جامعه.

«زمرد و اژدها» تنها یک مجموعه شعر نیست، بلکه سندی فرهنگی و ادبی از تاریخ مقاومت، آگاهی و تعهد شاعران افغانستان است که می‌تواند پلی میان نسل‌ها و چراغی برای راه آینده باشد.

در روزهای پسین، تشکیلی زیر عنوان «همصدایی» اعلام وجود کرد. در این تشکیلی، شماری از شخصیت‌های سیاسی افغانستان که در حال حاضر در مهاجرت به سر می‌برند، حضور دارند. در اعلامیه‌ای که از سوی تشکیلی «همصدایی» صادر گردید، بر حل سیاسی معضله افغانستان/خراسان تأکید به عمل آمد و از نهادهای بین‌المللی خواسته شد نشستی را برای تطبیق مطالبات مشروع مردم افغانستان/خراسان برگزار نمایند. این تشکیلی انتظار می‌رفت تا مدت‌ها قبل عرض وجود می‌کرد؛ بدین معنا که همسویی و همنوایی میان اشخاص و گروه‌های مخالف طالبان از موجبات واجب است و در مفیدیت آن تردیدی وجود ندارد.

